عنوان المخطوطة: علاج الأمراض (فارسي)

المؤلف : —

تاريخ النسخ : ١٢٦٠ هـ

عدد الأوراق : ٨٠

المقاس : ٢٤,٥ X ١٤ سم

نوع المادة : أصلية

الرقم : ٢٩



یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در احوال خلطهای و لینت طبیعت و احتباس
و نصایح دادن جلاب و موانع اسهال و در اسباب مسهل
و نگاه داشتن قوت و در آن ده فصل است فصل اول
در احوال خلطهای از روی اجمال فصل دوم در لینت طبیعت
فصل سیوم در احتباس طبیعت فصل چهارم در نصایح قانون
کلی فصل پنجم در موانعات مسهل فصل ششم در بنا او قات
مسهل فصل هفتم در اسبابی که بجهة آن واجب میشود فصل هشتم 66
اندر تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند فصل نهم
در نگاه داشتن قوت کسی که مسهل باو دهند فصل دهم اندر
کسانی که بدل بنا سازا مسهل قوی نتوانند داد باب دوم
در منضجات اخلاط و ادویه مفرده مسهل اخلاط ملین بطن

و مخرج

و مخرج ثفل و ادویه مفرده مسهلات و داروهای که بجهة طریق
خلا ایستکنند و بجهة طریق اسهال میکنند و در این باب پانزده فصل
است فصل اول در منضجات فصل دوم در منضج خون محرق
فصل سیوم در منضج صفرا فصل چهارم در منضج بلغم فصل پنجم
در منضج سودا فصل ششم ادویه مفرده مسهل صفرا فصل هفتم
در ادویه مفرده که اسهال مره سودا کنند فصل هشتم در ادویه
مفرده مسهل بلغم فصل نهم در احوال باده مائیه و ماء اصفر
فصل دهم در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشند فصل یازدهم
در ادویه مفرده ملین بطن و مخرج ثفل فصل دوازدهم در ادویه
مفرده مسدرقه مسهلات و مصلح اذیت آنها فصل سیزدهم
اندر آنکه داروی که خلطهای را استفراغ کند فصل چهاردهم در
ذکر آنکه از هر کدام ادویه بجهة طریق اسهال میکنند اولا فصل پانزدهم
در زند بر بعضی ادویه مسهله باب سیوم در طریق پختن جلاب

مسهله اسرار الاطباء
جهت بعضی ...
تم تمام
شد

طریقه مولانا [illegible] مسهل [illegible] بعد از آن [illegible] شب بقدر [illegible] حب فرو برد [illegible]

و صبح باز [illegible] از غذا [illegible] الصباح چهار حب بخورد [illegible] طاقت [illegible] دارد

[illegible] اگر اسهال کم شد [illegible] را تا [illegible] سرد [illegible] ترک کند [illegible] اسهال [illegible]

و نیز شربت [illegible] مصری بعد [illegible] مشغول [illegible] [illegible] حب [illegible]

و اگر [illegible] مطلوب [illegible] شربت [illegible] مصری [illegible] مشغول [illegible]

[illegible]

پرهیز از [illegible] تا [illegible] از [illegible] [illegible] وقت

اگر شب اول [illegible] بعد [illegible] تا [illegible] روز [illegible]

[illegible] خورد [illegible] [illegible] با [illegible] [illegible] باید [illegible]

[illegible] دل [illegible] حلوا [illegible]

و اگر مسهل [illegible] [illegible] باید [illegible]

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم ولا تعسر وتمم بالخیر

جان داوری که مزاج تجردی را از فساد نقصان دارد و باد مواد اربعه سکونت
و تکلم و فراموشی و یاد آوری باز دارد و شکر حکیمی است جل شانه که غذای ذکر
خویش را مادة الحیوة قلبیه و دوای فراموشی غیر را علت رفع علل و امراض
روحانی گردانید و گوارا شربتی که کام سعادت را ذوق و فرح طبع هدایت را افزون
تمام بخشد ستایش حاذقی است رافق که دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاد و
ده مریضان کوره علیلان جهل را به ترکیب اقرار و تصدیق و معجون علم و عمل صحت
ابدی و شفای سرمدی کرامت فرمود و سودمندی دوای که رنگ شکسته فطنت را
بر افروزد و قد خمیده را بلندی بخشد املای کمال اطبای آل عبا دانسته و جلال
حکمای عترت والا است که تریاق محبت آن دودمان امید و نوش دارو اخلاص
آن خاندان اقدس مستسقیان سیراب امل را باستقاط سحاب قناعت سیراب
و بی رغبتان مایه عمر را باشتغال نایره میلان و خواهش شادات گردانید ایزد

توانا



توانا ما و توانا مان دانش و آگاهی را نیروی کافی و سیاهی کامل ارزانی دارد که فسا
دت قلوب را بعلمین حمد و نعت علاج نموده باستفراغ خاطر از سعی بپردازند و
اقتباس زبان از منافع نمایند بر رای مدبر رای ارباب هوش پوشیده نماند
که آئین طلاب قوانین سبیل ارباب احتیاج بملاحظه عماره و صفت قوت
طبایع و حرارت و برودت فصول و سایر شروط آن بدستیاری اهدی اشیاء
زبان قلم و روی صحیفه نگردیده از ممکن فهمیه بمنصه تقریر فرید رشته الطبایع در حین
علاج اشتغال نموده و برخی از آن در کتب مبسوط بر سبیل نشت و پراکندگی در اثنای
منافع و مباحث تقریر بالباس مدد نگارد پوشیده و چون همگی همت والا نهمت مرشد
کامل آگاه دل پادشاه جم جاه انجم سپاه تخت نشین اورنگ جهانبانی مرجع
دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زبان سبحان افلاک و کارفرمایان هفت
اقلیم مرکز خاک در وصف جلال بدین مقال مترنم است **بیت** گر جهان را شاه
نیست خدای هست آیینه نمای خدایگی سلطان سلاطین خاقان خوا
قین شمس افلاک ضیا بوس مرکز خاک مهر سپهر بی نیازی نور الدین محمد جهانگیر
بادشاه غازی بر آن منوط است که اهل فضل و افضال و در درگاه ملایک پناه
بتحصیل فضایل اشتغال نموده هر یک بقدر دانش و دریافت تصنیفی کنند که یاد

بودی ارکان دولت پایدار بر روی روزگار بماند الی الدوام برسبیل عقیده گزین
و بصفت پسندیده خانه زاد ارادت آئین امان الله مخاطب بخانه زاد خان فیروز
جنگ ابن مهابت خان سپه سالار ابن محمود بیگ غفر الله بمقتضای
ذاتی لا اور فضات ... حدائی بماعی و صد الکمال حقیقی نقد همت و جنس شعور
را مصروف افاده خلائق و افاضه انام نموده بتالیف این فواید و ترتیب این قواعد
که چون بنات النعش پراکنده بود در سنه ستة و ثلثین و الف بر واقعه مثل عقد
پروین مجتمع ساخته و مسمی گردانیده بام العلاج و مرتب نموده بر مقدمه و شش
باب و شصت و سه فصل و خاتمه انار الله بانظار العالمین و افاض به العالمین
فهرست کتاب ام العلاج مقدمه در بیان استفراغ و احتباس باب اول
در احوال خلطهائی که لینت طبیعت و احتباس و نصایح دادن جلاب و موانع
اسهال و وقت اسهال و اسباب مسهل و نگاه داشتن قوت و این باب
ده فصل است فصل اول در باب خلطها از روی اجمال فصل دوم در
لینت طبیعت فصل سیوم در احتباس طبیعت یعنی قبض فصل
چهارم در نصایح قانون کلی در طبیعت و سبب آن و در دادن جلاب فصل
پنجم در موانع اسهال فصل ششم در بیان اوقات مسهل فصل

هفتم



هفتم در اسبابی که بجهة دادن جلاب واجب بود فصل هشتم در تدبیر مریضی
که پیش از جلاب و بعد از [illegible] در نگاه داشتن قوت
کسی که مسهل [illegible] بدینسان مسهل قوی نتوانست
داد و در مکانی که مسهل قوی بدینسان توان داد باب دوم در منضجات
اخلاط ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و منضج ثقل و ادویه مبرده
مسهلات و داروهائی که بجهة طریق خلط را بشکنند و بجهة طریق اسهال میکند
و درین باب یازده فصل است فصل اول در منضجات و منضج عبارت
از آنست که معتدل بیمار و قوام اخلاط را فصل دوم در منضج خون محرق
فصل سیوم در منضج صفرا فصل چهارم در منضج بلغم فصل پنجم
در منضج سودا فصل ششم در ادویه مفرده مسهل صفرا فصل هفتم
در ادویه مفرده سودا فصل هشتم در ادویه مسهل بلغم فصل نهم
در احوال ماده مائیه و ماده صفرا و بیان و علاج استسقا فصل دهم در ادویه
مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد فصل یازدهم در ادویه مفرده ملین
بطن و منضج ثقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مبرده و مسهلات
فصل سیزدهم اندر آنکه داروهائی که خلطهائی را استفراغ کند چگونه

بخوبی تن کند فصل چهاردهم در ذکر آنکه پس کدام از ادویه بچه طریق
اسهال بکند فصل [illegible] در بعض ادویه مسهله باب سیوم
در پختن جلاب و محدرات ذایقه و اغذیه مناسب اخلاط اربعه و طریق
دادن جلاب درین باب هشت فصل است فصل اول در پختن جلاب
فصل دوم در بیان پرهیز و وقت خوردن جلاب فصل سیوم در مقدار
ذایقه فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربعه فصل پنجم در طریق
دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم در طریق دادن جلاب صفرا فصل
هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن جلاب سودا
باب چهارم اگه اسهال را کی باز باید داشت و تدارک و علاج حالهایی
بد که در استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج
داروی مسهل که کار نکند و درین باب چهار فصل است فصل اول اندر آنکه
اسهال را کی باز باید داشت فصل دوم اندر تدارک و علاج حالهایی بد که
در استفراغ پدید آید فصل سیوم اندر باز داشتن اسهال چون افراط
کند فصل چهارم در علاج داروهایی که کار نکند باب پنجم در آنکه
داروهای مسهل با اهل تنعم چگونه دهند و هم چنین دادن جلاب بکودکان و پیران

و بکیف

و بکیف خواران چون افیون و بنگی و شرابی و جلاب دادن بمردم زخمی
و آنها که تب دارند و دادن جلاب بحوامل و درین باب شش فصل است
فصل اول در داروهای مسهل که با اهل تنعم دهند فصل دوم در دادن
جلاب به پیران و کودکان فصل سیوم در دادن جلاب بکسانی که عادت
بخوردن کیف دارند چون افیون و بنگ و شراب فصل چهارم در
دادن جلاب بمردی که زخمی باشند و در دادن جلاب کسی که تب دارند فصل پنجم
در دادن جلاب بحوامل فصل ششم در قانون ادویه مسهله و مقدار
شربت آن و مرکبات آن مشتمل بر بیست فصل است فصل اول در
قانون ادویه مسهله و مقدار شربت آن فصل دوم در شرائط و مراعات
ترکیب مسهل فصل سیوم در آمیختن داروهای فصل چهارم در ذکر معاجین
مسهل فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل فصل ششم در نقوعات
مسهل فصل هفتم در سفوفات مسهل فصل هشتم در لعوقات مسهل
فصل نهم در سکنجبات مسهل فصل دهم در ایارجات مسهل فصل
یازدهم در مطبوخات مسهل فصل دوازدهم در جوارشات مسهل
فصل سیزدهم در شرابهای مسهل فصل چهاردهم در اقراص مسهل

و در تدبیر شیافهای مسهل فصل پانزدهم در تدبیر حقنهای مسهل
فصل شانزدهم در طلاهای مسهل فصل هفدهم در ادویه مسهل
البراز اطباء فصل هجدهم در تدبیر ساختن ماء الجبن فصل نوزدهم
در لطائف مسائل مسهل اخلاط اربعه بطریق کلی فصل بیستم در بیان
استفراغ و احتباس استفراغ عبارتست از بیرون کردن مواد و فضول بدن
است و احتباس از ماندن مواد است در بدن استفراغ بر هفت قسم است اول
انواع آن اینست اول قی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه است
اول فصد دوم حجامت سیوم افکندن علق چهارم شرط زدن پنجم ادرار طمث و
نفاس ششم رعاف سیوم راندن شکم و این نیز بر شش وجه بود اول بخوردن
داروی مسهل دوم بلیلن سیوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلای
شکم کردن ششم گرفتن چیزی بدست چهارم راندن بول که ادرار گویند
و این نیز بر چهار وجه بود اول بخوردن چیزی مدر دوم باحتقان سیوم بطلای
چیزی بر حوالی آن چهارم استعمال چیزی در راه احلیل بگداختن و چکانیدن
پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم داشتن
تن بر بخاری سیوم ریاضت عنیف چهارم بمرهم پوشیدن تن و این نیز
پنجم



پنجم قسم استفراغ منی انزال ششم آوردن مخاط هفتم آوردن لعاب و استفراغ
بر دو قسم است یکی طبیعی دیگر غیر طبیعی و طبیعی بر دو نوع است ضروری و غیر ضرو
ری ضروری آنست که در جمیع اوقات مثل براز و بول و عرق و مخاط و طمث
و نفاس انجاری معتاد و ضروری در بعضی اوقات مثل جماع حمام و غیر طبیعی
مثل اسهال و رعاف و ادرار بول و عرق و طمث که بافراط بود و از حد
طبیعی گذشته و دوم احتیاج باحتباس ظاهر است که بدن را چاره نیست از نگاه
داشتن غذا و بدل ما یتحلل و مدد نمودن رسیدن حد است و احتیاج باستفراغ
آنست که ماکولات و مشروبات تمامتها جزو بدن نمیشوند بلکه از غذا اثری و [illegible]
فضله واجب الدفع در بدن میماند که بر دفع بعضی طبیعت قادر است و بطریق
براز و بول و عرق و طمث و بخارات غیر محسوس دفع مینماید و بعضی از آن
قبیل است که طبیعت بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن بماند بکمیت و
و کیفیت ضرر رساند و سبب تبهای عفن و اورام و سده و ثقل بدن
شود و این هنگام طبیعت محتاج میشود بمدد طبیعت که آن فضول
مجتمعه را بیش از آنکه اثری بد از آن ظاهر شود دفع کند خصوصا در بدن
جماعتی که ریاضت و تعب کم نمایند و از خوردن غذاهای کثیر الفضول

خود را نگاه بدارند پس با چاره است که تفقد احوال بدن نمایند اگر فضول بدن
بر وجه معتاد دفع میشود معلوم است که آفتی در قوی و مجاری نیست و اگر از فضل
طبیعی برگشته باشد سبب آن معلوم نمایند و بازاله آن مشغول شوند و جانب قوی سلط
مرعی دارند و اگر به بینند که طبیعت محتبس شده و بیرون از قدر عادت
مبادرت نماید بر دفع آن و هم چنین در بول و دیگر فضول **باب اول**
در احوال خلطهائی و لینت طبیعت و احتباس و نصایح دادن جلاب
و موانع اسهال در اسباب مسهل و نگاه داشتن قوت و در آن ده
فصل است **فصل اول** در احوال خلطهائی از روی اجمال پس واجب است
بر طبیعت که اول بداند که خلط چیست و چند است و فرق میان خلط طبیعی
و غیر طبیعی بچه طریق توان کرد باید دانست که خلط رطوبتی است اندر تن
مردم روان جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامهائی که میان ایشان
تهی باشد چون معده و سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی
از خلط نیک باشد و بعضی بد آنکه نیک باشد آنست که اندر تن مردم افزاید و
طبیعت باذن خالق در وقت حاجت بجای محتاج صرف نماید و آنکه بد
باشد آنست که بدین کار نشاید و این اخلاطی است که تن را از این باک
کزون



کزون واجب است بدانند که مسهل و جمله اخلاطها را اصلها چهار گونه باشد
خون و بلغم و صفرا و سودا و این اخلاط در بدن ضروری است و تحقیقی نمانده که
هر چند خون خلطی نیست که آنرا بادویه مسهله توان اخراج کرد لیکن شمه از
احوال خون که شریفترین اخلاط است درین مختصر بطریق اجمال بیان
مینماید خون طبیعت آن گرم و تر است و هر غذائی که خورده شود آن زر
وقت غذا گردد که خون شود و خون نیز طبیعی و غیر طبیعی است اما طبیعی آن بود
که در سطبری و تنکی معتدل باشد و گرمی و شیرینی و خوشبوئی بود چنین
خون از جگر خیزد معتدل و از غذائی معتدل اما منفعت خون آنست
که تن را پرورش دهد و از حرارت او قوتهای حیوانی و طبیعی را یاری رسد
تا بر قوت کار خویش کنند لیکن خون غیر طبیعی دو گونه بود یکی آن باشد که
مزاج او تباه شود چنانچه گرم تر شود و یا سردتر یا آنکه چیزی بادی بیامیزد و
دوم آنکه صفراوی چیزی یا سودائی یا بلغم چیزی بیامیزد و آنرا تباه کند
و بدین سبب رنگ و بوی و مزه بگردد و بلغم نیز دو قسم بود طبیعی و غیر طبیعی
اما بلغم طبیعی غذا است خام حرارت غریزی و قوت طبیعی آنرا تمام نگوارید
باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوت کند و بگوارد

و غذا بسیار دارد از بهر آنکه خونیست نا پخته و رنگ او سفید باشد و سطبر تر از خون باشد
و هیچ مزه ندارد و طبع او بقیاس خون و صفرا سرد باشد و آفریدگار تبارک
و تعالی بلغم را جایگاه خاصه ندید بگرد چنانکه صفرا و سودا را و او را اندر تن همه
مردم پراگنده کرداشت هم چون خون از بهر آنکه بلغم طبیعی مشابه است بخون
و تن را بدان حاجتها و ضرورتی بسیارست یکی آنکه سبب افتد که غذا بهر
باندامهای دیرتر رسد نزدیک هر اندامی چیزی از آن حاصل باشد که اورا
اصلاح قوت هاضمه هر اندامی که هست روی بدان آرند و آنرا تمام پزند
و گوارند و غذا گردد و در حاجتهای مذکور در صفرا و سودا انست و عادت
حاجتهای به بلغم از آن بیشترست که درین مختصر گنجد بنا بر آن اکتفا بهمین یک
حاجت نمود باید دانست که حرارت که کمتر باشد و قوت هاضمه سخت
ضعیف بلغم بسیار تولد کند خاصه اگر غذایی سرد و تر بخورد و بلغم غیر طبیعی
چهار گونه یکی سخت تنک است که آنرا مائی گویند و دیگر سطبرست که آنرا مخاطی
گویند سیوم چون آبگینه گداخته که آنرا زجاجی خوانند چهارم سطبرتر از همه
است آنرا جصی گویند و جصی از بهر آن شود که اندر بندگاههای دیر بماند و
آنچه لطیف ترست از وی حل شود باقی جصی بماند و مزه هر یک سببی





دیگر بگردد اما آنچه تنک ترست شیرین باشد اگر حرارتی اندک با وی برسد آنرا
بجوشاند پس ترش شود همچنانکه آبهای میوه با دوشیرا و حرارت بجوشد
بجوشیده ترش شود و سبب آن باشد که حرارت غریبی اندر وی کار کند و چیزی
سوخته با وی بیامیزد و آنرا شور کند و آنچه سطبر باشد سبب سطبری از خامی اوست
و اگر بسبب دیر ماندن سطبر شود و صفرای سوخته با وی بیامیزد و در وی
کار کند مزه آن تلخ باشد و اگر سودا با وی بیامیزد و مزه آن ترش شود و
و عفن بود که با زفرا هم کند و اگر همچنان خالص بماند سرد تر از همه انواع
باشد و خلط صفرا نیز دو گونه باشد طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطی است تیز و زرد و سبکتر
از خون از بهر آنکه وی کفک خون است و رنگ خاصه او زردست و طبع او خشک
و گرم است و مزه او تلخ است و تولد او اندر جگر باشد چون از جگر بیرون آید بعضی
از وی با خون اندر رگها بگذرد و بجهت دو مصلحت یکی آنکه اگرچه خون خلطی
است روانست صفرا از و روان ترست و اندر تن گذرهای باریک بسیارست
پاره صفرا با وی بیامیزد و در مجاری دقیق برود تا خون بسبب تیزی
او بدان گذرهای تنگ در رگهای باریک تواند رسید و بعد از آن که خون را از آن
مجاری گذرانید تحرکیت رجع القهقری آید که بیدرقه خلط بود و رفته

برگشته بکبد می آرد دوم آنکه تا اندام که اعتدال سوی آنست که بهره تمام تر یابد
از صفرا با خون آمیخته غذای او شود چون ششش که آنرا ریه گویند فایده دیگر از
صفرا آنکه او را آخرینه ایست با جگر پیوسته چنانک زهره ایست تا اندرین خزانه خلط
مذکور جمع شود از بهر دو کار یکی آنکه زهره اندامیست که غذای او صفرا باید که بهمه
تا تحت این خزانه غذای خویش یابد کی خون که با وی آمیخته نشده بیابد دوم آنکه
تا همگی صفرا با خون اندر همه تن پراکنده نشود که اگر همگی صفرا با خون
اندر همه تن گرفتی اندامهایی که نباید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال
بیرون شدی و همیشه مردمان را دهان تلخ شدی و تنها معلوم بعلت
یرقان شدی و دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد میشود از وی برودهای
فرو می آید و رودهای را از بلغمهای سطبر و از خلطهای میشویند و تیزی آن
عضلهای مقعد را امر می دهد تا مردم به حاجت بر می خیزد و بباید دانست
که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان است خاصه مردم
جوان که کارهای با رنج کنند و مداومت غذاهای گرم و خشک نمایند در خون
دل و این صفرا تا بخون بود که پاره با خون اندر رگهای بکند و باندامهای
برسد و آنچه بماند اندر زهره شود و از آن برودهای فرو آید طبیعی بود و بهره تمیز

و باشتر



و باشتر از بس باشد سبب بیماری شود و غیر طبیعی است و هم چنین باشد اندر گرمی و خشکی
از اندرون و بیرون شود یا غریب با وی بیامیزد طبیعی باشد اما صفرا غیر طبیعی یک حال او
آنست که با رطوبت بیامیزد و رنگ او از زردی با نیستر آید و حرارت او نیز کمتر رطوبتی
شود و هرگاه که از خون تمام نشده باشد رنگ او سرخ باشد و طبیبان او را صفره گویند
و این نیز هست بعضی با طبیعی باشد و بدان گرمی بود که صفرا خالص باشد و هرگاه
که بلغم سطبر با وی بیامیزد هم حرارت او کمتر شود و هم سطبر گردد و مثل زرده خایه
مرغ طبیبان آنرا محی گویند و نوعی از صفرا است که تولد او اندر معده های گرم باشد
و در لون سبز بود مانند گندنا طبیبان آنرا کراثی گویند و از کراثی تیهایی متولد
نمیشود از بهر آنکه طبیعت آنرا از وی در معده دفع کند یا بقی یا با سهال و اگر
دفع نکرده موجب تب شود و باشد که این کراثی با گونه دیگر از صفرا بیامیزد
و بسوزد و طبع زنگار شود و طبیبان آنرا زنگاری گویند و بدترین انواع
صفرا باشد و طبع زهر دارد و کشنده است و باشد که نوعی از صفرا بسوزد و سطبر
و سیاه شود آنرا صفراوی سوداوی گویند و در لون سیاه باشد و روشن
و تیز و ترش و مگس گرد آن نگردد و زمین را بجوشاند و هر جای که بکند
بشوید و بخراشد و با این همه تیزی اگر مثل این تیز تر باشد حال این

وحال سنگهاری همچنین چوبی باشد که بسوزد و انگشت کنند هرگاه که چوب نیم سوخته
شود و بسوزاندگی تری باوی مانده باشد انگشت شود و همه تمام شود و هیچ تری
و روی نمانده خاکستر سفید شود و صفراء سنگهاری همچنین از سیاهی اندر
گذشته باشد تا رنگ سنگهاری باز آید این از غایت سوختگی باشد لاجرم علاج
پذیر نباشد به هیچ وجه خلط رابع سودا است و آن نیز دو گونه است طبیعی و غیر
طبیعی اما طبیعی دردی خون است و بدین سبب سطبرتر و گرانتر از روست و طبع
او طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او سیاه است و مزه او آمیخته است از
شیرینی و ترشی و قوا بهم گشنه گی و تولد او اندر جگر باشد و چون از جگر بیرون
آید پاره از وی با خون اندر رگهای بزرگ رود از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهره بعضی
اندامهای از وی است که اعتدال آن اندامهای آنست که غذای ایشان خونی
باید باشد که بهره تمام از سودا باوی آمیخته بود و آن استخوان است و دوم
تا خون بدو قوی گردد و هر گاه که باندامهای رسد و غذا گردد نهاد اندامهای
بر جای بماند چنانکه مرجع است که بهستی عنصر خاک اندر جسم از بهر آنست
که پاینده باشد چه سودا طبع زمین دارد و دیگر باید دانست که هم چنانکه صفرا
را فرا افزاید که اندروی گرد آید سودا از آن تنفیذ فریضه ایشان است بدیگر

نهاده

نهاده و آن سپرز است که اندر وی گرد آید از بهر آنکه سپرز اندامی است که غذا
آن سودا باید که باشد تا این اندام غذای خویش یابد و دیگر آنکه همه سودا با خون اندر
همه تن آمیخته نشود فایده دیگر آنکه مقداری صوده از سپرز بمعده شود از راهی
که میان هر دو است تا معده را قوی کند و کام او اندر وی غذا بدید آید بتقدیر
و تدبیر آفریدگار جل وعلا و این سودا اگر اندک بشد که خون را قوی کند و با خون
برود و اندامهای از وی نصیب خویش برگیرند و پاره به سپرز آید و آنچه کار او است
بکند طبیعی باشد و هر چه ازین اندازه افزون تر و یا کمتر باشد غیر طبیعی بود و او بیماری
فزاید و تولد سودا بیشتر در فصل خریف باشد و در سن کهولت که آن پیری شود و از
غذاهای خشک و سرد خیزد و خاصه که کارهای عنیف بسیار کنند

## فصل دوم

در نوبت طبیعت و بهره و مراتب طبعی شود طبع باشد که روزی یکنوبت
زیادت نروند چون دفع برازو دو نوبت است که فضله که غذای لیل و نهار دفع
کرد و بحسب عادت متغیر شود و بعضی باشند که روزی یکنوبت زیادت نروند
چون طبیعت نرمی پیدا کند و روان گردد و ضعف بدن و خستگی اعضا پدید
و چون متعادی شود بسق و تشنج و کرار یک و هلاک کند بسبب آن ضعف تا که
باشند یا بخوردن غذای نرم مزلق یا دفع مواد یا سده ما تیقان بعلاج مشغول

باید شد و در سه‌ی مقویات قابض مثل بهی لکا ر دارند و در رفع جوارشات
وقابضات بعمل آرند و ادویه قابضه و اینست پس بلح جنین عبق کشکبن
امرود نشرط که بالای طعام بخورند و الا بلبینی کند عروق حماض اترج شاه
بلوط ربیب غواکه فرفه برو بریان کرده مثل این دو بند قطونا تخم ریحان خشخاش
انار دانه سماق ریواس صندل تخم گل پوست بیرون پسته دانه مورد دانه مورد
کرویا کنار رسید انیسون گل ارمنی گل مختوم بدر البنج افیون زرشک قاقیه
بریان کرده اقماح الورد و بیض مسلوق سماق عفص بذر کتان بریان کرده
بلیله زرد و سیاه و کابلی بریان کرده مکوی کرمانی بریان کرده طباشیر بریان
وصمغ بریان کعک و بکسمات لحوم طیر مشوی مثل قطا و کبک و تیهو گوشت آهو و
جهت اسهال مراری فهو حاکه بار کرده بخته باشند سنبل هندی مدر بول او قافلل
شکم است سندروس سویق شعیر رنگ کابلی بسد عصاره لقله الحمقاء قوت
حامض فنک خاکستر چوب الجبر و جوز و حب الرمان دم الاخوین دم الابل
رجل الغراب بخته یک رب به شربت سیب قسر تخم هبنق رانگ ضرنوب جدوم
بلوط باقلای بریان کرده نان خرف مکرر بخته سویق نبق سویق بکتر مطبخات
گوشت ارنب سماقیه حصرمیه حماضیه رمانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جو بیرو

بيخ

بیخ کلو رسن ادفر دم الاخوین مر تاز رمصطکی کندر نشاسته زرشک
ط راسنت آقاقیا الجبار الفحه فرس تخم لسان الحمل بذر گوشت بریان
تخم کرات بریان طین شاموش بریان طین اصفر و امثال اینها و چون
اقماح زیاده شود سفوفات قابض مثل سفوف خرنوب انار دانه و سفوف
طین مختوم دهند فصل سوم در احتباس طبیعت و سبب آن یا ضعف
دافعه بود یا قوت ماسکه یا ضعیف هاضمه اما سبب آنست که ضعف هاضمه
سبب لین طبیعت شود یا سده و ضیق مجاری امعا و یا قروحته لزوجت و غلظ
ماده یا افراط تحلیل و یبوست ثقل یا عدم احتباس یا قتباس ثقل همچنانکه در
قولنج یرقانی باشد یا دفع طبیعت مر ادیدن را از مجاری دیگر و مثل این
حالات هم چنانکه مزاج معده و جگر و رودها گرم شود و نشف رطوبات کند
و فضلات رفع عاصی کرده باعث اکثر از عادت خورد پس تفحص این اسباب
باید نمود و با زاله سبب مشغول شد اگر سبب آن ماسکه باشد باورد و مخففات
و غذای قابض پس یا شور بای چرب و نخود آب بالوده و حلواها که روغن
بادام و روغن کنجد و آنچه باشد تلیین طبیعت نماید و و غذا اسفاناخ
و چغندر رواج کنند و تمر هندی و ترنجبین سازند یا میسر شود اغذیه نرم

تجا فند بیخاید و اگر با این با طبیعت نرم نشود بحقنه نقنه و گل قند و تمر هندی و آلو
بجا آورند فرقت و ترنجبین شکم نرم گرداند و ضعف هاضمه را به مقویات معده
مثل نوشدارو و جوارشات تقویت کنند و مقویات بر معده طلا کنند
و آو بخش جوارشت بر بجادات معده و در تقویت معده و هضم دخل تمام دارد
اگر سبب لزوجت خلط و غلظ و سده باشد سکنجبینات و مقویات و ملطفات و مقطعات
ازاله نمایند و اگر طبیعت مسهل باشد نیره فستک و دانه و اقل جامحه غذا بسازند
و بسفانج در نخود آب اندازند و عسل و زنجبیل پرورده مناسب است اگر
احتیاج زیاده شود شیاف خیار شنبر یا شیافی که از نمک و گل قطمی و صابون
و شکر ساخته باشند بردارند و اگر از آن احتیاج زیاده شود حقنه نرم که روده
را از ثقل پاک کند مثل آب شبوش و آب چغندر و روغن کنجد و شکر تیغ
و ترنجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر بلغم بسیار باشد آن کامه و بوره ارمنی
داخل کنند و اگر در تمام بدن فضول باشد لایق آنست که خلط غالب را دفع کنند
و اگر خون باشد اکحل بگشایند اگر سن و زمان و وقت مساعدت نماید و الا
حجامت کنند از اخدعین و ساقین که قایم مقام فصد است و اگر صفرا غالب
باشد با آب انارین و قند و آب تمر هندی و ترنجبین آب عنب یا سکنجبین
دار برد


و آب سرد تلیین کنند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی و رب
شاه ترو مناسب است و اگر بلغم باشد ایارج فیقرا با عسل سرشته در هفته
یکبار بکار داشتن معده و روده و دماغ و عصب را پاک سازد و رطوبات
معده را زایل گرداند شربتی چهار درم است و تربد و مقل و فستک دانه کوفته
مفید است **صفت ایارج** که معده و روده و عصب را از مواد پاک سازد
و باد بشکند و سده جگر و سپرز را بگشاید و شهوت غذا پدید آرد و ذهن
صاف گرداند و جوانی و صحت نگاه دارد و بلغم دفع کند تخم کرفس و انیسون
از هر یک چهار درم رازیانه نانخواه اصل السوس تراشیده و افسنتین
از هر یک سه درم مصطکی و سنبل و دارچینی از هر یک دو درم صبر سقوطری
سی درم ادویه کوفته و بحریر بیخته و شربتی از دو درم تا سه درم است
اگر صفرا غالب باشد سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد با عسل و اگر سودا
غالب باشد پنج درم افتیمون اقریطی داخل کنند و به آب بالنگو یا بودینه بری
بخورد و اگر بواسیر داشته باشد مقل ازرق دو دانگ یا سه دانگ داخل کنند
و یا مطبوخ مناسب بخورد و صاحب کامل گوید این دوای جلیل القدر عظیم
النفع است اگر بر لایق استعمال کنند **فصل چهارم** در تصایح قانون

[illegible]

کاه در دادن جلاب آنست که جهت هر عضوی که میدهند واجب است که مراعات
آن عضو و قوت آن را در اخراج مواد از آن بهر طریق که باشد و بعد از آن تبدیل
مزاج آن عضو و آوردن بمزاج اصلی بهر تدبیری که باشد و اخلاط را خارج میکند از بدن
که عضو زبون شود و بر دوستی که رسد دیگر اگر در امراض غیر متحققه مثل تب
و اورام اگر تواند اقتصار بر دوائی واحد کند بلکه بر غذائی دوائی بود الا آنکه
مناسب وقت و فصل و مزاج و سن بموجب حدس و تجربه باشد بعمل آرد و همچنه
یاری از واهب العطایا خواهد تا کارش بر مراد شود قال البقراط اشارب
الدوائی لا تقطع اسهاله ما لم یعطش یعنی گفته است بقراط نوشنده دوائی
مسهل را قطع اسهالش تا تشنه نشود فصل پنجم در موانعات مسهل
و آن نزد اطبای چهار دست ضعف قوت و امتلائی خون کودکی پیری
گرمائی سخت گرم و سرمای سخت ضعف شود و دل ضعف معده که گوشت
در هم عضلهای شکم بر آلت غذا رسیده و باکی تن ضعف بود های الشیخ و آن
کسی بود که بجای ششین سا گوید بدانکه از کودکان مسهل دور دارند زیرا که
مسهل ایشان را نشود نمائی بکمال باز دارد و هم چنین از پیران جهت ضعف
قوت ایشان و از ممتلی الدم عدم نفع مطلوب و بیم کشتن خون از درون

دار اهل



دار اهل تعب جهة حدوث تبش و از اصحاب سده قبل از تفتیح حدوث ده
جهة غشی و بحد ضعف امعای دور دوم کشتکی و سستی اعضا از اصحاب طه
وجع قبل از تسکین و از کم سالان و ارسع العروق جهة از صعوبت حبس طه
و از ضعیف القلب جهة وقوع غشی و از ضعف المعده جهة عدم قبول دوا و از
وقوع غثیان و از ضعف الامعاء جهة صعوبت حبس و از اهل مسن جهة بیم دق
و از اصحاب اعراض نفسانی مفرط جهة تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه جهة
عسر اجابت و هم سده و از کسی که ادرار الشیخ گوید جهة ضعف اعضاء دماغ
و از عجیب الطبع و قابل اسهال و فرط سحج و ضعیف الامعاء بانفع باشد و حکمای
یونان و تبع ایشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که بیست روز قبل از
شعری یمانی و بیست روز بعد از آن که در هندوستان از یاران و هم نیز تابستان گویند
امر داده باشند بواسطه گرمی هوا جایز نداشته اند اما حکمای هند در آن وقت هم
میدهند اما در بعضی اوقات اگر استفراغ قبل از فصد احتیاج افتد بملینی
رخصت نموده و گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاسد بود و فصد مقدم دارند تا بعد
و اگر با اخلاط سرد و فاصل بود مسهل را بر فصد مقدم کنند بدانکه دارد ی مسهل
رطوبت بدن را کشنده بینی که روزی شخص مسهل خورده انگشتری

ه در دست او نرم و آن بر آید بدین جهت است که لاغر و نحیف و ضعیف
القوت را در گرما و شهرهای گرم مسهل نمیدهند فصل ششم در
بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین جلاب دادن اصحاب را وقت بهار باید بیشتر
و بهار بواسطه آنکه خلط بحرکت در آمده و خود مهیا شده و باندک التفاتی تا بانی
دفع می تواند کرد و نافع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه خلطی لطیف حرکت
می آرد مثل بثورهای و خناق و اورام و بثور اما فصد در آن اولی است از جلاب
دادن بواسطه آنکه بهار مناسب روح است و روح مناسب خون است و در آن هوا
بغیر از خون خلطی بحرکت نمی آید الا لطیف و چون بعد از بهار تابستان است
و آن نیز محلل است پس جلاب بهار مضعف باشد و پاییز جهت جلاب
بسیار مناسب بود بواسطه اکل اقسام فواکه مواد فاسده بهم رسیده و بعد
از پاییز زمستان است و بواسطه کثرت سرما که حرارت متوجه اندرون
میشود اقسام اطعمه غلیظ خورده میشود و بدل ما یتحلل مع شیء زاید حاصل
میشود و جلاب پاییز دافع امراض بهار میشود اما در امراضی که هر وقت حادث
میشود بحسب ماده چنانکه در ماده صفراوی متهیج و سوداوی محرق تعلل جایز
نیست دفع آن واجب است بجهت آنکه کشنده میباشند خصوصاً آنکه در آن ادنی تعفنی

*تعفنی*

یافته



یافته شود و دفع باید کرد از بهر آنکه از بادها و اوراق بهم میرسد و باقی از محرق
میباشد و بهم چنین بلغم مالح و خلط سودا که جهت تمادی ایام زیادتی بیشتر بهم رسد
و بواسطه آن غلظ و کثافت کسب میکند پس آنچه مستعد دفع شود در حال
دفع کنند و از این جهت است که اطبای نضیج سودا را بحجیم تشبیه کرده اند فصل
هفتم در اسبابی که بجهت آن واجب میشود دادن جلاب و آن ده چیز است

*فصل هفتم در اسبابی که بجهت آن واجب میشود دادن جلاب*

اول امتلا بدانکه چون علامات امتلا ظاهر باشد و اگر علامت امتلا نبود
و علامت خلا در ظاهر بود بهیچ وجه مسهل نه دهند الا بمقویات و محلل ضعیف
علاج کنند دوم وقت باید که اول طبیعت بدانند که بیمار قوت و ضعیف طاقت
سیوم سن بدانکه در سن طفولیت و شیخوخیت مسهل منع است بواسطه
آنکه اگر طفل را مسهل دهند از بالیدن و نشو و نما باز مانند و در شیخ و هرم
باعث فنا رطوبت و حرارت غریزی گردد و آنچه مسهل نه دهد و بگذارد که قوت
او خود دفع آید و بیماری در انحطاط آید تنقیه آنگاه مسهل دهد جلاب مخالف مزاج
بیمار بسیار ندهد موافق قوت بیماری دهد و اگر جلاب قوی دهد و بیمار قوت
آن نداشته باشد ضرر آن کلی است و هم چنین در بیماری ضعیف دوای قوی نتوان
داد و اگر بیماری قوی باشد و جلاب ضعیف بدهد اثر معتدبه نه برد و ظاهر نشود

یا بشکار حاجت شود یا فرا و بیشتر از نفع او باشد هفتم فصل باید که در فصل
گرم گرم و در فصل سرد سرد ندهند مگر که ضرورت شود هشتم عادت اگر کسی
که جلاب خوردن عادت دارد بدو جلاب بدهند و اگر کسی جلاب هرگز
نخورده باشند احتیاط باید کرد نهم کار و صناعت چنانچه در آهنگر که همیشه
در پیش نار می باشند و اگر رطوبت او بتحلیل رفته او را مسهل نتوان داد
و اگر ضرور شود بلین کافی است و هم چنین حمامی که همیشه رطوبت او بتحلیل
میرود او را احتیاج بجلاب نیست دهم بلد می باید که طبیب در بلدی
که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل ندهد و هم چنین در بلدی که سردی بسیار
باشد در آنجا مسهل ندهند و اگر ضرور شود در جای او جای گرم بسازد و در آنجا
مسهل بدهد چنانچه از این دو بیت ظاهر است بیت آن امور عشره که اندر
شرب مسهل شد پسند کردم آنرا جمله در یک بیت بهر خود عدد
امتلا و قوت و سن مزاج سحنه است باز امراض است و فصل و عادت و کار
و بلاد فصل هشتم اندر تدبیر آنکه پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند
بباید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد طعام و شراب بدی الکیموس باید
خورد هر چه معده و جگر و رودها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز لازم دانند

دارو ده



دارو معده را از شکستگی و از ریح و از جماع و هر چه قوت را ضعیف کند و با حال نیز
بگرداند از آن دور باید بود و سده را بگشاید و خلط را صاف کند که اندر مجاری
تنگ نواند گذشت و نقل خشک را دفع کند اگر چه لطیفه باشد و آن عت که دارو خورد
باید که طعام تمام گوارنده باشد و از معده گذشته و جگر تهی شده باشد و هرگاه که مردم
ضعیف ترکیب و ضعیف معده و گرم مزاج را بدارو مسهل احتیاج افتد
او را پیش از دارو بیک ساعت شربت گلاب یا آب انار شیرین و ترش
بالنعنع شکر با قرص لطیف بباید خورد و پس دارو خورد و هرگاه که دارو خورده
باشد معده و قدمهای ترا گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از تفرق دارو ساکن
شود پس حرکت اندک اندک باید کرد تا دارو کار کند و در وقت جهه حل
کردن آب گرم باید خورد و در مطبوخ آب لیمو هیچ بباید خورد از بهر آنکه مطبوخ
را رقیق کند و قوت آنرا بشکند و بعد از خوردن دارو حرکت نکنند و ساکن
باید بود چندانکه دارو در حرکت آید و در دارو هائی ضعیف هیچ وجه من الوجوه
حرکت نکند تا دارو استفراغ تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نباید خورد مگر آنکه
از تاخیر طعام و شراب مضرتی میرسیده باشد پس از آنکه دارو بکار آید اندک
پاره نان اندر شراب انگور تبرید کرده بخورد تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت

داروی هم شکسته نشود و آنکه داروی خواهند خورد در طعام او نمک بسیار نکنند
اما رفتن اندر گرمابه چند روز پیش از دارو اخلاط را لطیف کند و ساخته
اسهال کرداند پیش از آنکه ساعت که دارو خورد سالم اندر گرمابه بر چه زود
بیرون آید صواب باشد چون بیرون آید چندان صبر کنند که اثر گرمابه و عرق
آمدن بسبب گرمابه زایل شود پس دارو خورد پس از دارو در گرمابه نرود
و در زمستان جائی که دارو بخورد آنجا را که گرم دارد هر گاه که دارو تن را
پاک بکرده باشد سه یا چهار روز پیوسته اندر گرمابه می باید رفت تا باقی فضله ها
که اندر نواحی پیوسته باشد پاک کند و خورد و بار دیگر تولد نکند و اجابت نشود
قوی قابض چون بهیه و شراب انار و گل شکر باید اندک خورد تا معده را قوت
دهد و قی پیش از اسهال سه روز نفع کند و صواب بود تا سه دمش نکنند
باز دارد و چون از خوردن داروی بیرون آید خویشتن را از رنجهای
و آنچه ضعف آرد دور دارد چون غم و دل گیری و غضب را نگاه دارد و جماع بد تر از
همه حالتهاست و از حرکتهای قوی و آنچه ضعف آرد و عرق آرد و شراب
دستی خورد نگاه دارد و غذاهای سبک لطیف نرم و دیگر دارد که موافق
مزاج باشند و بسیار نباید خورد و آنچه بخورد تبرید کرده بخورد دارو بس

حاره



دارو درقی و بعد از دارو آسایش باید کرد و هر گاه که مردم بسلامت
از دارو فارغ شود اگر مرطوب است تخم حب الرشاد و یا تخم کتان مقدار
دو درم اندر شربت گرم بخورد چنانچه اسبغول با شکر مینخورند و اگر با مرطوبی
سردی غلبه دارد حب الرشاد را با روغن زیت چرب کنند و در شربت
دهد اگر دارو خوار محرور بود صفراوی باشد اسبغول اندر شربت دهد
و اگر تشنگی غلبه کند اسبغول بروغن گل و یا روغن گل بنفشه چرب کرده
در شربت دهد و اگر مزاج معتدل باشد بعوض اسبغول تخم شاهسفرم
هم کنند و مردم معتدل و خشک مزاج را انگاه بعد از دارو سخت
نافع باشد بواسطه آنکه کشکاب بعضی را از بقیه دارو که مانده باشد بشوید و خشکی
دارو را تدارک کند و اندکی از دارو در معده باشد و بوی از آن روغ ظاهر
شود صواب باشد و اگر دارو سحج کند گل ارمنی اندر آب انار
ترش بزند و هم چنین اسبغول بریان کرده با تخم شاهسفرم بریان
کرده و شراب خوردن پس از دارو پسندیده نیست و هم تولد سیل بود و اگر
از اندامها بوی دارو و از عرق و غیر ظاهر شود بدن را در گرمابه بالحلیة
کنند و خوشبوی شود مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالد و اگر از گرمابه

نشود
باید دلیل شفا است و اگر لازم نیاید نباید که پدید زود بر آید که ضرر دارد و
دلیل بقی نیست چون دفع سودا بدهد باید که اول مطبوخ دفع سودا بدهد هم
چنین در دفع بلغم چون شاید که دفع بلغم بدهد **فصل نهم** در نگاه
داشتن قوت که مسهل باو دهد باید دانست که اخلاطی کم استفراغ آن
میکند اندک است یا بسیار اگر خلط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال
داروئی که تن را بالک کند نباید داد لیکن استفراغ بداروهای سبک و لطیف
بدفعات باید کرد و میان دوای استفراغ غذاهای لطیف باید خورد تا قوت
بیفزاید و عوض خلطی شود که باستفراغ اول کم شده است و هرگاه که قوت
قوی باشد و خلط بد اندک باشد بیکبار استفراغ باید کرد بداروئی که موافق
آن باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط بد بسیار باشد بداروهای قوی
بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک
بود بشراب بالنفع لطیف استفراغ کنند **فصل دهم** اندر کسانی که بدن
ایشان مسهل قوی نتوان داد و در کسانی که مسهل قوی توان داد اما آنها
که مسهل قوی نتوان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروئی
نرم و لزوج باید داد چون فلوس خیار شنبر و شیرخشت و شراب آلوده

دوم



دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فصول ایشان بواسطه
گرمی هوا بتحلیل میرود سیوم کسی را که داروی خوردن عادت نباشد و
دیگر آنها که مسهل قوی بدیشان توان داد سه طائفه اند یکی مردم شهرهائی
سرد دوم مردمی که آب ایستاده خورده باشند بواسطه آنکه در ایشان اخلاط
غلیظ و امراضی که از غلیظ تولد کند بهم میرسد سیوم خداوندان سیری
**باب چهارم** در منضجات اخلاط و ادویه میفرمود که مسهل اخلاط و ملین بطن
و مخرج ثقل و ادویه مسهله مسهلات و داروهائی که بچه طریق خلط را میکنند
و بچه طریق اسهال میکنند و درین باب پانزده فصل است **فصل اول**
در منضجات و منضج عبارت از آنست که معتدل میسازد قوام اخلاط
و مهیا میسازد جهت دفع مار رقیق میکند غلیظ را یا غلیظ میکند رقیق
را و منقطع میسازد لزج را و آن مثل سکنجبین بزوری و ماء الحصرم
پس معلوم باشد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد فاسده جهت دفع
و هضم عبارت از مهیا شدن غذا است که جزو بدن میشود و بدن را
محتاج است بآن هر دو جهت ضرورت استفراغ و احتباس بواسطه
آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج نیافته آنرا دفع کند آنرا دفع نتواند

دفع کرد فرداد بیشتر از ان باشد در دم انکه هرچه لطیف باشد دفع کنند و آنچه
کثیف باشد آنرا منضج گردانند و ازان منفعت بیشتر گردد و اخلاط چهارگانه
هریک را منضج جداگانه است چون منضج اند و ازان قاعده منضج نضج معلوم شد
در حال مناسب آن خلط مسهل باید داد و شیخ از نضج اقرار واجب است
جهة احتیاط کند که لازم است الا در خلطی که منتهیج باشد چون صفرا در ان ابتدا
نضج با خطر است مثل انکه در معده و امعا حلق و قولنج صفراوی پس ابتدا
نضج دفع واجب میشود اگر دو خلط بیشتر در بدن زیاده شود منضج مرکب
دهند و هم چنین مسهل مثل انکه اگر خون و صفرا غالب باشد پس اول
فصد کنند پس منضج صفرا دهند و دفع نمایند بدانکه مراتب نضج مختلف می باشد
بحسب کیفیت اخلاط بحسب علامات دالة بران یا بواسطه طبیعت خلط
یا قوی بران عارض شده چنانچه ماده لطیف در حال نضج می یابد و کثیف
بر عکس یا کمیت خلط که بسیار باشد ازان دیر نضج یابد و کمتر ازان بعکس بحسب
قوت طبیعت و ضعیف آن جهت انکه چون قوت قوی باشد در حال نضج می
یابد و حاجت تقویت دیگر اینجا نیست اما وقتی که در ضعیف باشد
در نضج دیر رود و انجام است که قوت را قوی کنند بچیزهای مناسب با نضج ماده کنند

بر جهت



معد
به جهت دیر نضج می گردد یا بحسب هوا و فصول که در ربیع در حال نضج می یابد
جهت یاری دادن هوا و در خریف بعکس و در هوای گرم جهة تحلیل قوت
منع کرده اند از مسهل دادن که در ابتدای ترس بلکه سست مگر انکه ماده در
بسیار باشد که ابتدا ترس اختناق بوده است و بکثرت حرارت کیفیت بهمی
بهم میرسد و هم چنین در هوای سرد منع کرده اند از جهت عصیان ماده از قبول
نضج و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر آن کنند پس منضج و مسهل دهند
و تدبیر آنست که در زمستان در خانه گرم باید نشست و خود را باید داشت
و جلاب یا وقتی که آفتاب برآید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه
سرد آب پاشیده و جای خنک بوقت صبح باید خورد یا بحسب عوارض نفسانی
چون غموم و هموم و مثل آنها مانع نضج اند از انکه طبیعت متوجه اینهاست
و در این هنگام مضرت بیشتر از نفع است مگر انکه مضطر شوند پس با منضجات
و مسهلات مفرحات و مقویات نیز دهند یا بحسب عادت که آن نیز
مانع است چنانکه تریاقی که افیون قابض است و مانع از نضج مگر انکه ضرورت
شود پس در خوردن تریاق روز مسهل همان در زنند و دیرتر خورند و
و در ایام منضج مصلحات با آن اعتبار کنند و با فیونی چون افیون را

مانع از نضج است ادویه منضجه قویه بدهند مثل دارچینی و اذخر و برسیاوشان
و مانند آن و در افیونات مصلحات داخل کنند چون زعفران و جند بیدستر
و مصطکی و مشک ضابطه شناختن نضج در بول بدین طریق است که بول در
صفرا رنگ اترجی بهم میرساند و در بلغم بول رنگین میشود و در سودا سیاهی
و کدورت بهم میرساند و در رسوب بدین طریق است که چون اندک نضج در ماده
پیدا شود در بول رسوب بهم میرسد چون طافی و معلق باشد نضج کمتر باشد و چون
و در رسوب مجتمع شوند نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع شود و راسب شود نهایت
نضج بهم رسیده باشد در حال مسهل بدهند و از نبض نضج چنین توان یافت
که اگر در اول نبض صلب باشد و نرم شود یا بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود
و چون خلط چهار است منضج هر یک در فصلی مبین شود **فصل دوم** در منضج
خون محرق یا غلیظ حمام مرطب هر روز یا یک روز در میان بروند و این جوشانده بدهند
که منضج خون فاسده است بدهند صفت آن عناب بیست دانه بنفشه دو مثقال
تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام دو مثقال اجاص ده دانه تمر هندی بیست درم [illegible]
یا بیخ ... تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام دو مثقال اجاص ده دانه تمر هندی
بیست درم جوشانیده یا بیخ مثقال شکر تبرزد ... با شربت نیلوفر و بنفشه و عرق

بید



بید یا عرق نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند و غذا آنچه کمیت و کیفیت خون محرق
زیاده نکند بدهند مثل زرشکیه و اجاصیه که عناب و آب انار داخل کرده باشند در
بواسطه آنکه عناب خاصه منضج خون است و اگر مانع از خصوصیات باشد چون
سرفه پس اسفیدباج بدهند و چون سه روز بگذرد و نضج در تفسره و نبض
ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح و دفع ماده نمایند بعد از ین در غذا
فروج داخل کنند تا قوت قوی شود و در بدل یا تحلل بهم میرسد **فصل سوم**
در منضج صفرا بیخ کاسنی و نیلوفر و برسیاوشان آلوی سیاه بیخ مهک آلوی بخارا
و خطمی و بنفشه عناب تمر هندی آلو تخم کاسنی کشوث لسان الثور لعاب
بهی دانه شربت نیلوفر شربت نارنج شربت بنفشه رب التوت شراب
تمر هندی شراب آلوی سیاه شراب الورد **فصل چهارم** در منضج
بلغم رازیانه دارچینی سورنجان زنجبیل گاوزبان بالنگو تخم کرفس بیخ کرفس
انیسون بیخ مهک عود الصلیب بذر کتان بیخ اذخر افسنتین زعفران
مامیران مرزنجوش عنب الثعلب فلنجمشک گلقند شراب اسطوخودوس ایرسا
قردمانا بادآورد حلبه صمغ برسیاوشان عنصیل ماء العسل نقوعا **فصل
پنجم** در منضج سودا بادرنجبویه گاوزبان سپستان بسفایج افتیمون بیخ کاسنی

ونقل بیخ رازیانه شاهتره اصل السوس انجره زرد کشمش افتیمون شربت
گاوزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب سبوس زرشک
وسق خطمی سر بنفشه **فصل ششم** ادویه مفرده مسهل صفرا او این
دو کیسه را دهند که او را اسمر لون باشند و مباحس موی و درعین شباب و در
فصل تابستان و در مرضهای مثل حرارت کبد و زیابیطس و حصبها و ماشرا
و قروح مقشر و نمله و حار عبث جلد و سر و وجع عین و صداع حاره و مرد را
بیشتر از زن دهد کسانیکه اغذیه ایشان دایم فاسد باشد و انیرا اینده از سیم
طبیعت و براز ایشان خشک باشد و بول ایشان کم رنگ باشد و اکثر غذاهای
گرم و خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا جمیعها صبر بهندی
ایلوه و مصبر گویند و آن گرم و خشک است در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم
باشد معده و دماغ را پاک سازد بهترین سقوطری سازد رنگ است شربت
نزد متاخرین از یک مثقال تا دو نیم است و مقدمان تا سه مثقال گفته اند
و در وقت شدت از حرارت و برودت از آن احتراز کنند و آن است
بالخاصیت مولد بواسیر است و مصلح او مصطکی و مقل و کل و کتیرا خشت
و دادن صبر با ماء العسل یک مثقال دفع صفرا کنند و بعضی اول شب

دهند



دهند و بر وقت خواب فرمایند و بعضی بعد از طعام دهند جهت صفرا با اخلاط غلیظ
و خاصیت او آنست که پاک میکند امعا را و قوت میدهد و جلا میکند
و دفع کند معده و سر را نیز پاک میکند و غشی و تشنج می آرد **افسنتین** پاک
میکند خلط صفرا را از کبد و معده و عرق و اسهال میکند و بول نیز
میراند و آن هفت قسم است بهترین او قسطوسی است و او مقوی معده و کبد است
و مفتح سده و تلطیف اخلاط میکند و جلا میدهد و شربت تابه او بطبیخ با نقوع
از پنج درم است تا هفت و تنها تا یک مثقال تا دو درم **خربق اسود** بهندی
اکهل گویند مسهل مره صفراء غلیظ است مثل سقمونیا و میدهند
او را در امراض گرم و امراض مزمن مثل مالیخولیا و صداع و شقیقه و درد چشم
و علل سینه که از صفرا باشد او پاک میکند اخشا را در چشم و مثانه و علل
کهنه و قصبه ریه را و یرقان و فضا زیر و تشنج و نمله و ماشرا و قروح مقشر
و ماده متغیر شده تمام بدن را دفع کند و شربت او از بیخ او یک مثقال و سیاه
او خوردن از سفید سبقی را بماء العسل دهند و حکمای رجال زیاده از نصف
سقمونیا مثقال نمیدهند **سقمونیا** و او را محموده نیز گویند گرم و خشک است
مسهل صفرا است بلا و جگر بد باشد بدبو سافته بخور زنند یعنی مشوی

در سبب و بایه کنند بهتر او مرا از رف صفائی انطاکی ست شربت متعارف
او یک دانگ ست و حنین بن حسن تا نیم درم جایز داشته اند و بعضی فرموده اند
از اول امساک نمایند بعد از آن یک نیدوث سکه تنک نید شربت او ششی
جوست تا بیست جو و فقیر شیخ را دیدم که بقدر یکدرم محموده نعلیطی فرمود
و با سهال مزد داد و میراند مره به صفرا بیشتر از فریق و واجب است که با آن
خلط کنند ادویه مقبضه و مقویه چون عود و عنبر و مصطکی و عصارة الورد و رب
السفرجل شحم حنظل میراند مره صفرائی مختلط با رطوبت بلغمی را حکمای از زمانی
شربت او را نصف مثقال میدهند و مقدمان یک مثقال داده اند و استعمال
او آنست که بماء العسل دهند و او علت دماغ و شبکیه و شقیقه و وجع
و صداع و سکته و تشنج و کزاز و در رطوبت عین که کهنه شده باشد و انصباب
نفس حادث و مرض از ماده غلیظ و علل کلیه و مثانه از نافع بود و حنظل را
بهندی اندرائن گویند غاریقون گرم و خشک و مسهل بلغم و سودا است
بقراط گوید مقوی ابدان مشایخ ست و دفع مضار جمیع ادویه قتاله کند
و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید سست باشد شربتی از نیم تا یک مثقال
متعارف ست و دو مثقال گفته است طبری میگوید که جمیع عمر باید برد و میان صبر

وغاريقون



وغاریقون جالینوس در ادویه معده و در کر میکند اسهال او مثقال [illegible]
الا آنکه این ضعیف تر ست از دو مثقال این ست ست اما در معده بد از دو
و مقدمان دو مثقال سحق و [illegible] با ماء العسل میداده اند و این دو قسم است
انثی و ذکر انثی از ذکر بهتر ست عصاره و تخم الکبر او را بهندی [illegible]
جبکی گویند و طرطیرون نیز گویند و او اسهال میکند مثل سقمونیا شربت
او یک قیراط تا دو جو با لبن حسب که بسیار تازه و دوشیده ست مقدار یک و نیم
او ضعیف بعضی شربت او تا نصف درم با شربت داده اند شبرم نوعی از ماهودانه
پوست است اسهال او مثل سقمونیا ست و اندکی شیر با او بجوشانند یا سویق یعنی
پست با زبیب در حال فرو برند تا ضرری نکند ولا یؤود [illegible] وآن حب
ماهودانه ست او را اسمره شجره معتوقه نیز می باشد اسهال او مثل سقمونیا
بلک این شدید تر و قوی تر ست و شربت او [illegible] از هفت دانه
تا پانزده دانه و نزد متاخرین پنج حبه اگر معده قوی بود [illegible]
معده ضعیف ست سحق کرده میدهند ایرسا و آن اصل [illegible]
اسهل او و سهل غاریقون ست بلکه قوی و کریه ست اسهال او مر انداز اصفر
را که احوال یار اصفرا شد بیان فواید [illegible] شربت او بقول متقدمین

ومقدار شربت او دو درم است و گفته اند این خطاست بلکه شربت او نصف درم است
قنطوريون اگر تر و تازه باشد بیرون آرد مره صفرا و بلغم مخاطیه را و نافع است
جهت عرق النسا شربت او دو مثقال است وقتی که طبخ کنند با سه ربع
رطل آب تا یک و نیم بماند مازریون اسهال مثل اسهال خربق است
شربت طبیخ او دو مثقال است با نیم اوقیه ماء العسل و دو برابر او افسنتین
دو مثقال بسفایج فستقی بهندوی کهن کالی گویند و آن گرم است و مسهل
سودا و بلغم و بهترین او فستقی است و چون در نخود آب بپزند شکم نرم
گرداند و قولنج بگشاید و شربتی از آن درم او یک درم است تا دو درم و از
نقوع و مطبوخ با این دو درم تا پنج درم است و او اسهال اخلاط بلغم لزج مخاطیه
از معده و مفاصل میکند مثل حنظل و عادت میکند غشی را و اگر سحق
کنند از بیخ او مقدار دو مثقال و بنوشند با ماء العسل و یا ماء العنب بهتر باشد
زراوند طویل اگر از او یک مثقال بگیرند اسهال کند مثل اسهال حنظل
و آن نافع است جهت استسقا هلیله اصفر اسهال مره صفرا میکند و شربت
او در مطبوخ از شش درم است تا بیست درم و اگر سحق او تنها بخورند شربت
او مثقال و درم است تا پنج درم بمالد با روغن بادام و داخل کنند با شکر

نافع



نافع مزاج حاره و صفرا غلیظ و رقیق است هلیله اسود اسهال مره
سودای محترقه میکند و مقوی معده مقعد است و شربت منقوع و مطبوخ
او از پنج درم است تا هفت درم اگر در [illegible] سوق ساخته بخورند شربت
او از دو درم تا پنج درم است بروغن بادام چرب نمایند و بکار برند و
هلیله کابلی مسهل صفرا است و اسهال مره صفرا میکند بلغم عفن و
مقوی معده و لطیف است و نافع است بواسیر سوداوی را و اعصابی را
برد و شربت او مثل شربت هلیله سیاه است و روغن چرب کنند و بکار
برند ماء رمان الحامض و المحلو آب انار ترش بود صفرا را دور کنند و قی را
تسکین داده اثر زیاده دارد و اگر دانهای انار با پوست بشکنند و شب بگذارند
و صباح بفشارند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف
رطل است تا بیست درم شکر و اکثر از دو شب او قیه با ده درم شکر بکار
می برند و فعل او قریب بهلیله اصفر است ماء البقل والحلو بفارسی آب
کنار شیرین و این اسهال مره صفراوی که در معده جمع شده باشد و امعا را
پاک میکند و دفع حرارت مینماید و شربت او ثلث رطل است تا نصف
رطل خیار شنبر بهندوی [illegible] معتدل است بهترین خیار شنبر آنست که

که غلیظ رقیق القوام باشد و مغز او بسیار باشد بهتر آنست که عسل او در قصبه باشد و
در رفت احتیاج بیرون آمدن صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته وضع کند معده
و روده را پاک سازد و با استعمال آن زبد قولنج را بگشاید و بلغم بسیار بیرون
آورد که ترید با افراده این فعل نتوان کرد و اسهالش برفق و آسانی باشد حکما
الکه زن آبستن را تجویز کرده اند که در وقت ضرورت این اسهال نماید
شربتی از سه درم تا ده درم و در ضعیف معاوض آورده بر روغن بادام
بقدر اصلاح دور کنند مضرتش دفع شود تا روده نه پیچد و او تسکین ورم نماید
و تحلیل اورام حاده کند و تلیین اخلاط صدر نماید و او را لعل که با آب گرم بخورند
ترنجبین منی است که بر خار شتر در خراسان و بخارا و قریب نشیند بهترین
او آنست که مانند حب بلند و سفید باشد از نیشابور آورند و بدترین او قریب است
و طبع او بحرارت مایل است صفرا آورد و شربت او از ده مثقال است تا بیست مثقال
او تلیین او ضعیف است شیرخشک سرد و تر است شکم نرم سازد و صفرا آورد
ده مثقال تا سه مثقال در نقوع و مطبوخ متعارف است و این سرابیون گوید
سه درم تا هفت باشد که در وقت بخورد با آب گرم و او مسهل مره صفرا و مسکن
صداع و فواید است و اگر اراده اسهال زیادتی کنند با او اندک سقمونیا داخل

بیامرد



بیامیزد و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم نمایند پس ضعیف او سبب السوس
داخل کنند ماء اللبلاب گیاهی است که بر درخت می پیچد و در شهر روم
بسیار است اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل تا یک رطل با بیست درم شکر
صاف کرده بخورند و بجوشانند چه اگر بجوشانند عمل او ضعیف شود ورد بری
یعنی ابنجان خشک و سرد است اسهال مره و قمع صفرا میکند و لیکن حدت
او میماند و شربت او از آب او نصف رطل است و در منقوع از نیم درم تا پانزده
درم است شیرخشت منی است که در خراسان بر بید نشیند مایل باعتدال
است گویند در باطن بدن تسخین در آرد و در ظاهر تبرید و قوتش زیاده
از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است تا بیست و بهتر او آنست که حب او
کلان و سفید باشد و اگر در آب شاهتره حل کنند اسهال مره صفرا کند و تحریک قی
نماید و دم را از کدورت صاف کند و دفع حکه و جرب و بثور و افراط نماید خصوصا
مطبوخ با هلیله زرد و تبها با هلیلج المرافق باشد اجاص آلو است سرد و تر
باشد صفرا از رود و بزرگ ترین او تلیین بیشتر دارد بیست عدد در مطبوخ
و منقوع اندازد و شربت مطبوخ او نصف رطل است خرقیا آلو بالو است
بارد و یابس است عدد در وجه دوم تلیین طبع و اسهال مره صفرا میکند و در

نفع دارد ماء الجبن آب سرد ولینه بود و مسهل بحرارت دارد وجهت سوء
قیت یعنی شوریت اسهال مره صفرا کند خصوصاً آنچه از شیر بز گوسفند
بود و چون اندکی عسل داخل کنند بهتر باشد بلیله بهندی بهیده گویند سرد است
در اول وخشک است در دوم اسهال مره صفرا تحرقه کند و شربت از درم
او دو درم است و در مطبوخ از سه درم تا پنج درم لسان الثور بهندی کانه ماله
وبلغاری گاوزبان گویند خاصیت آن آنست که اسهال مره صفرا میکند
وچون طین ارمنی داخل او کنند در فعل قوی باشد شربت او از سه درم تا پنج درم
یا ده درم شکر ویکدرم طین ارمنی والرخشک او با مثل او شکر سیاه یا فانید بنوشند
تلبین طبع گرم کند و اخراج محرقه صفرا و سودا نماید کریرة البر بری سیاه و شاه
است بهندی راجی بهنس گویند گرم است در اول و خشک است در دوم
اسهال مره صفرا از معده و امعا نماید شمش جوبانی است نقوع او مسهل است
مره صفرا را چون بنوشند ورد احمر بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا
میکند و یک غنچه و یکدست بر سر با می بره دهن الورد جنس اسهال مراری
میکند گاه اطلاق صفرا میکند و چون ماده زیاده یابد ماء القثاء والخیار
بادرنگ وخیار سه رطل از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده و امعائی

برفق



برفق کنند ماء الطبیخ الزبیب آب ... دو رطل خصوصاً با شکر یا ترنجبین یا شیر
خشت مسهل صفرا است ماء القرع آب کدو در تنور پخته با شیرخشت یا ترنجبین
یا شکر مسهل مره صفرا و مقدار تجرعه است بزرقطونا کوفته دو مثقال با آب
سرد نوشیدن ملین است فصل هفتم در ادویه مفرده که اسهال مره سودا
کنند و داروهای دارو مره بالای راست که لون ایشان سیاه باشد وبعض ایشان
لاغر و خشک و خون در ایشان کم بود و در سن کهول انضاج طبیعی وبراهی
دهند که او با غضب وحدت وحقد و طیش و سینه او ضیق بود و در امراض
مزمن سوداوی بیتر دهند چون جذام و سرطان و سایر علل سوداویه افتیمون
اکاس بهیل گویند گرم و خشک و مسهل سودا است و بلغم نیز برد و مناسب
اصحاب صفرا است چرا که در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب و غثیان آورد
عقیلی ١٢ و بهترین افریطی سرخ رنگ است که شربتی از درم او یکدرم تا دو درم است و در مطبوخ
و نقوع از دو درم تا چهار درم گویند و از پنج درم تا ده درم است و یک مثقال تا دو مثقال
با شیر خشت و یا ماء العسل نافع است و چون افتیمون مکرب و معطش است بنفشه
بروغن چرب کنند باید که در آخر طبیخ داخل کنند و در کتاب ... بجهت بقای
قوت او نافع سرطان و مالیخولیا بود و نیز داروی مسهل مره سودا است و چون او

ضعیف است با دو ملح با سرکه که در تلطیف بادی میکند فقاع صعتر مثل فقاع
حاث بود حجر لاجورد مسهل مره سودا است و از مغسول او یک مثقال شربت
است و مقدمان غیر مغسول نیز داده اند و از بس قطانی فاحش است ورق
حنظل آنچه در فلج روید قوی تر است از آنکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله
بارده است دفع مالیخولیا و صرع و داء الثعلب و جذام کند و قولنج بگشاید و تحلیل
دهد مسهل مره سودا است شربت او از دو درم تا چهار درم است اسهال
مره و بلغم برفق کند و معرض ندارد و زیاده کند طبیب داروی که مناسب
آن داند بسفایج مسهل مره سودا است برفق و کیموس بلغمی را نیز و صفراء
رقیق را نیز اخراج کند و دفع جذام و مالیخولیا نماید و احوال در فصل صفرا گذشت
اسطوخودوس گرم و خشک و مسهل سودا و بلغم است و بدماغ فایده رساند بعضی
آن عجیب است شربت او دو درم تا سه درم و بعضی او را بارد گفته اند و متأخران
معتدل دانسته اند و شربت او با سکنجبین خوب است با لنگو و گاوزبان و کشوث
که قسم از افتیمون مسهل سودا باشند هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است و منقی
و قاطع صفرا و شربت مسحوق او از سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ از هفت
درم تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است در فعل و قوت و شربت

او مثل



او مثل شربت هلیله کابلی است در فعل و مصدر رفع صفرا حجر الارمنی اسهال
او قوی تر از اسهال لاجورد است و نافع امراض سودا است شربت او مثل
شربت حجر لاجورد است غافث گرم است در اول و خشک است در دوم
و نافع است ربع و تپهای کهنه و اورام احشا را و شربت او نصف مثقال
است از عصاره او و در مطبوخ دو درم است از جهت اسهال مره سودا را
مسهل است حسک در هندوی گوکهرو گویند سرد است در اول و تر در دوم است عصاره
او مسهل سودا است و شربت او یک کف نافع جذام و مالیخولیا است فلفل
ابیض بهندوی تخم سنبهالو گویند اخراج سودا میکند ملح یعنی نمک بود
و با انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و ملح نفطی که سیاه بود و چون
بر آتش نهند سیاهی او زایل شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه آنست
که سیاهی او راسخ و از جوهر بود و ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود و جمیع
اقسام ملح گرم و خشک است اخراج سودا و قطع بلغم و تخفیف شکم کند و شربت
او دو مثقال است توت اگر پوست بیخ او بجوشانند تا هشت درم با یک رطل
آب تا نصف بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عروق الیاسمین
تا پنج درم از وی با بقل مصلح یا کشته مصلح بخورند اسهال سودا کند و نافع ربو بود

وعسر النفس وماخولیا بود [illegible] ازمسهلات سودا است اگر اوه
را باست رطل آب بپزند تا سه رطل بماند واندرون او نمک زیاده کنند و بنوشند
چون خواهند اسهال زیاده کنند تربد که معصفر باشد بهندوی نسوت گویند
بالسفایج اضافه نمایند تنقیه معده و صبیات بزمنه وارتعاش و ربو و وجع
مفاصل و ترهل یعنی سستی را نافع بود فصل هشتم در ادویه مفرده
مسهل بلغم و این جماعتی را دهند که برودت و رطوبت بر ایشان غالب بود
و در سن شیوخیت و در فصل شتا و در امراض استرخا و سکته و سبج و
تشنج و در اثنا زیادتی مواد و در سن و قیم انگشتانی که در سینه و معده و امعا
ایشان بلغم باشد و زمانی که صاحب برقان نفث الدم یعنی خون جاری حیض
باشند و کسانی که مخاطیه بسیار داشته باشند و فربه بوند و شهوت طعام ایشان
کم شده باشند و صاحب عرق النسا و مفصل حقوه یعنی مفاصل ننت گاه
و استسقاء لحمی و جذام و برص بلغمی بسفایج او را عاقل البیع گویند
و بهندوی بیلادرسن نامند و شربت او یکدرم تا نصف درم است و آن گرم
است و مسهل بلغم و بعضی تا یک مثقال نیز گفته اند با یک مثقال علک انباط
که بفارسی منفر گویند عاقرقرحا او نیز مسهل بلغم است و شربت او بر اکی

مقدنان



مقدنان دو درم است و نصف درم و بعضی که بکوبند و صاف کرده فرو برند
اما مشائخ بیش دو درم جایز داشته اند [illegible] یعنی پوست بیخ اریلا
صحرائی و بعضی که بکوبند نصف دانگ ایره بر روی شقدیمین و مشائخ بیش مسهل بلغم
و تقویه بطن [illegible] و دو مثقال باشد که مسهل بلغم است [illegible]
و آن شجره مریم است بفارسی پنج بکث و اشنان گویند شربت او یک مثقال و نیم بود
با یک نبات صبح فرو برند و اسهال بلغم کنند توبال النحاس الفرسیم
چرک مس فرس است نصف مثقال او را سحق کرده با یک مثقال علک انباط
حب ساخته فرو برند اسهال بلغم بقوت کند قرطم بهندوی [illegible] که بعد
مسهل بلغم است و حبهای او مقشر کرده بد بهند یازده حبه و اکثر بیفده حب بلغم
بر آید [illegible] بهندوی کوکل مسهل بلغم است شربتا و دو مثقال
است با ماء العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزج و النقرس با [illegible] معص
و سبیع و بقطع در امعا بید الحد مصلح او صمغ عربی و کثیرا او مبالغه در سحق
او بکنند و شربت او یکدانگ تربد گرم و خشک است و مسهل بلغم رقیق
است چون تقویت باید که بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او مصمغ و مجوف
سفید است و شربت او از یکدرم تا دو درم است و چون در مطبوخ داخل

کند چهارم است و مصلح او تند بیخ است تا نیم لوز با روغن بنفشه و تقویت او در حلل
است در تفتیح سده نماید و سبق و دماغ و دفع اوجاع مفاصل و صرع و فالج و نزله
سعال متولدات از رطوبات کند و اگر بلیله کابلی داخل کنند بهترین او و دوای
صرع که او را بهندوی ... گویند **غاریقون** مسهل بلغم و صفرا و مره سودا است
و جمیع امراض بلغمی را نافع بود و ناقص عارض از عفونت باد و شربت او از نیم
مثقال بلغم خام را نیز دفع بود و علل نقرس و وجع مفاصل و او تریاق معاصر است
اما رومی است بعضه و سرخ و سیاه او بسیار بد است و بهترین او سفید ظاهر و باطن
و صلب کم است و شربت او یک مثقال است با شکر و زعفران چون باد و داخل ... زیند
شربت او نصف مثقال است تا دو درم مصلح او کمون و فلفل جهت کرب است
**زیتون فرفیون** است کرم و خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال
ماده صفرا است بلغم غلیظ الزج از در رگهای ظهر و امعاء اما مکرب و مسهیج است
مصلح او مقل سحق و صمغ عربی و مصطکی و سنبل و دار چینی و سلیخه و اسارون
و از دارند بالجمیع مختار او صافی و ضعیف و اصفرا است و چرب کنند او را به
نور جلو و شربت او از نصف دانق است تا دو دانق **ماهی زهره** مسهل
بلغم صمغی از انگور است و آن حار یابس است در درجه سیوم مسهل بلغم

لزج



لزج رطوبت است و نافع علل مفاصل و عرق النسا و قولنج و ریح غلیظ که عارض
بلغم است بهترین دوا است جهت ریاحی و دفع بلغم از اعضای دور رگهای بهترین
او صافی سرخ ظاهر است و سفید باطن و خفیف و سم با مرار و شربت او یک درم
تا دو درم **حب القرطم** مغز تخم معصفر بود مسهل بلغم است و شربت او ده درم است
با فانید سفید اگر مغز او در آب تر کنند و بماء العسل با مرق زجاج بخورند
مسهل بلغم لزج غلیظ بود نافع استسقاء لحمی و زقی اما مضر بود بمعده
**زنجبیل** کرم است در سیوم و خشک است در دوم و در و اندک رطوبت
زنجبیلیت و یک درم سحوق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره سودا است نه بطریق
اسهال ادویه مسهله بل به تحلیل از امعای ریاح غلیظ **الوردنه یعنی الخروع**
کرم است در سیوم و خشک است در دوم و بزعم بعضی آنست که سرد است و در اول
و این درست نیست و او مسهل بلغم غلیظ است بقوت خصوصا از رگهای ...
در کشیدن و مره صفرا را نیز میراند و او را با روغن با لام چرب کنند جهت دفع
آذیت او که سحیح می آرد و شربت او را از نصف درم تا یک درم است و اگر احتیاج
خلط ادویه دیگر شود بهلیله و تربد و حجر و مقل و مثل اینها خلط نمایند **نطف**
که بهندوی سایه بتو گویند خوردن ورق او یا عصیر ورق او مسهل و منقطع است

جمیع در میان اسهال قوی نافع از اسهال نهب است و من القثاء الحمار
مقدار درهم با دقیق شعیر الحمار از بلغم خام و اخلاط لزجه مسکنه و عمل این تکرار
کنند حب الیمه بلبهم قسمی از دوبخی است که بفارسی نقل خواجه گویند قوت
او مثل حب قرطم است و عقید درشت و تنم سطل بلین طبیعت متعلقه بود مسهل
بلغم و مره صفرا است ایرسا سوسن آسمانی گونی است خشک است در آخر
درجه دوم شربت او از یک درهم تا دو درم است باریک مثقال است عصاره
او بماء العسل مسهل بلغم ضعیف است و بعضی بر بنی اند که مسهل ماء اصفر
نیز است حلتیت بهندی هینگ گویند مسهل بلغم خام و اخلاط غلیظ
حلبه بفارسی شملیت و بهندی میتهی گویند اگر طبیخ او با یکدرم
قوه که بهندی مجیهه گویند مسحوق مسحول بنوشند قاطع بلغم لزج است
بقل العقل بهندی کاندا گویند اگر عصاره او بعسل فرو برند اسهال
کیموس بلغم غلیظ لزج مسکند الجزه بفارسی سمرنه گویند و بهندی اتمکن گرم و خشک
است در دوم چون بنوشند سه که مسهل کیموس بلغم بود و تخم او بجلا و تلطیف
و تحلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم خام تقویت و دهن او نیز مسهل
بلغم است شربت او از نیم مثقال است تا یک مثقال با آب گرم با ماء العسل و بعضی

ترنجبین



شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعضی بعد لزو الذکر و دهن گل بگویند تا دفع درد
او کنند ریوند انفع ادویه است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است نافع
معده و امعاء قولنج بلغمی و ریحی با طلاق طبیعت و تحلیل ریاح شربت او مثل
غاریقون است اشق مسهل مصلح ادویه مسهل بلغم لزج است بخاصیت
و نافع است سپنج و فالج را و شربت او از نیم مثقال است و استعمال او صرف
و مرکبا میکنند شجرة البیق اسفیداریست اگر پوست غلیظ او در رقت
دو مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است نسوقا یابس و خشک است در سیوم
و مسهل کیموس غلیظ و بلغم است سقمونیا از آن محمود ده نیز گویند مسهل
بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است و مسهل بلغم بالمح و مجالط است
جاوشیر مسهل خلط بلغم است و تسخین او ظاهر بود و نافع است جمیع
امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه از ریح غلیظ مسهل فالج و سکته
و صدر یعنی سستی و صرع و قولنج بلغمی بهترین آن صافی است که در رد و جوی نبات
نایل بسرخی و سیاهی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است فصل
بیم در احوال ماده مائیه و ماء اصفر بدانکه بواسطه ضعف جگر و عاقر قوت
او از رسانیدن آب باندامها کنند تسبنه گردد و اندامها از جگر آب فرو نهند

واین را استسقاء زقی گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که خورده شود جگر ضعیف از آن
تصرف نتوان کرد و آب باندامهای نتواند فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکی
گرد آید و بعضی که جگر اندر وی تصرف نکرده باشد با خون ضعیف که بهضم جگر باقی اندر آن تمام
پخته نباشد و باندامهای رسد آماس شکم و آماس اندامهای پدید آید از بهر آنکه
نه با اسهال و نه با ادرار بول و نه بعرق ازین برآید و این آماس سه گونه
باشد یکی را استسقائی بازکی و زقی گویند و آن چنان باشد که آب در شکم
گرد آید و باشد که دستها و پایها آماسیده شود و دوم را لحمی گویند و این
چنان باشد که ماده بلغمی باندامها رود و همه تن چون تن مرده آماسی گردد
و آماسیده و نرم گردد سیوم را طبلی گویند و این چنان باشد که باد در شکم
گرد آید و شکم بر آماسد و گاه باشد که با این باد آب نیز باشد و آنچه در استسقای
زقی جمع شود آن را ماء اصفر گویند و آنچه در استسقائی لحمی جمع شود آن را
مائیه گویند داروی استفراغ ماء اصفر و مائیه صفت آن شاهتره چهار
درم افسنتین رومی دو درم غافث ده درم کاسنی یکدسته جوشانیده
بخورانند ماء اصفر فرود آید حب مسهل ماء اصفر شیرم با شکر
معقود ساخته حب کرده بدهند ماء اصفر فرود آید و هم چنین شیر انجیر

معقود



معقود با شکر برابر نخود حب ساخته بکار برند حب دیگر ماذریون یکدرم
شیر انجیر بقدر آنکه حب شود ساخته بکار برد ماء اصفر و مائیه فرود آید حب
مجرب ماء اصفر و مائیه بیخ سوسن آسمانگون از یکدرم تا سه درم با یک اوقیه
سکنجبین بنوشند صفت حب توبال النحاس که آب مائیه و آب اصفر
را ببرد و فرود آید بگیرد توبال مس برگ مازریون و افسنتین از هر یک
برابر حب کنند شربت یک مثقال و اگر قوت ضعیف باشد یکدرم بدهند
در ادویه مفرده مسهل مائیه اصفر و استعمال این ادویه در صاحب
استسقاء زقی که او را شربت مبض باشد و ضعیف او را طاقتی بباید
و صاحب قروح که خارج شود او را نه یعنی جرب و درد اعضاء که متقیح
و تشنج و تربعی سستی باشد توبال النحاس نیم مثقال او بماء العسل
ماء اصفر بود و بیخ زقوم با برگ نسول خورد بلغم و مائیه دفع کند بذر الانجره
مقشر سازند و سحق نمایند و بعسل عجین ساخته فرو برند چنانچه
بزبان نرسد چرا که میسوزاند و شربت او المثقال دانه است فرفیون
مقدار نیم دانگ تا دو دانگ با عسل بنوشند بلغم و ماء اصفر بود حب القرطم
پنج مثقال از مغز او با صعتر و اندک نمک مسهل بلغم و ماء اصفر بود ابو عمران

گویند این خطائی بزرگ است استعمال او چنانست که در شربتی اوقیه آب گرم ترکنند
وصاف نموده با عسل بنوشند مسهل بلغمی بود که متحلل باشد و کف دانه
مثل پنبه محلوج بود **اشق** دو مثقال با ماء العسل مسهل مائیه بود و بعضی
بمطبوخ یعنی صاحب فرج برا داده اند و روغن مثقال او خطاست و او مسهل
بلغم است بمقدار نیم درم **ایرسا** مسهل ماء الصفر و اخلاط غلیظ لزج و سودا
و منفتح سده کبد بود الا آنکه مورث غم است مگر آنکه خلط کنند با و بعض ادویه
مفتح سده و مقویه کبد و اصلاح مضرت او بماء العسل بود و در شربت از مطبوخ
او از یکدو مثقالست تا چهار مثقال و از مفرد او یک درم ست تا دو درم
با عسل مطبوخ **اصل قثاء الحمار** مسهل ماء الصفر بود بغیر ضرورت مضر
بمعده است و اصلاح او مطبوخ العسل است با دوشاب و شربت او از چهار
قیراطست تا پنج عصاره ثمر قثاء الحمار عصاره جرم او پنج اوست و شربت او
مابین قیراط تا سه قیراطست بانت شنه و ماء العسل **عصارة النا**
**قلا** خاصیت او اسهال ماء الصفر بسهولت است و شربت او ثلث رطل
تا ثلثین رطل است با دو درم شکر **ماء الت جره** بزبان هندی [illegible] پاره
مثل اوست در فعل **بوزیدان** مسهل ماء الصفر است و مر نافع

ماء الصفر

٥١

ماء الصفر است شیر ماده حمار الشیرم بهندی [illegible] گویند و شربت او یک
مثقال است بخور مریم الصبا ما فریون نیز [illegible] **جوز الجر** بهندی [illegible] ارند
گویند هم چنین است قنطوریون دقیق مثل کما قنطوس جبکرم دانه
و ساق نبات چاما فستقی و برگ او مثل اوست از خوردن خواه تازه
باشد خواه خشک تخم بدهن یا جرم جوشانیده آب او بدهند تا بنوشند
و بلغ نفطی این جمله مسهل ماء الصفر اند بقوت و کیفیت بطول جهت تکرار
گذشت **فصل چهارم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشند صبر سقو
طری مسهل بلغم و مره صفرا است و دفع یرقان میکند و منقی دماغ از فضول
و بلغم است و منع بخار از معده می نماید و مصلح او مصطکی و کتیرا و مقل و عسل
و شربت او تا دو درم است عصیر [illegible] یعنی افشرده برگ [illegible] نیم رطل
شکر [illegible] اند و بلغم و صفرا با سهال بیرون آید و حب النیل تخم عشق پیچان [illegible]
است که آنرا بهندی [illegible] گویند شیخ فرماید که بعضی گفته اند که گرم و خشک است
در اول و [illegible] آنست که گرم و خشک است مایل بدرجه سیوم چون تنها استعمال
کنند مغص و کرب آورد بهتر آنست که با هلیله و مجموده دهند و اگر با تربد مخلوط
سازند بلغم و زرد آب آورد و اسهال قوی کنند و شربت او از نیم درم است

تا یکدرم و او میکند و حب القرع را بهتر آنست آنست با هلیله زرد و سقم
و بند بروغن گل چرب کرده فنطوریون طبیعه او مسهل مره صفرا و بلغم خام
و شربت طبیخ ست ادویه او فیه قثاء الحمار چون عصاره و بیخ او بیخ او اخلاط
ست بخور بند مسهل کیموسات غلیظ و بلغم ست و نافع استسقا و وجع
مفاصل و فالج و لقوه و قولنج و سرد او آنست که صبر و سورنجان و فوت
الصباغین که بهندی مجیته گویند و فنطوریون و قیق و کما فنطوس فلفل
بادیانا لفعش بیشتر باشد غریقون اسود بهندی کنیا که بند مسهل
بلغم و مره سودا است و شربت او از نیم درم تا یک مثقال ست خربق
ابیض فعل او در اسهال میانه ست قوی است و در قی و شربت او
مثل شربت خربق اسود ست و جوز الرتبه بهندی ریتنه گویند
و آن بندق هندی ست عصاره او مسهل بلغم و سودا است و مائیه اصفر
و نافع ست اسهال او جهت برص و یرقان و کلف و امثال این امراض
و محلل قولنج است و شربت او شش قیراط ست با شربه حاره سکنجبین
و چون قطر آب لیمون و در بود سقمونیا باو داخل کنند فعل او قوی شود
شیر خشت از کشمیر آیند و آنرا بهندی [illegible] گویند سرد و خشک ست

در اول



در اول او چهارم مسهل بلغم لزج غلیظ مره و سودا لزج ست و آن صفرا
بلغم آمیخته بود داخل میکند او را [illegible] بسیار شل صبر الحجاج ترمس
بافلای مصری ست چون مطبخ کرده کوفته و بسد یک مثقال برند تلیین
بطن میکنند و مسهل سودا و صفرا و بلغم خام لزج ست و چون ضماد
کنند نیز مسهل بود ملح اندرانی و آن نمک سفید بر رنگ سفید گرم و خشک
ست در چهارم مسهل بلغم و سودا و کیموسات غلیظ مختلفه ست
و خاصیت او آن جدا است از معده بورق که بهندی [illegible] گویند شله
ملح هندی مسهل بلغم از معده سودا و بلغم غلیظ [illegible] بسیار از [illegible] سحج
و لهیب معده ست و منع میکند بخار رقیق را که صاعد باشد بجانب سر [illegible]
سودا را [illegible] که بهندی ترور گویند حار یابس ست در اول مسهل بلغم
و مره صفرا و سودا است و چون او عوض میکند در عمق اعضا بدین جهت
نافع است جهت نقرس و وجع مفاصل که ابتدا باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا
و شربت او در مطبوخ تا هفت درم ست و مقدار شربت خشک او تا دو درم
ست مصلح او بنفشه مثل بکا مصلح بنفشه افتیمون بیار [illegible] مالوبه [illegible] گویند
گرم و خشک ست در سیوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمک و سکنجبین

مسهل بلغم و مره صفرا است خصوصاً که مخلوط سازند با دو مثل افسنتین و بعضی
حب سازند و چون استعمال کنند آن حب حل نشود و در اندرون بلکه
عمای خود گرده خارج شود درست باز آید و گویند مای اصفر و رطوبت بلغمیه نیز
میکشد و محرور در زمان و مکان حار نهند و او را با روغن بادام چرب کنند
و شربت او از یک دانگ تا چهار دانگ. ماهیزهره سرد و خشک است مسهل
صفرا و اخلاط سوخته است و کرب نیارد بخلاف افتیمون که کرب و غم آرد و شربت
از جرم او سه درم تا هفت درم از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم شربت از
آب معصور او چهار اوقیه است تا هفت اوقیه و ده اوقیه در اطبای پیشت منقول است

## فصل یازدهم

در ادویه مفرده ملین بطن و مخرج ثفل. بلیسون بفارسی بادرویه
گویند چون نشاییده بخورند ملین شکم باشد. فجل ترب است چون بعد از
طعام بخورند و بنوشند آب طبیخ او ملین بطن و منقی بود. بهندوی پیاز سپید
کلکم گویند مسهل بود چون بخورند پخته او را مثل اوست کرنب نبطی ملین
الفالون شیرینش بود ملین است و نمک معین است بر اسهال. این نیز
ملین است. سرسق و آن را بهندوی ساگ ستوه گویند ملین است پخته او
و خام او. شکر خصوصاً شکر سرخ ملین طبع است. تخم کدو ملین است. اکلا

کما



کمالا اسپوس گندم است و قشر او که بهندوی فیر گویند ملین است. بزر با آمله
ملین معتدل است. انجیر تازه مسهل و ملین است و انجیر خشک نیز فوق یعنی
کوفته با انطرون یعنی بوره ارمنی و فرطم یعنی مسهل بود. سلق چغندر است
طبیخ او مسهل بود. عدس مقشر پخته یعنی ملین است و با فنجالیس بلوفنا
خطمی گویند بری و بستانی ملین است. اسفاناخ مثله. سپر و دو درم
با ماء العسل مطلق بطن و مخرج بلغم است. تخم خرفه نیز مثله است. حلبه که
میتهی بهندوی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن و منقی امعا است. از قولها
ربیه لوز حلو که بادام شیرین باشد و فانید ملین اند. انگور تازه مسهل است
گرسنه زبان ... نوشیدن آب و فیق ... او با ماء العسل منقی
و ملین امعا است. روغن نیلوفر خوردن او از سه درم تا یک درم است
درهم جیلین روغن ... که هر دو مسهل ضعیف اند بخوردن ... مسهل
بخوردن و ملین است بمالیدن بر ناف و خاصه بر او بند طویل ملین بلوغ
صمغ عربی نیز مثله. اشنه بهندوی ... گویند محرک بطن است بسر گه
کراث و آن گندنا است شیرین و ملین و تلخ یابس است شنگیخت
بهندوی سلارس گویند دو مثقال با دو اوقیه آب گرم است ملین بطن.

است شیر تازه یک اوقیه با عسل اعرابی بالارا عسل سبب آنکه طبع
مسلق بکند و عارقون بلین البطن است حمول عصاره بخور بریم بلین
است و مثل این است حمول جمیع مرادای خصوصاً جهت جریان
ترنجبین بلین است اشقاق سلق ممزوج اخلاط بلغم است قثاء الحمار
اشقاق سلق بعصاره او با عسل دفع خلط از ظهر نماید بدین جهت نافع
وجع ظهر است بودینه جبلی مسحوق او با عسل بلین است فرفیون
تخم تره تیزک است مثل طبیخ بذر کتان که بهندوی السی گویند حلبه
با عسل بلین البطن است بعد ملح العجین که نمک خمیر است و ملوخیا که برگ
گویند و ورق ... آب تخم ترب است یکی از اینها که شیاف سازند با ماء
العسل بلین البطن الله وحدها ... مثل الثانی است ... قویتر است
در اسهال از بنفشه و قطره از اینکه بعد اینها یعنی در صحیح شیر و از مسهل

**تحصیل ادویه** در ادویه مفرده مسهله رقیقه مسهلات و مصلح
آن دست آنها سپستان که بهندوی لسوره گویند مغسول است طبع
نرم کند و اندر مسهلات از اعضاء بارد و ارواح ... جهت است دانه
ناسپ دانه در علاج بهار گند بذر الکرفس بزبان هندوی اجمود گویند

مرساند



مرساند قوت ادویه مسهله و دفع مس نماید از ادویه مسهل است و در
بزرگ گویند و صمغ آن را در هندوی گوند گویند جهت تقریب یعنی جهت
کم رفع آن است و دوای مسهل میمانند مقل بهندوی گوگل گویند با نفع خام
یعنی مفرحات دوای مسهل حاره است مانند سقمونیا و حنظل که از وی سح
میشود ناخواه نافع است بنفش شکم که از ادویه مسهله هم رسیده باشد صف
تا ابونیا است در بیان کرده دفع منفعت دوای مسهل کند و چون با دوا و ...
مدد رساند نمک جمیع انواع از عین است در اسهال ... و تقطیع ...
سودا و رطوبات لزجه را بهتر از آن سفوف ... چون با دوای
مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید سنوفا با لیس بلین است تخم ...
ریحان تخم خطمی و خبازی است انواع عنب و دفع ادویه حار از دوای
حقنه کنند چون همراه آن باشد ... حبس نماید ... که بعد
خایند و او چون شکر بخایند تا دوای مسهل را به شوق توان رسید
و دفع غثیان آن شود و ورق عناب بغیر حبس ... که بعد خایند
او چون شکر بخایند پس هیچ مزه نیابد و فستق شعیر و آن از جهت
کسر قوت ادویه نماید چون عجین بالقوعات چند بند ...

آن پیچگان گویند مقدار ربع درم بخورد تلطیف بسیار سازد و اخلاط را
جهت دفع دوا و چون همراه داخل بود یاری دهد بر دفع ماده تلطیف
نماید فصل سیزدهم اندر آنکه داروهای که خلطهای را استفراغ
کند چگونه خویشتن کشد و چگونه دفع و ازاله آن کند بدانکه داروی
مسهل یا داروی قی که بمعده اندر آید جرم دارو و گوهر او اندرین
پراکنده نمیشود بموضع خلط نمیرسد لیکن طبیعت قوت دارو را
اندرین کمتر اند و بموضع خلط رساند و آنرا انگیزد و از خون جدا کند
و هم بدان طریق که از معده بجگر رفته است باز آن موضع رسیده هست باز گردد
با اخلاط اندر رگهای میسکواریقا بجگر باز آید و از جگر بدان رگ که او را
باب گویند بیرون آید و بروده اثنای عشری و برروده صائم باز آید
گاه بجای برسد قوت دافع اندر حرکت آید و آنرا فرو سو دفع کند و گاه
اتفاق افتد که بمعده بر بالا آید آنست که جرم داروی مسهل نزد از معده
بیرون و بروده ها فرود آید و طبیعت را می جنباند تا دفع میکند و اگر
دارو هنوز در معده باقی مانده باشد و قوت جاذبه داروی خلط را بسوی
خویش کشد آنرا بطریق نزدیک دفع کند یعنی قی صاحبه مردم تندرست

رالمعده



را که معده قوی باشد و اگر ضعیف باشد بهر دو طریق دفع کند و بدان مانند
که قوت دافعه اندک کین سست نشسته است تا هرگاه که قوت داروی خلط
را بدان موضع بازدارد و هم از کین بیرون آید و آنرا بدان راه که از بهر دفع
خلط و ثقل ساخته اند دفع کند و هرگاه که خلط اندر معده جمع نیست و مجموعه
و فضله نشسته باشد قوت داروی آنرا بمعده فرو کشد و قوت آنرا بمعده
بطریق اسهال دفع کند و آنکه خلط را ابرد و جنباند قوت داروی است
نه جرم دارو مثل شحم حنظل که چو بمسد بهند و قی کنان مستفرغ شود مقصود
داروی رسیده باشد و او چون تواند که بکسینی خلط را جنباند پس قوت
داروی جنباند نه جرم دارو و قوت دارو را با عضای رسیدن حاجت
راه فلانیست که بروده جنابه ضمادی که از بیرون برمالیم و نفع تو اندرون
میکند و از بنی معلوم میشود که قوت داروی است که با اندرون پرسد فصل
چهاردهم در ذکر آنکه از هر کدام ادویه به کدام طریق اسهال میکند اولا بباید
دانست که جمیع ادویه مسهله به یک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی
بعضی اسهال دارند مثل هلیلجات و کلسفنج و بعضی بجلا مثل نمک
و حلویات و بعضی بحدت مثل فرفیون و بعضی بنزوجت دارد لاق بلغن

دارند مثل لباب آلو و بعضی بقوت جاذبه که در ایشان باشد و فلوس
کرده مثل محموده که مسهل صفراست و بعضی دارو معده را پاک کنند چون
تربد و بعضی خلط را از معده دور کنند چون سکبینج و بعضی از پیوندهای مفاصل
پاک سازند چون سورنجان و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند
چون غاریقون و بعضی از عصبها چون شحم حنظل و بعضی از جگر چون
باذریون و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون فرفیون و اسطو
خودوس و بعضی خلط غلیظ را تقطیع و ترقیق کنند چنانکه از سینه و شش
باشد چون جند بیدستر و فراسیون و ایرسا و زوفا و شکوفه و فوذنج و عنصل
و بعضی اخلاط غلیظ را رقیق کرده اند چون صمغ عربی و کثیرا و نشاسته فصل
پانزدهم در تدبیر بعضی ادویه مسهله صفت مشوی ساختن محموده
یعنی بریان کردن و آن چنانست که بیارند سیب یا بهی اگر ایشان نباشد
شلغم و کدو و مثل اینها هر چه جایز است میان آن خالی ساخته محموده پر کنند
و سر سوراخ از خمیر نان بگیرند و بر بالای او خمیر گرفته در آتش خاکستر یا
بگذارند تا خوب پخته شود و ضرر از محموده بر طرف شود و در سیب و بهی که محموده
پخته باشند آنرا معجون سازند شکر یا عسل آن نیز مسهل لطیف است

طریق



طریق برآوردن عسل خیار شنبر آنست که او را بپارچه تر پیچیده
در خاکستر گرم بگذارند که آتش اندک داشته باشد پس بیرون آورده
مدبر کنند صفت آن چنانست که روغن بادام در وی داخل سازند و
طریق تدبیر مدبر آنست که تربد موصوف یعنی سفید و مجوف یعنی صمغ دار
مجوف باشد آنرا تراشیده روغن بادام یا چرب کرده و سوده بکار برند
طریق غسل لاجورد بگیرند سنگ لاجورد خوب صلابه کنند چنانکه غبار گردد
پس یک جزء مصطکی رومی و نیم جزء روغن زیت با آتش نرم بقوام آرند نشانه
قوام آنست که چون قطره آب بر آب سرد چکانند متفرق نشود و مثل
حب بسته شود پس لاجورد مغسول را با آن معجون کنند و با آب آنرا بشویند
و بدست بمالند و سه بار آب از وی بگیرند اول و دوم و سیوم آب اول اعلی است
دوم اوسط و سیوم ادنی و اگر خواهند روغن از سنگ دور کنند پس بپزند یک جزء
سندروس و نیم جزء روغن کتان و بطریق روغن مصطکی پخته بکار برند
و آب آنها را بگذارند تا لاجورد در ته نشیند آب شود آهسته آهسته
آن آب را دور کنند و لاجورد که در ته نشسته باشد بشمس خشک شود و
خشک کرده سوده بکار برند طریق ساختن لک باید گرفت چوبهای

آورده و دور باید کرد باید ساییدن و باز در میان صاف باید کرد و آن ثفل را
باز که در آرد بیرون مانده باشد باید انداخت و دو باره صبر کرده آب دور
باید کرد و ثفل لک را در سایه خشک کرده در ظرف شیشه باید کرد و بکار برند
طریق سوده کردن ابریشم باید که ابریشم المقراض قطع کنند تا مثل غبار شود و
بر بالای سفال گذارند و در زیر آن آتش گذارند تا آنچه بریان شود بجای
زر که قابل سائیدن شده باشد باید که مبالغه در سوختن نکنند و طریق
مقراض کردن ابریشم روشن آنست که او را بسیار نازک که مقراض کنند
و از بار دیگر نازک بکنند چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم در قوت بهتر از ابریشم
محرکست و طریق جوشانیدن اندر آب چنانچه بقوام ماء العسل آید آنرا الحبه
قریبی میجوشند و اگر خواهند برای تقویت دل از آن شربت سازند نسخه آن
مشهورست طریق مربای ماذریون آنست که بگیرد ماذریون تازه و در زرک و در
در سرکه چسبانند دو شبانروز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت یکی
کنند بعد از آن سرکه بریزند و آنرا با آب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه
خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بکار برند طریق تدبیر
کمون آنست که زیره کرمانی را در سرکه دو بر آن سرکه باشد تا بخیسانند
یکشبانروز



یکشبانروز در آن بس بیرون آورده در سایه خشک کنند و بکار برند باب سیوم در
طریق پختن جلاب و مفردات و اقسام اغذیه مناسب اخلاط اربعه و طریق صاف
کردن خون و دوا دادن جلاب اخلاط ثلثه و در آن هشت فصل است فصل اول
در طریق پختن و خوردن آن اول رب بهای را با ... در دیگ کنند و باید
که دیگ سنگین و ... باشد و چون دو سه جوش بخورد بعد از آن تخم بار ا
در دیگ کنند چون دو سه جوش بخورد و آتش نرم مثل چراغ در زیر کنند
و آب بسیار بکنند سه پیاله میانه کنند تا یک پیاله بماند بعد از آن صاف کرده
نیم گرم بیاشامد و در روز سهل شش پیاله آب گرم کنند تا بدو پیاله آب آید و ...
از خوردن مانعات نمی باید مثل نعناع و کباب شور و ... شود ...
بالام و ریاحین ببویند تا تواند نمی باید مثل نگاه دارد و اگر بعد از ساعتی
قی شود بگذارد و پیاله‌ها بجای بخورد از یک پیاله او ساعتی صبر کنند چون
معده ... قی بر طرف شود پیاله دیگر بخورد بعد از آن آب و شربت نخورد و ...
از آب نگاه دارد و اگر تشنگی غلبه کند تا مضمضه کند و اگر ... تا بخشد
و اندکی آبی با گلاب صرف ... مثل جل کنند ... دو روز حمام نرود و اگر
ضرر شود نرود از حمام بیرون آید و ... بکند فصل دوم در بیان

پرهیز در وقت خوردن جلاب بعد از جلاب و در خوردن جلاب از باکولات
وغیره آنچه مناسب باشد و آنچه طبیعت معین کرده باشد بخورند و فواکه جمیع ممنوعات
الا از جهة تغیر ذائقه مثل سیب و به و امرود و شاه توت مناسب باشد و شربت
نبات و قند با زرشک یا تخم ریحان و گلاب آخر روز بدهند و نقل شش بادام
و مغز نخود قندی و بادیان قندی و رازیانه قندی و هلیله قندی و غیره بقدر حاجت توان
خورد و فقیر در اول جلاب اصحاب سه روز یا پنج روز قیمه نخود با میده ادوام بعد از
نخود آب تا عادتش از یک طعام دلگیر نشود و برای بعضی بزرگان بجای نخود آش
بیج نشنش عرق گرفته مناسب خلط میداده ام و روز مسهل بر حسب اشتها
و شربت شیرخشت با عرضهای الکتفا مینموده ام در وقت مسهل چون او
تشنگی زور میشده و عرق ... داده ام و در جلاب از جماع پرهیز کنند و از
اعراض نفسانی چون غضب و غم و الم و فکر از تجاوز و فکر بسیار نکند و تعب
و حرکت بسیار مضر بود و خود را از سوز نگاه دارد و پرهیز بعد از مسهل
سه طریق است اول سه روز بعد از تمام مسهل پرهیز واجب است و این
را ایام قریب میگویند و در این سه روز اعراض نفسانی چون غضب و غم خود
نگاه دارد و جماع نمیکنند و غذائی که ملایم مزاج باشد بخورد بواسطه آنکه بدن

پاک کند



پاک کند و اشتها غالب شده و طبیعت بدل ما یتحلل میطلبد و این وقت
پرهیز واجب است از میان جلاب باید چراکه این وقت مابین بسیار
... تعلیه یافته شده آب نشسته کرده اند بهم کم که در این وقت جا گیر و محکم
شود و در حال ... و قوی و حواس زکی شده اند باندک اندک نیستی گرفته
بسیار بهم میرساند و بعد از تدارک بسیار دشوار میشود و مراعات متوسط
سی روز است که یکماه باشد و بعضی سه هفته قرار داده اند که بیست و یک
روز است و در این ایام چیزهای لطیف مناسب مزاج و ملایم طبیعت خورده
تا بدل ما یتحلل برسد و از اعراض نفسانی کمتر باشد و مراعات بعید چهل روز است
که عام آن را یک چله گویند چراکه مرضی که در چهل روز عود کند آن را بعضی اطبا
نکس میگویند و بقیه همان مرض میدانند چون از چهل روز بگذرد مرض
دیگر میدانند بدین سبب احتراز را از خوردن بعضی چیزهایی تا چهل روز
مرعی دارند فصل سیوم در محذورات ذائقه جلاب و غیره که نافع
منتش کشتن شود هر کس که در خوردن دوا کراهیت داشته باشد بخوردن
برگ عناب یا طرخون ذائقه تحذیر کنند و هم چنین گرفتن یخ و برف
در دهان و آبی و گل سرشوئی و پیاز و سرکه ما بین مصفی و پسته و بادام

و فندق شور کرده فامه داشتن و جبه خوشبوی کرده در بینی داشتن
و سیر پرورده بوکردن جهت قی و غثیان و بار و بار استعمال سند شدنها
سبب الم شود به اطراف شود و بعد از گذشتن عوارض قیم معده [illegible]
را بگذارند تا عمل کند و ادویه حریف مثل دار چینی و غیره پیش از شربت
جلاب خائیدن تا بحد رجس کند **فصل چهارم** در اغذیه شاب
افلاطون ادویه غذاهای موافق دموی زرشکیه و تمر هندیه و اجاصیه و انار
و اسفیداج و ماشبه و زیرباج غذاهای موافق صفراوی در شوربای باشد
و آش جو مزوره شیر بادام و کشنیز تازه و اسفاناخ و عناب و آش اسفاناخ
هر چهار قرار در شوربای باشد هم میتوان انداخت و آش لیمون و
و آش زرشک غذای بلغمی نخود آب شیره فسکدانه قیمه شوربائی
و نخود آب با گوشت فروج و دارو گرم مرغ و گوشت با ادویه حاره غذا
موافق سوداوی زیرباج و نخود آب شیره فسکدانه مرق دیگ [illegible] نیز
فسکدانه و اسفاناج مرق و گوشتهای چرب با جاشنی قند و لیمون
و اسفیداج و آن غذائیست بنمک مناسب تست فی اکثر احوال و جمیع امزجه
معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از او نیست بواسطه آنکه نه [illegible]
ظاهرست



ظاهرست و نه بهر قطایر البتر بود این غذا موافق اصحاب است و کثرت مبتلا در طب
و تحسین لون او د موافق است جهت دموی و صفراوی و اصحاب و **صفت** آن
جبا نیست که از نخود و گوشت اندک و روغن اندک بپزند و در عرف اطبا این
شوربا باج بسکنند و بهیچ داروی گرم و بسیار و غیره جاشنی داخل آن نکنند
و آن را بطریق قلیه بپزند نشسته که کباب چون آن جبا نیست که اول گوشت را
از پوست باز کنند و به آب بجوشانند و آن آب را بریزند تا سه بار چنین
کنند و بار چهارم که آب کنند چندان بپزند که جوهای گوشت کافته شوند و لعاب از او
ظاهر شوند و این طعامیست بسیار که است جهت دموی و صفراوی و اگر خواهند
با این گوشت خروس بچه یا مرغ یا حلوان تر داخل کنند و اگر دموی و صفراوی
با این گوشت خروس بچه یا مرغ حلوائی داخل کنند و اگر برای صفراوی سازند
در آن لیمون با آب تمر هندی اندازند و گاه کدو و اسفاناخ و روغن بادام نیز داخل
کنند و اندک پیاز و زیره و تخم نفل اضافه نمایند و دوغ چون آن فربه کاو اندازند
و هم چنین حلوان فربه و روغن اضافه نمایند و نخود با پوست داخل کنند
و دار چینی و زعفران اضافه نمایند **قیمه شوربائی** طعامیست که گوشت
نازک حلوان را قیمه کرده بجوشانند و نمک و روغن و ادویه حاره چون قرنفل

دوا رجیع و مفتی در زیره و اخل کنند و با برنج و اسفاناخ و گاه دو سه پاره کدو اوتم
نمایند و این موافق امراض بلغمی است زرشکیه و آن آش زرشک است
و آن طعامیست که نافع است جهت صفراوی و دموی جگر گرم را نافع
است و معده حاره است و روش پختن او آنست که زرشک را در
دیگ سنگین بجوشانند و سفال داغ کنند چنانکه هفت سفال یا هفت
سنگ را گرم کرده در و اندازند تا معنی آن ببرد و بعد و اندک برنج اندازند
و گاه روغن بادام و گاه روغن گاو داخل کنند و اندک قند داده بر چاشنی
بکار برند آش ترنج میکنند شکم را و صفرا را ببرانند و نافع است جهت تشنگی
صفراوی که در آن قند بگذارند و آن را القند چاشنی داده و روغن بادام داخل
کرده میدهند و آنجا که تب بسیار باشد روغن داخل نمیکنند و گاه جهت
قوت عروس که گوشت طلوا اضافه نمایند زیرباج طعامیست جهة سودا دفع
دوافع سوداست و اصل او مرغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران و گاه
و قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند لیکن در استسقا و تب سک و ...
بسیار نافع است و گاه اندک گلاب داخل کنند و آن طعامیست قلیل
الغذا شطر الغب و تبات را بسیار نافع است و این طعام مثل سکنجبین
در انبره



بدر انبره است مطنجن و آن طعامیست که جهت سوداوی نافع است و روش
پختن او آنست که گوشت را نیم طبخ کنند اول و آب بجوشانند پس باز
در روغن بجوشانند و اندک پیاز و زیره و دوا جمیع نمایند و بکار برند و برای
که جلاب میدهند بهتر از نخود آب و قیمه شوربای طعامی نیست
تتمیم
در طریق دادن جلاب و دادن جلاب چنانست که در ایام بهار صبح بنوشند
و در تابستان چهار گهری شب مانده و در زمستان چهار گهری روز بر آمده و در تابستان
بلکه بعد از آمده و رفع بر غلطی که خواهند و این تکلیف است که طعام میانه روز نخورند
و اکو ... ضرورت و اگر محتاج غذا شوند شوربای نخود ... بنشینند یا انار بخورند
و مثل او هیچ وجه شب نخورند و آب بالای جلاب ... نخورند اول مرتبه
چهار ساعت و اگر محتاج آب شوند آب را سرد کرده بخورند اگر در صفراوی
گرمای فرود ... است و این روش که نوشته شد جلاب ... منفعت است اما روز ... ی
که جلاب سرد دارد و با جلاب ... نخورده باشند آن روز هیچ وجه من الوجوه
آب نخورند که ضرر بسیار در آن مندرج است و چون تشنگی غالب شود دلیل
نفع است و اگر بسیار ... و ... انار باشد آب سرد کرده بخورند
و اگر در صفراوی که بسیار ضرورت است و این روش که نوشته شد جلاب

در روز منضج است اما روزی که جلاب میدهد دارو با هم بباید با آب سبج فیقرا و رده
باشند آخر روز بسیج دوم من الوجوه آب نخور بلند اگر دارو دو در هر کجا بباید
ناچار آب گرم بجرع کشند و اگر جلاب گرم کرده بنوشند بهتر است یاری دهد
در دفع فضله بدانکه نشان دادن جلاب در اصحاب هر گاه که اندر تن مردم
تندرست بیچیدن اعضا رود و در وی نشتر کرده و در ظاهر بدید آید بباید
دانست که او را بدارو مسهل حاجت نیست در افلاط مسهل است
ناپسند دارد و اندر زمستان مسهل بروز می باید خورد که باد جنوب آید و هوا
خوش باشد و اندر تابستان هر آخر شب باید خورد و وقتی باید خورد که باد شمال
آید و جلاب در صفرا خورند اقلش چهار روز و اکثر آن هفت روز و در
تا چهار روز میکشد و در بلغم اقلش یازده روز و اکثر آن بیست روز
دیگر روز که تا چهل روز میکشد و در سودا اقلش چهل روز و میانه
سه ماه و اکثر آن شش ماه میکشد **فصل ششم** در طریق دادن
جلاب صفرا در روز اول بنفشه و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه
و بیخ رازیانه از هر کدام دو مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب بیست دانه
سپستان بیست دانه جوشانیده و صاف نموده با گل قند بنوشند

غذا را



غذا ابرنج و نخود با جوان مرغ و زیره و دار چینی و آخر روز قند سفید و عرق
بید مشک و عرق کاسنی تخم شربتی و آن تخمی است تخم ریحان اما بقدر ضعف
تخم ریحان بنوشد با نیلوفر که مسهول است بنوشند و در روز دوم بنفشه تخم کاسنی
پوست بیخ رازیانه هلیله که هندی الکاس بیل کوبند منقی زرشک عناب
سپستان جوشانیده و صاف کرده با گل قند حل کرده بنوشند غذا و شربت
آخر روز برقرار روز سوم شاهتره آلوی سیاه و تمر هندی افزوده و انگور مویز
بگداخت با جلاب بود در یک قاشق اول آمیخته بنوشند **فصل هفتم** در طریق
دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه و رازیانه و تخم کاسنی و گاوزبان و شاخ
تره و پوست بیخ رازیانه و عناب و سپستان جوشانیده و صاف با گل قند
بیاشامند و غذا نخود آب بگوشت بره از مرغ و اگر شب ثقلی که سفیده
یک ساله است با زیره و دار چینی و زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق
و رازیانه و تخم بالنگو بنوشند روز دوم انیسون و آن بادیان رومی است و پوست
بیخ کرفس بر روز اول اضافه نموده جوشانیده و صاف کرده با گل قند بنوشند غذا
و شربت بر روز بدستور اول گلاب اضافه نمایند و در روز سیوم اسطوخودوس
تخم کرفس خطمی بر روز دوم افزوده جوشانیده و صاف کرده با گل قند

بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور الا آنکه گلاب اضافه نمایند روز سیوم
اسطوخودوس تخم کرفس هلیله زرد هر یک دو مثقال آزرده و جوشانیده و صاف
کرده با گل قند اصل و آن گل قندیست که در آفتاب ترتیب یافته باشد
نه در آتش بیاشامند غذا و شربت آفرروز بدستور روز چهارم
بسفایج فستقی قنطوریون دقیق هر یک سه درم آزرده و جوشانیده
صاف نمایند با ترنجبین حل کرده بیاشامند و شربت آفرروز
بدستور روز پنجم بادآورد چهارم گلسرخ و هلیله کابلی جوشانیده صاف
نموده با گل قند عسلی حل کرده بیاشامند و غذا و شربت آفرروز بدستور
روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان تخم بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی افتیمون تخم کرفس پوست بیخ کاسنی
و عناب و سپستان جوشانیده و صاف کرده با گل قند عسلی کرده بیاشامند
و غذا و شربت آفرروز بدستور روز هفتم سنا مکی و بنفشه و گل سرخ تخم
کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو افتیمون در کتان بسته بسفایج فستقی
پوست هلیله کابلی و انیسون و تخم کرفس و اذفر و عناب و سپستان جوشانیده
و صاف نموده با ترنجبین یا شیرخشت حل کرده بیاشامند غذا و شربت

آفرروز



آفرروز بدستور سابق اما بعد از ظهر بخورند بدانکه روزی که مسهل سنا مکی
بدهند در آن روز با دو نان ندهند که بخاصیت سنا و نان با هم جمع نشود
و همچنین با کاسنی جمع نتوان کرد بواسطه آنکه ورم اطراف و تشنج او
بهم میرساند روز هشتم استراحت بود و شربت بالنگو هفت مثقال شربت
انار عدس شیره عرق رازیانه ده درم و گلاب بیست درم بیاشامند غذا
بدستور روز نهم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو شاهتره و انیسون
و قنطوریون دقیق مویز منقی عناب سپستان جوشانیده و صاف نمایند
با گل قند عسلی حل کرده بنوشند غذا و شربت آفرروز بدستور روز دهم
بنفشه بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس بر آن اضافه نمایند و جوشانیده
صاف نموده با گل قند عسلی حل کرده بنوشند غذا و شربت آفرروز
بدستور روز یازدهم حب بدهند از محموده یک دانگ غاریقون دو دانگ
تربد نیم مثقال صبر نیم مثقال مصطکی یک نیم دانگ رازیانه یک دانگ گلسرخ
و مقل و انیسون از هر یک یک دانگ درم کوفته و بیخته با آب رازیانه تازه حب
سازند و آخر شب فرو برند و بخواب نروند و در عقب آن جلابی از سنا مکی
و بنفشه و گلسرخ و پوست بیخ کرفس تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره اسطو

خودوس

بسفایج فستقی افتیمون در کتان بسته تخم کرفس عناب و سپستان
جوشانیده صاف نمایند با ترنجبین و شیرخشت حل کرده بیاشامند
غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا طبع بهیچ طعامی و شرابی نخورند
و اگر عمل کند روغن گل و روغن بابونه و زهره گاو نیم گرم بر شکم او
مالند و از دیر بخورند آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و شیافی از بوره ارمنی
و صابون از هر یک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال سنا مکی ده مثقال نمک
و گل قطمی کلنفنه از هر یک یک مثقال کوفته شیاف سازند و استعمال کنند
و با شیاف مغفار ضرر و اگر احتیاج نباشد بسر دارو بدهند صفت آن
غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده یکدانگ با قند ابلکو بیاشامند
و در پیاله اول باقی دفع شود **فصل ششم** در طریق دادن جلاب
سر و روز اول بنفشه تخم کاسنی برازیانه گاوزبان و بالنکو و شاهتره
و تخم کشوت منقی از هر کدام ده مثقال عناب بیست دانه سپستان بیست
دانه جوشانیده صاف نموده با قند ده مثقال بیاشامند و غذا نخود
آب با گوشت جوان مرغ با زیره و زعفران و دارچینی آخر روز قند سفید عرق بید مشک
و گلاب تخم بالنکو دو مثقال بنوشند روز دوم پوست بیخ ازیانه [illegible]

جوشانیده



جوشانیده صاف کرده با ترنجبین و بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا
و شربت آخر روز بدستور روز سیوم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست
بلیله کابلی تخم کشوت منقی اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با قند عسلی
حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما در غذا شیره خسکدانه
که بهندی گوکهرو گویند اضافه کنند روز چهارم قنطوریون دقیق اضافه نموده
با قند و بنفشه و گل قند حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز پنجم
افتیمون در کتان بسته سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق روزهای
دیگر بعمل آرند روز ششم اگر در قاروره نضجی باشد از بلیلین بدهند سنا مکی
اسطوخودوس و بسفایج فستقی پوست بلیله کابلی تخم کرفس بیخ کرفس قنطور
یون دقیق و افتیمون در کتان بسته که در نسخه روز اول اضافه نموده بجوشانند
و صاف نمایند با ترنجبین و شیرخشت حل کرده بیاشامند غذا و شربت
آخر روز بدستور مسهل دارو و محموده یکدانگ غاریقون دو دانگ [illegible]
اضافه نمایند روز هفتم استراحت نمایند شربت بالنکو و شربت انار
عذب مثل عرق بید مشک و گلاب تخم بالنکو از هر کدام دو مثقال بیاشامند
آخر روز بدستور روز هشتم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بلیله کابلی

منقی بروز اول اضافه نموده با گل قند عسلی حل کرده ده مثقال نبات سفید
غذا او شربت آورد بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفایج فستقی
پوست بیخ کرفس افتیمون ورکتان بسته پوست هلیله کابلی قنطوریون
دقیق بروز اول اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره بنفشه ده
مثقال نبات سفید غذا او شربت آورد بدستور روز دهم قیلین بهمان ترتیب منضج
سپند تا نضج تمام در قاروره برسد اشو و بعد از ان حب سه بدین صفت
صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون و مصطکی دو دانگ انیسون یکدانگ کلسیح یک
دانگ کلسیح یکدانگ کثیرا نیم دانگ کوفته و بیخته حب سازند وقت نیم شب
بخورند و اگر هوا گرمی شده باشد وقت معتدل صبح بخورند و ان بی او قلات
ارسنا ملکی و کلسیح و بنفشه در ازیانه و گاو زبان و بادرنکبویه اسطوخودوس
و بسفایج فستقی و پوست هلیله کابلی و افتیمون ورکتان بسته و منقی ده مثقال
عناب و سپستان بیست دانه بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شربت
بگلاب حل نموده با نبات سفید و غذا او شربت آورد بدستور و چون عمل
در کرده روغنها بمالند و شیاف سازند **باب چهارم** اندر انکه اسهال
را کی باز باید داشت و تدارک علاج حالهائی بدکه در استفراغ پدید آید

واندر



و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج دارو های مسهل
که کار نکند و در آن چهار فصل است **فصل اول** اندر انکه اسهال
را کی باز باید داشت بدانکه هرگاه که دارو تمام استفراغ کرده و تشنگی پدید
آید وقت باز داشتن اسهال آید و هرگاه که تشنگی پدید نیامده باشد اگر دارو
کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و بباید دانست که
تشنگی از پس دارو پدید آید همه را استفراغ نباشد لیکن بعضی را بسبب
گرمی و خشکی معده و جگر باشد و بعضی را بسبب گرمی و تری دارو و بعضی را
سبب حرکت خلط صفرا و پس هر گاه که تشنگی پدید آید این اسباب
باز نگاه دارد باید کرد و هرگاه که تشنگی سخت شود و اسهال اندازه شده
باشد واجب بود تدبیر باز داشتن آن و بدانکه دارو هرگاه خلطی را که بدو
تعلق دارد و استفراغ تمام کرد و استفراغ خلطی دیگر آغاز کرد در
حال باز باید داشت مثلا اگر دارو از برای استفراغ صفرا خورده است
استفراغ صفرا کرده و اسهال بلغم آغاز کرد باز باید داشت که اضطرار نکند
و اگر بعد از انکه صفرا و بلغم را راند و کار بسودا رسد افراط از حد گذشته باشد تمام
و چون کار باسهال خون رسد خطرناک بود بباید دانست که هرگاه که دارو

خورده شود که تعلق با استفراغ خلطی دارد نخست آن خلط بسیار را اگر
هنوز قوت دارد و مانده باشد خلط دیگر را که تنگ تر است بجنباند از استفراغ
کرده آید و مثلا اگر دارویی باشد که با استفراغ سودا تعلق دارد نخست
سودا کند پس استفراغ بلغم را پس استفراغ خون اگر چه خون از بلغم
و سودا رقیق تر است اما آفریدگار تبارک و تعالی اندر تن همه مردم این
قوت نهاده است که خون را نگاه دارد و بدارو ندهد از بهر آنکه حاجت
بدان بیشتر است و غذای آراسته است و تن بدان برپا است و هرگاه
که قوت طبیعت را ضعیف کند و بر وی قهر کند و خون از وی بستاند کاری
با خطر باشد و بدین سبب نگاه داشتن قوت اندر استفراغ اهم تر از دیگر
استفراغهای باید داشت از بهر آنکه با استفراغ ای حاجت آید و ضعیف
باشد و یا بسبب استفراغ ضعیف شده باشد مضرت ضعیف قوت بیش از منفعت
آن خلط باشد که استفراغ آن میکند پس هرگاه که ضعیف پدید آید اندر حال
استفراغ باز باید داشت اگر چه هنوز در خلط بسیار مانده باشد و هرگاه که
ضعف پیدا نیاید برسد و استفراغ تمام باید کرد فصل دوم اندر تدارک
و علاج و حالهای بد که اندر استفراغ پدید آید هرگاه که دارو مسهل استفراغ

تمام



تمام کند و از پس آن فواق پدید آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد
بر بندد و بمالند و اطراف را بمالند با تواتر به بندد و داروهای عطسه آرند و بینی
بهند و هرگاه که سوزش و حرارت پدید آید لعاب اسپغول و لعاب بهی و آنچه
با روغن گل و یا روغن بادام و یا روغن مغز کدو بهم بر بندد و هر ساعت بر
معده رسانند و هرگاه که از خوردن ماذریون رنجها تولد کند هم بدین لعابها
مذکور و روغنها و به مسکه و بروغن کنجد تازه هر کدام باشد تسکین کنند
پس از آنکه چند کرت ازین لعابها و روغنها خورده باشند اندکی سرکه
با آب سرد آمیخته بخورانند و ریوند چینی دارو قویست و هرگاه که از خوردن او
رنجی پدید آید آب و رب سیب بخورانند و با آب سرد غسل کنند و آب سرد
بر سر همی ریزند و از خوردن افربیون نیز سوزش و تاسه و ضعف و غشی
پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابهای و روغنها و گلاب سرد کرده و گلاب
با روغن بادام و صمغ عربی هر کدام باشد باید داد و آب سیب و انار و شوربا
مرغ سمین شوربا دارو و اخلاط افربیون بشکافد روغن گل و صمغ عربی
و گل ارمنی باز توان داشت و صندل و گلاب و کافور بر باید بوید و بهند
و هرگاه که از پس دارو و مسهل قی خون بر آید شراب انگوری باشد تازه

بیاید همچنانکه شیر و دوغ باشد و میوه‌ها معرفت دارد و پس از آن بسیار
بسرکه پرورده نمک کشتن را که از داروها تولید باشد و آنچه چون اسهال
بخورند عمل نکند و دور از ناف و باد و در سر یا مانند کشتن و تاسه و هم بکشند
معده و سینه پدید آید شیافی نرم یا حقنه شکم فرو دارند و مثقال مصطکی
سوده با آب خوردن فم معده را قوی کرداند و دوار و را دو عمل آرد و یاری
دهد و بسیار بود که چیزی قابض چون آلی و سیب بخورد معده قوت دهد و منش
کشتن باز دارد و اندر القوم معده بایل ساز و بعمل درآورد و جالینوس
گوید که شخصی را سقمونیا داده اند ساز در ده ساعت استفراغ نکرد پس او اندر
معده خویش در یافت گویا بهم در کشند و منقبض ازند و گونه او زرد شد فرمود
دم که تا میوه قابض بخورد در حال آن وقت زایل شد و استفراغ بسیار کرد و
سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود و خلط را بداخل امیکشید و میوه قابض
فم معده را تقویت کرد فراهم آورد بعصر اندرو دارو را فرو فرستاد و هرگاه که
این تدبیر نافع نیاید و تمدد پیدا شود و چشمها بیرون خیزد و دارو حرکت
بسوی بالا کند و غشیان شود و قی بر نیاید و در اعضا رفتنی پدید آید
البته فصد باید کرد و اگر این اعراض نباشد و دارو قوی بود نیز فصد لازم باشد

اگر



اگر بعد از سه روز باشد زیرا که اخلاط حرکت کرده اند بیم آن بود که
بر عضوی ریزند و سبب آماس شود یا آماس شوند و بر اعضای رئیسه مضرتی
رسانند و در بعد مسهل قوی تعدیل مزاج کافی بود و احتیاج به تحریک و فصد
نباشد مگر آنکه موجبی باشد که آن هنگام فصد لازم بود و اگر دارو
از معده بدین طریق فرو نرود و میل بر آمدن کند بقی معده را پاک باید کرد
و چون دیر در اثر آمده تخصیص بدهد ماء العسل گرم خورند با نمک آب و علامت
دارو از معده آنست که هیچ گرانی نکند و تاسه و سوزش دل نماند
و آروغ بوی دارو ندهد و اگر قی از اسهال پدید آید هر دو افتد هیچ کدام
نباید کرد مگر آنکه از افراط یکی ما هیچ باشد و اگر بعد از اسهال فواق پدید
آید و خون آمدن گیرد باز صیو آبی چهار جزو بیدوع نافع آید فی الجمله روغن
گاو و مسکه و لعابات و در باز داشتن مضرت حدت دارو و منع عمل
عظیم نافع آید هم بخوردن و هم بمالیدن در شکم و در پشت و باید در رفع
سوزش و تاسه و ضعف و تشنج اینه روغنها و لعابهای و گلاب سرد و غیر
چرب کرده و آب سیب و آب آبی و آب انار و زرشک و سماق و شوربای
مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن در آن آب سرد فصل سیوم

اندر باز داشتن افراط اسهال که از فاروقی کار یعنی از داروی مسهل
دفع بهم رسد بدانکه هرگاه که داروی مسهل با دارو افراط کند دستها
و پاها از زیر بغل و پایها از زیر ران تن بطیها سخت یا بنوار زین باریک بپیچد
و آغاز پیچیدن از بغل و از زیر ران باید کرد و باید پیچید و فرو و آوردن تا سر
دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فلونیا باید و دادن اگر ممکن باشد
بیکه مایه باید برد تا عرق کند و با آب گرم در زیر دامن او باید نهاد و خام
کرده سوی نشست و پاره چوب کرده و بر سر گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات
رسد و عرق بیاید و هرگاه که عرق افراط کند شراب سیب و شراب آبی
و آب انار با طباشیر بباید داد و آب مورد تر و آب آبی اندر اندامها وی
باید مالید خاصه اندر نشست و کافور و صندل و گلاب می باید بوییدن ضماد
اسهال سفت آن پست جو آب آبی و آب مورد و گلنار و طباشیر و قرنفل
ساوی ضماد ساخته بر معده نهند سخت صواب باشد و هوای خانه معتدل
کند از بهر آنکه هوای گرم تحلیل و ضعف آرد و هوای سرد اخلاط را اندر
تن باز گرداند و مسهل زیادت کند و لقمه چند نان اندر آب انار ترش
تر کند و بدهند پس از آن اندک کعک و آن قسمی از نان است سود

اندر



اندر شراب انگوری تر کنند و قاشقی چند از آن بخورد صواب باشد و پست جو
یعنی آرد جو با اندکی تخم خرفه سخت نیک باشد و خرمای تازه جوشانیده چندانکه
تلخی انباکی او کمتر شود و سود دارد بواسطه آنکه او قوت تیزی دارو باز دارد
و سود نیک باشد لیکن اگر گرانی با افراط تولد کند شربت باید داد و هرگاه
که قوم سخت باشد اسپغول بریان کرده صمغ عربی نیز بریان کرده و گل
ارمنی ارسته بر روغن گل چرب کرده و رب بهی سرشته یا رب سیب
یا شراب ... ورد سپید بسته و اندر باز داشتن تیزی دارو با زرده مرغ
بسکه در روغن گاو سخت نافع باشد و اندر کم برده رسد یعنی اطراف
ضعیف رود پس و آن که ... صحرائی که در روم میشود بر نهند و بار دوم
نافع بود و چون اندکی بس آید سماق را بو ... کنند و نان اندر شراب
قابض تر کنند یعنی سخت زمخت و داروی نافع است و از میوه ها آبی
و غوره ... سیب نوعی با آب سرد بهم میچو ... اگر اسهال باز بایستد اطراف
او بطریق که مذکور شده بر بندند و این دارو بکار دارند و گاه فلونیا
و تریاق الطین ... غشا و آن ترکیبی است ... دادن و ضماد
قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد بریان کرده سه درم در ...

حاد چون شده چنان سطبر شوند غیر مجرد و ریت آنکه در ترتیب مناسب بود و آنکه
در خوردن بر آمدن مناسب بود و نافع شود و تفریق یعنی عرق کردن
و آب کردن گرم با فراط خوردن و بوئیدن عطرهای خشک و معتدل هم
نیکو آید و افراط اسهال حب السلاطین را بهندوی جیپال گویند خوردن
بلادرات مجرب است و با آس نیز نافع است و جالینوس گوید مردی را
سقمونیا داده اند استفراغ تمام کرد بعد از دو روز سوزش و درد در
روده های او پدید آمد و هرگاه که تقاضا در ثفل کردی بسیار بیرون آمدی چون
در حال او نیک نظر کردم و تفحص بواجبی نموده مردی بود و بهر نوع دارو
های مسهل خورده بود و روده های او ضعیف شده بود چون سقمونیا خورد
روده های او از حدت فرا شیده شد و فضلها که اندر تن او بود چون روده
را ضعیف و معوف یافته بود ندروی بدانجا نها میرفند هرگاه فضلات جمع
شدی روده های او بر کشانیدی و دفع شدی بفرموده ام تا غذای او را از
خندروس و نلودان ساختند بنخیخ کمتر شد پس از آن سماق نیز فرمودم
سودم تا روده های او را قوی کند و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم
و از میوه ها زعرور و آبی بعد از آن اندک اندک رنج بکلی خلاصی

یافت



یافت و بدانکه بسیار دارو بود که چون فعل تمام کند بایستد و اگر دوا
فعل خود تمام کرد هنوز عمل کند و خواب و تشنگی پیدا شده باشد بیاید بر سید
و منع اسهال بکند مگر آنکه دواها را یا اسهال غیر مطلوب بر دارد و در نشستن
از مقعد مضطرب شود چه دوا را با روغن گاو و با زهره حیوان یا موم گاو مجرب است
و خشک با یا است **فصل چهارم** در علاج آنکه داروها کار نکند یافت
بجنبد نا کرد و سرگشتگی و صداع پدید آید در حال حقنه باید کردن یا شیاف
تیز بکار دارد تا استفراغ کند و دو مثقال مصطکی سوده با آب گرم بخورد
تا فم معده را قوه دهد و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که چیزی چون
آبی و سیب تر با فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و هرگاه که این
تدبیر با اسود مفید و عروق ضخیم و انتفاخ جفن هم رساند دارو و رگ
سهوی بالا کند و خبری بیاید چرا که در حال فصد کند علاج نیست و اگر دارو
هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر چه بعد از دو روز باشد هم صواب بود
از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط حرکت کند و بعضی از اعضا ریشه ریزد
و بسیار باشد که داروی مسهل دیگر کار اندر بکار آید شربتی که دارو را
رقیق تر کند با اخلاط را چون ماء العسل گرم با آب گرم نمک انداخته بشود

کرده بود بند تا دارو اندر کار آید و هرگاه که علاج اثر نبخشد تدبیر حقنه بجا آرد
کند و هرگاه مسهل از معده فرو نرود و این تدبیر را سودمند ارد و دیگر بار
پدید آید تدبیر قی باید کرد چنانچه متمکن گردد تا معده از دارو پاک گردد
پس قی آب جلاب سرد باید کرد ۱۲ **باب پنجم** در آنکه دارو مسهل خورد ۱۲
به متنعم چگونه دهند و هم چون خوردن و دادن جلاب بکودکان و پیران
و بکیفیت خواران چون افیونی و بنگی و شرابی و دادن جلاب بمردمی
رفیق و آنها که تب دارند و دادن جلاب بحوامل و در آن شش فصل است

**فصل اول** در دارو مسهل که از بهر اهل تنعم دهند رب تربد باشد
و طریق ساختن رب هلیله کوفته در شیشه کنند و بآب بید کنند و در
آفتاب دارند بجسبانند آنرا هر روز تا بیشتر او حل شود و پس آب او بیرون
آورده به تنشیف کنند و از گرد نگاه دارند و در آفتاب کنند تا آن قوی
شود مانند عسل اندک ادویه کار بسیار کند مقدار شربت آن از دو درم
تا سه درم است و گاه اندکی از سقمونیا بیامیزد و بار گیرند تا قوی شود
و هم بدین طریق از تربد رب سازند و قوت او نزدیک بقوت سقمونیا
شود با فانید سرشته بدهند اسهال قوی کند و مزه دارو را بپوشاند





و ابن سحق از محمد ذکریا است و نیز او میگوید که من از شحم حنظل
رب کردم هم بدین طریق با مغز بادام و کتیرا بر شکم سرشتم و بدادم
کراهیت دارو در وی نبود و اسهال بلغم بقوت میکرد و خلط و سرا را
سود داشت و از افتیمون و بسفایج نیز بدین طریق سازند و از دیگر
غذای این بیماران نیز تغییر توان کرد یعنی غذا را چون خواهند بخورند
آن ادویه را با شیرینی تناول نمایند و اگر سقمونیا اندکی در کشکاب حل
کنند استفراغ کند لیکن بس سود نباشد مگر ضرر رسد و بکار دارو
و گاه بگلاب یعنی شیره قند سقمونیا را بدهند آنکه اهل تنعم و کسانیکه
از دارو نفرت داشته باشند علاج بغذا های دوائی باید کرد و بکم خوردن و بطلا
و شیاف اسهال باید کرد و بعد از دارو خوردن که کراهیت داشته باشند
سداب بوینه و تر فشی و بهی و گل فرا بینی هر کدام باشند بسر که گلاب
چکانند و می بویند و اگر از منش گشتن ایمن نباشند بازو ها به بندند
و برپا تا بلعق فوق آبی بانک سور اندکی نمرد و نگند [illegible] جلاب گلاب
دارو که نیکو قوام او سخت باشد بپیچیده فرو برد و همچنین با عسل و اگر
محرور باشد رطب [illegible] بندد و آن چنانست که دو [illegible] در جای [illegible] نهند

بکت باید او آب زرد چالی بر سر او آمده بهند و غلیظ را انبه شده آن آب را
سبب او داد تسکین حرارت کند و اگر بیشتر خورده باشد طبع اجابت
کند خاصه اگر اندکی سقمونیا اندر وی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب زردآلوی
خشک یا در آب تمر هندی یا اندر نجیر آب آلو یا اندر شراب آب انار و یا در جلاب
کنند روا باشد صفت داروی که کراهیت ندارد آلو را بسیار بند و بکنند اندر
جلابی نهند که اندر وی سقمونیا موافق شربت و حسب[12] طبیعت حل کرده ۱۲ [illegible]
باشند باید آن جلاب بخورد و ازان آلو نیز دانه چند بکار دارند طبع
اجابت کند و هیچ کراهیت طعم دارو نداشته باشد صفت داروی تربد که هیچ
کراهیت ندارد تربد نیم کوفته یک شربت اندر چند آب سه درم بجوشانند [illegible]
چون به پنجاه درم رسد اندکی سقمونیا در وی حل کنند و شکر در وی
افکنند تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندر وی نهند یکشب
و بامداد آبی و سیب بشیره قند داده بخورد و صفرا و رطوبت لختی استفراغ
کند آب انار شیرین و ترش نزاله با شحم او را کوفته باشند و افشرده
و شکر در وی حل کنند مسهلی که لطیف است که تن را گرم کند و شهوت
ساقط کند صفت آن سقمونیا یکدرم مغز تخم خیار و کدو از هر یکی
یکدرم



نیم درم رب السوس یکدرم ترنجبین که معروف ترنجبین دو دانگ سقمونیا
با مغز تخمها و سقمونیا در وی حل کنند و بسرشند این جمله دوازده
شربت سبک و شش شربت معتدل باشد صفت حب که اندر تبهای
خونی و صفراوی توان داد گل سرخ نیم درم کتیرا رب السوس پخته
از هر یکی یکدرم تربد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور باندازه
حرارت و اندرین جمله بیشترین نیم درم و انگبی سقمونیا مشوی داخل کنند
شربتی یکدرم صفت حب که اندر تبهای صفراوی توان داد گل سرخ
و طباشیر از هر یکی نیم درم عصاره زرشک یکدرم سقمونیا مشوی دانگی
صندل سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشترین تسوئی و کمترین جو بآب
کاسنی حب کنند جمله یک شربت باشد گوارش عود که مسهل است
صفت این رب سیب سه درم تربد یکدرم و نیم سقمونیا مشوی
و مصطکی و عود خام از هر یک نیم درم جمله سه شربت باشد طبع نرم کند
و معده را قوی گرداند ناطف مسهل و آن حلواست صفت آن را
انگبین گداخته و یا سوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یک
مثقال اندر پاتیله با آتش نرم ناطف کنند و سفیده بیضه مرغ بر افکنند

جلابکه رسم است مقدار یک اوقیه شربتی بیک بار باشد و دیگر ترانگبین را بگلاب
زاب واگذارند و اگر ترشی خواهند تا آب غوره گدازند مطبوخی مسهل
خداوند نزله را سود دارد بنفشه خشک بیست درم بیخ سوس تراشیده
دکوفته ده درم اندر یک من آب ترکنند یکشب پس با آتش نرم بجوشانند
تا به نیم باز آید و بپالایند و بیست درم ترانگبین اندر وی حل کنند و به بالاد
و بیک شربت باشد دیگر مسهل که تندرست از بهر نگاهداشتن تندرستی
هر وقت که شاید بکار دارد صفت آن بگیرد صمغ حب الخضرا و مصطکی
و آن اعلک البطم گویند از صمغ او مقدار یک درم تا دو درم و یا مقدار دو دانگ
تا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند و بخورند طبع اجابت کند مسهل
تندرست تندرستی را نگاه دارد مغز تخم معصفر چهار درم انیسون
یک درم مغز بادام چهار درم بکوبند با انگبین بسرشند مسهل معتدل
لطیف صفت آن مصطکی یک مثقال شکر دو مثقال بر دو دا
سایند وقت خواب تا آب سرد بخورد و بخسبد بامداد طبع نرم کند
محمد بن زکریا گوید خایه مرغ نیم برشت پیش از طعام طبع نرم کند و اشـ
بیفزاید روغن ثقل خشک را اخراج کند فصل دویم در دادن

جلاب

جلاب بکودکان و پیران بدانکه داروی کار بکودکان نتوان داد و به پیران
همچنین نتوان داد ولیکن اگر بدان محتاج شوند ضرورت کردد شربتها
ملین و به اگر بدان کار تمام نشود شربتهاء مسهل که قوی نباشد اما
ایارجات مناسب است و دیگر کودکان را شیرخشت و ترنجبین و خیار
شنبر مناسب است و هم چنین در پیران و اطفال را بلو و صبیح و غاریقون
مناسب تمام دارد و از مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیره
بنفشه و معجون بنفشه و لعوق بنفشه و شربت بنفشه و لعوق خیار شنبر
مناسب است و در پیران ایارجات چون ایارج جالینوس و ایارج
فیقرا و دواء المسک تلخ و ایارج روفس مناسب است و اما شربت الکمر
و به پیران بهترین دواء النجرست که نقرطم گوفته بخورد و نفع دهند فصل
سیوم در دادن جلاب تنک آنها که عادت بخوردن کیف دارند چون
افیون و شراب و بنگ اگر محتاج مسهل شوند در بنگی و شرابی بنگی
را خوردن بنگ قوت دیگر اندر افعه و آن بنگ را بروغن بادام چرب گرده
بخورند با روغن کاو تا یبوست و قبض را دافع بود و در شرابی که
معتاد است شراب را کمتر کنند و اگر کم کردن ممکن نباشد با شراب

آب با عرق بید مشک با گلاب آمیخته بمزوج نصفه بخورند و در بلغمی و سوداوی
خود شراب تنها بیراسته منضج است بشرطی که در ایام منضج میان سه ورنکه
پیاله بوزن یک رطل باشد بنوشند و هم چنین میان شب این خواص در شراب
انگوری است اما اگر عرق باشد با شراب انگوری بیامیزند و عرق را با گلاب
یا با آب نرم کنند و اگر دایم الخمر بود آن قدر که تواند کم کند اما در افیون اگر آن
شخص افیون یکبار میخورد آنجا بسیار سهل و آسانی است و هم چنین
در آنکسی که دو بار میخورند بواسطه آنکه وقت را نگه دارند و در آنکه
افیون سه بار میخورد بسیار مشکل است مگر آنکه بحقنه نرم کنند و در
افیون مطلیات و منضج داخل کنند یا مقویات قلب و معده مثل
زعفران و تخم کرفس و ریوند چینی و دارچینی و مصطکی و قرنفل و مثل این
دیگر ترتیب فلونیا که مسهل است در کتاب قرابادین بحسب مذکور
است و در کتاب دیگر دیده نشده آن فلونیا که مسهل نه بهند چون
مسهل مثل دوای المسک تلخ و ایارجات هیچ تنها بخورند و دهند و وقت
افیون بگردانند بخند آنکه ضعف آید بلکه همین که سه چهار دست براند
افیون بخورد تا ضعف نیارد و سه چهار نوبت دفع مواد نماید و برای

نرمی شکم



نرمی شکم افیونی بهتر از ده دانه انجیر کهنه و قاشق عسل را شربت کرده و در آن
خیسانیده باشند نیست **فصل چهارم** در دادن جلاب بمردا
نکه زخمی باشند اگر زخم برسر باشد و حاجت بمسهل بود هیچ علاجی بهتر
از دادن حقنه و شیاف نیست و اگر زخم در شکم و شکنبه باشد دادن مسهل
دادن سخت دشوار است مگر محتاج باشند و ضرور شود و دوای نجح بیقینیات
علاج نیست و طلاها که مسهل باشند بسیار مناسب است و اگر زخم در اعضای
اسافل باشد اول اسهالات نرم بدهند و آنجا ترس نمی باشد در روغنی که
مسهل زخمی بدهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشند و اگر
در آن روز دارو با غن بر زخم بمالد البته مقوی در آن روغن و دارو داخل
کنند و بر فایده محکم بهبند بند و بهترین علاج در آن اطعمه لطیف است و کمترین
از معتاد بخورده باشند که اخلاط انجا بدل ما یتحلل که غذا نیست خرج شود و حاجت
بمسهل نماند **فصل پنجم** در دادن جلاب بمردی که تب دارند
اگر نرم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شوند روز بحران را نگه دارند و هیچ مسهل
و چه روز بحران مسهل و ملین نه دهند و غیر روز بحران بود و در تبهای صفراوی
مناسب است دادن شربت بنفشه و قرص بنفشه ملین و جوشانیده

وجب باشد ودر تبهای بلغمی جوشانیده کدو انفع بلغم باشد غیر روز
بحران ندهند ودر آن روزها که مسهل ندهند روز چهارم وگاه
سیوم بود وهفتم ویازدهم وچهاردهم وهفدهم وبیست ویکم تا چهل روز
بحران رایند اگر کنند وچون مرض از چهل روز گذشت بهر وقتی که طبیعت
مناسب قرار است خورد اندر ملین ومسهل میدهند **ملین ومسهل** که در تبهای
مناسب است شیرخشت وترنجبین وگل قند وخمیره بنفشه وشربت
بنفشه وقرص بنفشه وجوشانیده بنفشه که دران سنا مکی باشد
باگل سرخ مناسب مسهلات وملینات آن منضجات داخل کنند
ودر غب خالص ودر غب دایره شربتی بهتر از انارین با شیرخشت نیست
وگاه در آب انارین نیز محموده داخل کنند ودر تبهای بلغمی تربد و[illegible]
وحب شبیار مناسب است ودر تب سوداوی هیچ چیز بهتر از سنا مکی
نیست وافتیمون ولاجورد در جوشانیده ومسهل صفرا چون تخم کاسنی
وبادیان وگل سرخ وهلیلجات مناسب بود ودر تب سوداوی دواء المسک
تلخ بسیار مناسب بود ودر تب دموی که بعد از فصد مسهل دهند بهتر از
آب تربد وشیرخشت نیست واگر ضرور شود یک نخود محموده شربت

دران داخل



دران داخل کنند بهتر است وشیاف از نمک وموم وشکر سرخ سازند واگر
نوشت خواهند سنا ومکی داخل کنند وروغن گل سرخ بر شکم بمالند **فصل**
**ششم** در دادن جلاب بحوامل اگر در حوامل طبیعت صحیح مسهل
شود اول چیزها نرم وملین بدهند مثل بنفشه وشربت بنفشه
وخمیره بنفشه ومعجون بنفشه واگر زیاده ازین محتاج شوند هیچ چیز مناسب
فلوس ۱۲ تر از خیار شنبر نیست که ضرر بچه ندارد وبا تخم قطونا [illegible] شکم را فرود
آرد ودر ادویه حوامل البته مویز در وحل کنند که بالخاصیت نفع دارد
ومسهل است هر چه ملین است بحامله مناسب تمام دارد در تبهای حب
نافع است **باب ششم** در قانون ادویه مسهله ومقدار شربت
آن مرکبات آن مشتمل بر سه فصل است **فصل اول**
در قانون ترکیب ادویه مسهله مقدار شربت آن چون حاصیت منفردی
اطبا باید اول مرکب بحیثیه آن بود که مرضی مادی که رفع ودفع آن مطلوب است
بجوی نبود باشد که دوای مفردی در آن یافته نشود که تدارک آن تواند نمود میرسد
ناچار آن دوا را با دیگر ادویه مرکب میسازند تا مطلوب بحصول پیوندد
وطریق ترکیب آنست که هر کدام ازان ادویه وشربت تمام بگیرند ومخلوط

و خیسانیدن و در تبهای بلغمی جوشانیده که دافع بلغم باشد غیر روز
بحران بدهند و در آن روزها که مسهل ندهند روز چهارم و گاه
سیوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیست و یکم تا چهل روز
بحران را یاد کنند و چون مرض از چهل روز گذشت بهر وقتی که طبیعت
مناسب فرا است تواند ملین و مسهل بدهند ملین او مسهل که در تبهای
مناسبست شیرخشت و ترنجبین و گل قند و خمیره بنفشه و شربت
بنفشه و قرص بنفشه و جوشانیده بنفشه که در ان سنا و مکی باشد
با گل سرخ مناسب مسهلات و ملینات آن منضجات داخل کنند
و در تب خالص و در تب دائره شیرخشتی بهتر از امارین با شحم نیست
و گاه در آب امارین نیز محموده داخل کنند و در تبهای بلغمی تربد و زنجبیل
و حب شبیار مناسبست و در تب سوداوی هیچ چیز بهتر از سنا و مکی
نیست و افتیمون و لاجورد در جوشانیده و مسهل صفرا چون تخم کاسنی
و بادیان و گلسرخ و هلیلهای مناسب بود و در تب سوداوی دواء المسک
تلخ بسیار مناسب بود و در تب دموی که بعد از فصد مسهل دهند بهتر از
آب تربد و شیرخشت نیست و اگر ضرور شود یک نخود محموده در شربت

دران داخل



دران داخل کنند چه بسیار شیاف از نمک و صابون و شکر سرخ سازد و اگر
قوت خواهند سنا و مکی داخل کنند و روغن کلسی در شکم بمالند فصل
ششم در دادن جلاب بحوامل اگر در حوامل طبیعت محتاج مسهل
شود اول چیزهای نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه
و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و اگر زیاده ازین محتاج شوند هیچ چیز مناسب
تر از خیار شنبر نیست که ضرر بچه ندارد و با آب کیفی بنفشه شکم را فرود فلوس ۱۲
آرد و در ادویه حوامل البته مویز داخل کنند که بالخاصیت نفع دارد
و مسهلست هرچه ملین است بحامله مناسبت تمام دارد در تبهای صعب
نافعست باب ششم در قانون ادویه مسهله و مقدار شربت
آن مرکبات آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول
در قانون ترکیب ادویه مسهله مقدار شربت آن چون حاجت شدی با
اطبا بدادن مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوبست
بجوی بوده باشد که دوای مفرد دیگر در آن یافته نشود که تدارک آن تواند نمعیر مرکب
ناچار آن دوا را بدیگر ادویه مرکب میسازند تا مطلوب بحصول پیوندد
و طریق ترکیب آنست که هر کدام از ان ادویه و شربت تمام بگیرند و محفوظ

سازند بی عدد ادویه لکن اجزا چند مثلاً دوائی مرکب از صبر و سقمونیا
یکدرم حنظل نیمدرم غاریقون یکدرم مجموع چهار و نیم درم شده و سقمونی
آن مخرج ربع باشد و هشتم حصه درم است مقدار شربت بود یا اگر ربع
شربت ادویه مفرده مذکوره که مطلوب است بگیرند بدین طریق صبر سقوطری
نیم درم سقمونیا نیمدرم حنظل هشتم حصه درم غاریقون ربع درم با مصطکی
و هم کرده ایاره سازند یا حب کنند و بدهند و این شربت است و گفته اند
بقراط و جالینوس که از تمام نفس دوائی مسهل واجب است بکروند
یا دو روز یا سه روز یکی هم بواسطه آنکه میگذارد خلط را و نرم میکند
و سست میسازد صلابت او و تحلیل میکند خلط را و مستعد میکند
بدن را به دفع خلط و خروج آن خلط با آسانی چنانچه جاری میشود و از آن مسهل
و کسی که مکروه دارد ادویه مسهله پس بخایند خوب را یا ورق عناب را
جهت تخدیر ذوق یا برف ریخ در دهن دارد و کسی که بترسد از لیجه
ادویه ببندد منخرین را یا بوی خوش بوید وقت تناول و کسی که
ترسد از قی به بندد اطراف و تناول قابضات مقوی معده کند یا بکار ارد
و الرباس و التفاح و السفرجل فایده جهت یاری مسهل آب گرم بخورد

و بقدری



و بقدری که حل کنند حب یا باشد و جوشانیدن لعابات و مرقها و چون اهل
کار بکنند استفراغ اندک خورند تا کار کند و چون در مسهل خوردن بیحس شکم
باشند پس آب بخورند و قدمی چند بروند غذا بعد از اسهال برنجی و ثریده
چینه الجواهر و حسن اللبوس چون جوجه مرغ و کم بخورد از غذا و جهت
آنکه اعضا خالی است جذب میکنند بقوت و مثل غذا زیاده از غذا
میشود و اگر بقدر مسهل بخورد در معده گران میشود و در این صورت
حادث میشود تمدد آن امری صعب خطیر است و چون کسی مسهل خورد
و اسهال واقع نشد و ممکن است تسکین فعل او به نهضت و الا به حرکت
و نیست کل قابض مثل سفرجل یا لخلخه نرم یا شیاف مسهل مثله — قوابض
جمع مسهلین در یک روز خطر است و اگر مسهلی داد و عمل نکرد در همان
روز نخواهد که مسهل دیگر بدهد بیم هلاکت است و آن کلیه است **فصل**
**دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسهلات باید کرد که در ترکیب مسهلات
مراعات تقویت دل و فم معده و جگر کنند یا و حال مفتحات و مقویات
و آنچه قوی بود مصطکی و [illegible] داخل کنند تا لطیفی قوت آن نکنند و استعمال
مسهل در وقتی باید که طعام هضم شده باشد و اشتهای طعام دیگر

نزنند تا قوت دوا شکسته بود و طبع کلی بتدبیر دوا مشغول شود و مردم ضعیف
ترکیب و ضعیف معده و گرم مزاج را چون بمسهل احتیاج شود بیک ساعت
قبل از مسهل غذای لطیف خنک مسکن صفرا باید خورد و چون کشکاب
یا آب انارین و بعد از مسهل طعام نمک و آب کمتر خورند و معده و تشنگی را
گرم دارند و بعد از مسهل تا دوا فرو نکنند طعام و شراب نخورند که از عمل باز
دارند موجب ضررها شود دیگر آنکه معده گرم باشد و تاب تشنگی ندارد آنگاه غذای
لطیف مسکن عطش از ترشهای مناسب جایز بود و قبل از شروع دوا هیچ نباید
فرو دهد مگر وقتی که مایوس شوند و سستی افزاید و قطع عمل کند از شراب اگر
مطلوب بود نخواهند در آب سرد گاهی تقویت و بدین عنایت که از شربت
گل بگیر چون اندکی تجرع کنند و بر بوییدن و مجلب اجابت کند و گاه
نکنند و اینجا که احتیاج بتسکین مفرد بود چاره نباشد با احتیاط باید
و تجرع آب گرم مسهل را یاری دهد و تغیر هیئت تشنگی عرق بدن تنگ
که ملین است بد ادم نافع آمد و خواب و مسهل سست سوزنی هم بحمام باید
رفتن تا عرق باقی فضلات دفع شود و اگر در حمام لذت نیابد و نشاید
بدید آید علامت عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیه طعام و شرابی که
در ان



در آن اصناف از ترشی و طعمی سخت غالب باشد انیرنی و ترشی و شوربا
و تلخی نخورند و آنچه سخت سرد کننده باشد هم نخورند و آنچه بخاصیت
یا بکیفیت در درجه سیوم یا چهارم باشد نیز نخورند و اکتفا نمایند بمقوی زود
سریع الهضم که معتاد آن باشد **فصل سیوم** اندر آمیختن داروهای
مسهل و آنچه چند دقیقه است که بکار باید داشتن اول آمیختن داروی
خوشبوی و مقوی دل با داروی مسهل تا دافع دارو و مضرت کننده و مسهل را
یاری نماید دوم با داروی مسهل داروی مسهل دیگر داخل کنند بواسطه آنکه
داروی مسهل را یار داروی سیوم آنکه داروی مسهل را سخت شیرین
سازد از بهر آنکه معده آنرا بسبب شیرینی غذای خود سازد چهارم
داروهای را با یکدیگر آمیزند در مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف
بیامیزد بواسطه آنکه داروی قوی در عمل آید و سخت بدو لازر کننده
و ضعیف سبب شود پنجم داروی مسهل را که بد ارود که قوت او زیاده کنند
داخل کنند چنانکه با تربد زنجبیل اضافه نمایند ششم داروی طریق
طریق با داروی معصفره ترکیب بکنند بواسطه آنکه داروی قابض معصفره چون
هلیله راه را تنگ کند و مزلق چون آلو خلط را بمقر اندر راه نباید خطر بود

هفتم آنکه بواسطهٔ اصلاح داروی بکار آید تا فربه داروی هشتم داروی
که اندر مطبوخ کند اضعاف شود و تقصیر نماند مقدار شربت از وی باید کرد
چون نمک هندی و صمغهای و داروی که آن اثقل باشد وزن او مضاعف
کنند چنانکه شربت هلیله دو درم است در مطبوخ شش درم میکنند و
مثلا تربد اگر در حب کنیم نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم
باید کرد نهم آنکه سه داروی اگر ترکیب خواهد کرد با چهار وزن او از خاصیت
او تنها بدهند کمتر باید مثلا ترکیبی که از تربد و غاریقون و هلیله و صبر سقو
طری و ترکیب اگر صبر تنها بود شربت او دو درم است و هلیله چهار درم
و غاریقون یک مثقال و صبر دو درم است و هلیله چون ترکیب کنند هلیله
یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ و دیگر داروها بدین
قیاس تا از سه شربت معتدل ساخته **فصل چهارم** در ذکر معاجین
کلیه طریق ساختن مسهل آنست که چون از چند داروی مسهل بسازی از هر
یکی شربتی تمام باید گرفت و در وهم آمیخت چنانچه مرکبی که از سه داروی
مسهل ترکیب کرده باشند سی عدد که ثلث درم باشد باید داد علی
هذا القیاس و سی عدد عبارت است از هم نام چنانکه در الضعف و

را ثلث



را ثلث و چهار را ربع و پنج را خمس و شش را سدس و هفت را سبع
و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را عشر **معجون خمس** خداوند نقرس
و اوجاع مفاصل و اوجاع کلیه و معده و قروح امعا را سود دارد و باد را بشکند
و خداوند استسقا و یرقان را سود دارد و باد و جاع نقرس و مفاصل مخصوص
است فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و تشنج و استرخای اعصاب را سود دارد
و مفصلها که در گرده و مثانه بود فرو آید و حیض بگشاید و مسهل قوی است
اخلاط غلیظ غاریقون و اسارون و وج و فرو بانا و تخم شبت و فرفیون و فوه
که هندوی مجیته گویند زعفران بغنک انیسون از هر یک یک اوقیه ریوند طویل و
اصل عرطنیثا از هر یک دو اوقیه و نانخواه و قرنفل از هر یک دو اوقیه و قنطور
یون دقیق هشت اوقیه حنظل بانا رومی شش اوقیه جاوشیر تخم کرفس
از هر یک دو اوقیه سلیخه و قسط از هر یکی سه اوقیه و سنبل الطیب و دوبینه
کوهی فطراسالیون کمافیطوس اسقولوقندریون از هر یک هشت اوقیه همه را
بکوبند و بیزند و با انگبین مصفا بسرشند و در ایام ربیع بکار دارند شربت
از یک مثقال است تا دو درم **دواء المسک** تلخ رطوبت معده را ببرد
و آماس جگر و تنگی نفس و خفقان سودایی را سود دارد و مسهل

مسهل است اخلاط افتیمون رومی صبر سقوطری تربد از هر یک هشت درم
ربوب جمیع هشت درم بانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم جند
بیدستر یکدرم و نیم مشک خالص یکدرم با عسل بسرشند معجون لانه
قولنج را بکشاید اخلاط شیر بدباد قرنفل ساذج هندی فلفل دار فلفل
و زنجبیل و برنگ کابلی و قرنفل از هر یک یک مثقال تخم کرفس و سنبل و
زعفران و مصطکی از هر یک مثقال تربد ده مثقال سقمونیا ده مثقال
با انگبین مصفا بسرشند شربت دو درم معجون سکبینج هر انواع قولنج
صعب را بکشاید و باطل کند مسهل قویست اخلاط سکبینج جند بید
ستر تخم کرفس از هر یک یکدرم و سقمونیا نیم درم سقمونیا را بروغن بادام
بیالایند و سکبینج در انگبین حل کنند و سقمونیا سوده مذکوره را با آن
بیامیزند و در هاون بکوبند تا هموار شود پس داروها خشک بدان بسرشند
شربت از سه درم تا سه مثقال معجون بوری صفرا و بلغم اسهال کند
بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم ده درم مغز بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد
بیست و پنج درم زعفران یکدرم شربت یکمثقال معجون الفقع سودا و اسود
دارد و التهاب درم زدن را پاک سازد و او را ... کند و ادرار بول نماید

خداوند



خداوند و روبراز را سود دارد و مسهل ضعیف است اخلاط مویز دانه بیرون
کرده بیست و پنج درم زعفران و سنبل و دار صینی و دار شیشعان از هر یک
یکدرم قصب الذریره تفاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم
و نیم چهار درم انگبین مصفا شانزده درم مقل را بشراب صافی بمقدار که
قسمی از شراب مثلث است حل کنند و مویز دانه بیرون کرده یکروز
پس بکوبند و همه را بسرشند شربت از جهت سینه و اثقال درم وزن بکوبد
با شراب بوفا و از جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم و در بعضی نسخه‌ها
دار شیشعان بیست و علک البطم چهار درم است با سکنجبین و از جهت
وجع مفاصل زهره باد و با شراب گرم کنند و با ماء العسل معجون فقرا آرزو
چون آرزوی گل و نمک و انگشت و مانند آن ببرد و خداوند ورد و سر را
سود دارد و مسهل قویست اخلاط ایارج فیقرا دوازده درم سنا
هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده درم ملح نفطی دو درم با انگبین مصفا بسرشند
شربت سه درم تا چهار درم و در طبیخ بود بهتر معجون نجاح مسهل سودا
و اخلاط غلیظ باشد و مسهل میانه است صفت آن هلیله سیاه بلیله
آمله از هر یک ده درم اسطوخودوس و تربد از هر یک پنج درم بکوبند با عسل

بسرشته شربتی پنج مثقال باشد معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و باد
بارا مفید بود و مسهل قویست سقمونیا یک مثقال تربد ده مثقال چربوا
قاقله زنجبیل دارچینی قرفه مارمشک تمر نغل فلفل از هریک درمی شکر
ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل بسرشته شربتی پنجدرم باشد معجون خیارشنبر
مسهل قویست تربد بیست درم بنفشه یکدرم نمک هندی هفت درم رازیانه
وانیسون و مصطکی از هریک پنجدرم و نیم درم رب السوس هفتدرم روغن
روغن بادام بیست درم تمامی ادویه را بکوبند و بعسل بسرشته معجون
نمایند معجون سورنجان نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود و مسهل
میانه است صفت آن سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهره تربد
بیخ کرفس زیره رازیانج شیطرج از هریک دو درم پوست هلیله هندی هفتدرم تخم کرفس
رازیانه و ورق حنا و فلفل سفید نمک هندی صمغ از هریک درمی و نیم
ورق گل کشنیز خشک محموده زنجبیل از هریک سه درم تربد پنجدرم
روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی از یکدرم
تا پنجدرم باشد فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون
ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که بزرگ سازند تا در

در معده



در معده بماند و اگر ماده در بندگاه و اطراف باشد حب خورد تر سازند
تا زود حل شود و باطراف برسد حب ریوند خطائی مسهل صفرا است
ضعیف است صفت آن سقمونیا دو دانگ ریوند نیم مثقال گل سرخ یک
دانگ بنفشه یکدانگ خیربوا دانگ مصطکی یکدانگ رازیانه یکدانگ
کوفته و بیخته بعرق بید مشک حب سازند و عرق از بید مشک میگیرند
و آن خوشبوی و مقوی قلب و مسکن حرارت است و از بید نیز میگیرند
که برگهائی که تازه از آن برمی آید و قبل بهار آنچه هست و آنرا نیز
گبت بید میگویند و آن دفع صفرا و تشنهاست حب سورنجان بند و بالای
او مطبوخ فواکه بنوشند مسهل قویست حب شبیار که دافع مسهل
بلغم است صبر سقوطری یکدرم تربد موصوف نیمدرم ریوند چینی دو دانگ
سقمونیا یکدانگ غاریقون دو دانگ شحم حنظل یکدانگ مقل ازرق
یکدانگ گل سرخ یکدانگ زنجبیل یکدانگ رازیانه یکدانگ کوفته و بیخته
بآب رازیانه سرشته حب سازند و بعد از غذا بنوشند و صبح مطبوخ
تربد بنوشند و مسهل قویست حب لاجورد مسهل سودا بود و لاجورد
مغسول یکدرم صبر سقوطری غاریقون نیمدرم ملح هندی نیم مثقال

ریوند چینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیم درم هلیله سیاه
دو دانگ مصطکی یکدانگ زنجبیل یکدانگ سنبل بنفشه یکدانگ مقل ازرق
یکدانگ کوفته و بیخته با آب شاهتره حبها سازند و بخورند سحر با آب رازیانه تر
و شکر بخورند صبح بالای آن مطبوخ افتیمون بخورند جهت بدرقه
**حب شیطرج**
مسهل قویست اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث
بگشاید تربد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل و فودنج سفید و دوج
هر یک ۵ درم فلفل دراز و فلفل گرد هر یک ۳ درم شیطرج ۵ درم عاقر
قرحا هر یک ۱ درم فانید چهار درم بکوبند و با آب کشنیز بسرشند شربتی ۲
درم باشد
**حب ایارج فیقرا**
مسهل قویست تنقیه دماغ کند از بلغم
و اخلاط غلیظ را و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مفید بود صفت آن ایارج
فیقرا و تربد سفید و حب النیل از هر یک ۳ درم و غاریقون و افتیمون
از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک ۱ دانگ و نیم بکوبند و با آب
رازیانه بسرشند و این شربت باشد
**حب ایارج فیقرا**
علل سر و معده را
مفید بود ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم
و نیم بکوبند و با آب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد

حب



**حب خبث**
مسهل قویست اوجاع معده را و امراض دماغ و ظلمت عین
را نافع بود صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ
پنج درم کثیرا و مصطکی و سقمونیا و زعفران هر یک ۳ درم بکوبند و با آب [illegible]
بسرشند شربتی ۲ درم باشد
**حب شبیار نوع دیگر**
صبر سقوطری ۳ درم
تربد و مصطکی و پوست هلیله زرد و ورق گل هر یک ۱ درم بکوبند و با آب بسرشند
شربتی یک مثقال باشد
**حب صبر**
مسهل قویست اوجاع نقرس و
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم صبر سقوطری یک
مثقال تربد یک درم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک نیم درم و شحم
حنظل و ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل و کثیرا هر یک ۱ دانگی بکوبند و با آب
کرفس حب سازند
**حب سورنجان**
مفاصل و عرق النسا را مفید بود
صبر سقوطری و تربد سفید و ماهی زهره هر یک ۱ درم سورنجان یک مثقال کثیرا و شحم
حنظل هر یک دانگی حب النیل و غاریقون هر یک نیم درم ملح هندی ۱ دانگی
و نیم بکوبند و با آب کرفس بسرشند و این مقدار شربتی باشد و در جائی
که کرفس تازه نباشد بوقت بادیان استعمال کنند و اگر کرفس خشک را
خیسانند و باندک جوشش داده آب آن را بگیرند مناسب است اگرچه

این قوت کرفس بازه ندارد **حب بنفشه** مسهل ضعیفست تنقیه
دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف معده و سوده را مفید بود بنفشه دو درم تربد
یکدرم رب السوس هلیله زرد هر یک نیمدرم انیسون و انکی سقمونیا و شونیز
نیمدانک بکوبند و با آب فرو بسرشند و این شربتی باشد **حب اسطوخودوس**
صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و کابلی
هر یک پنجدرم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج
و غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم قرنفل بود بنه هر یک دو درم بکوبند
و با آب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد **حب اصطمخیقون**
مسهل قویست صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله
کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون هر یک سه درم افتیمون نیمدرم
و ایارج فیقرا و تربد هر یک سه درم قرنفل یکدرم تخم کرفس اسارون و انیسون
هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد **حب افتیمون**
مسهل سودا بود قویست افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده در روغن
بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه
بسرشند و این شربت باشد **حب افاویه** مسهل ضعیفست قولنج را
بکشاید



بکشاید و باد بشکند و طبعیت زنجبیل قرنفل فلفل و دارچینی و دار فلفل
ونارمشک و مصطکی هر یک درم و نیم و سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر
بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و هر صبحی از آن نوبتی اسهال کنند
**حب مجموع** مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم باشد افتیمون و هلیله
زرد از هر یک دو درم سقمونیا و نمک هندی از هر یک یکدرم زعفران نیمدرم
صبر دو درم حب کنند شربت دو درم و نیم باشد **حب المنتن** یعنی بوی گنده
مسهل قویست ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل قنطوریون باریک عصاره
قثاء الحمار از هر یک نیمدرم فرفیون ده درم جندبیدستر فلفل و حلتیت و سکبینج
و جاوشیر و شیطرج خاکستر خردل از هر یک یکدرم صمغ عربی را با شراب کهنه یا
با آب کرفس حل کنند و داروها بسرشند و حب کنند شربت سه درم باشد
**حب نفط** خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماریهای بلغمی را سود دارد
و باد بشکند و مسهل قویست بکیرد هلیله زرد و شحم حنظل بابونج
هراز سفید جندبیدستر انزروت مقل اشق و سکبینج و جاوشیر
صمغ سداب نفط سفید از هر یک پنجدرم صمغها را اینفط حل کرده کنند
شربت دو درم و نیم با آب گرم **حب فرفیون** مسهل قویست خداوند

استسقا و فالج را سود دارد و درطوبتهای خام که با عصاب فرود آمده باشند بیرون
آرد بگیرد غاریقون و شحم حنظل و فرفیون و سکبینج و مقل از هر یک یکدرم
صبر سقوطری دو درم بآب کرنب حب کنند شربت سه درم باشد حب سکبینج
مسهل قوت خداوندان درد زانو و درد سرین و بیگاه را سود دارد بگیرند
تخم کرفس و تخم بزر اسفید از هر یک یکدرم سکبینج مقل از هر یک یکدرم ایارج فیقرا
دو درم شحم حنظل غاریقون از هر یک یکدرم تربد یکدرم شربتی از آن دو درم
باشد حب الزبل مسهل ضعیف ست قولنج را سود کند بگیرند زبل الذئب چهار
درم تربد یکدرم تخم کرفس انیسون از هر یک سه درم و شربتی سه درم
باشد حب غاریقون مسهل قوت است سده ها و بگشاید خداوند استسقا
و بیماریهای جگر را سود دارد بگیرند افتیمون و صبر از هر یک شش درم غاریقون
چهار درم سقمونیا سه درم فطراسالیون انیسون سیالیوس و تخم
کرفس و دوقو از هر یک دو درم شربت از دو درم تا سه درم باشد حب مقل
مسهل ضعیف است خداوند بواسیر و شقاق را نرم کند و محرور را
موافق بود بگیرند هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجره
بی عدد را در آب بپزند تا آب سرخ شود و انجره بپالایند و مقل و کتیرا

بدان



بدان حل کنند و بدان بسرشند و حب کنند شربت یک شب سه درم باشد
حب واصلی مسهل قوت است خنازیر او بهر آماسی که از آن نوع باشد ببرد
بگیرند سنبل و سلیخه و حب بلسان و اسارون و مصطکی و دارچینی و زعفران
از هر یک یکدرم صبر سقوطری شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر یک
پنج درم تربد پنج درم سقمونیا چهار درم ملح نفطی دو درم حب کنند چنانچه
رسم است شربت دو درم و نیم تا سه درم باشد حب آتش الحارث بپنجه
نبیهای بلغمی را و همه دردها و بلغمی ببرد و برص و بهق سفید و سیاه را سود کند
شربت زایل کند و دست بگیرند هلیله سیاه هلیله زرد و صبر و اندروش
و مقل و سکبینج و شحم حنظل از هر یک پنج جزو و فرفیون سفید و صعتر پارسی
و شونیز و زیره کرمانی و نمک سیاه و علک رومی از هر یک یک جزو و مقل و سکبینج
در آب حل کنند با آفتاب و در طاس روئین و داروها خشک را بکوبند
و بدان بسرشند و حبها کنند بمیزان فلفل هر بامداد یک مثقال بخورد
و طعام زیرباج بخورد حب جواری استسقاء لحمی را سود دارد صبر دوازده
درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل و سلیخه و تربد
و مصطکی از هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم غاریقون سه درم

حمام نشیند درم شربت سه درم **فصل ششم** در نقوعات مسهل
طریق نقوع آنست که در شب ادویه را بخیسانند باین طریق که بذرها را
نیمکوب کنند و بعضی را دقیق نمایند و تمام شب بگذارند و وقت صبح بمالیده
و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شیرخشت در آن حل کرده و صاف
نموده بیاشامند **نقوع** که صفرا و بلغم را دفع کند بگیرند تمر هندی
یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه آلو و انه یک اوقیه سنا مکی نیم اوقیه همه را
در یک و نیم رطل آب خیسانیده و صاف نموده دو اوقیه در آن شکر حل کنند
و باز صاف نموده بنوشند **نقوع صبر** صداع سوداوی را مفید بود افسنتین
ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند
در روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم و بعد از سه روز صاف
کنند بیست درم روغن ازان با ده درم روغن بادام بیاشامند
**نقوع هلیله** مسهل ضعیف است اسهال صفرا بود و صداع گرم را مفید
بود پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه و کاسنی و تخم
کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل

آب گرم



آب گرم شبانروز بخیسانند و رطلی ازان بیاشامند **نقوع قوة**
مسهل صفرا بود آلوی سیاه آلوی گیلی هر یک بیست عدد ترنجبین
و نبات هر یک ده درم در یک من آب جوشانیده بکار برند **نقوع**
که ادرار بول و طمث کند تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس و انیسون
و رازیانه از هر یک ده درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند
و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم ازان بیاشامند **نوع دیگر**
مسهل ضعیف است بقایای امراض حاره را مفید بود و عروق
را از فضول پاک کند آلوی سیاه سپستان هر یک سی دانه انگور طائفی
بیست درم ریوند آلوی فرنگ سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه را
کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و در آفتاب نهند
و در شب جای گرم نهند بعد از روز چهل یک درم ازان با ده درم
نبات و ترنجبین بیاشامند **فصل هفتم** در سفوفات مسهل
تیز داروها صفرا اسهال قویست سقمونیا یکدانگ و نیم ریوند چینی
دو دانگ یا نیم مثقال با مطبوخ فواکه انداخته بجوشند تیزداروهای
بلغمی که در مطبوخ ترید اضافه کنند مسهل قویست صفت آن

ترید نیم مثقال غاریقون نیم مثقال نمک هندی دو دانگ ریوند چینی
دو دانگ سقمونیا دو دانگ نیز داروها سود اگر با مطبوخ افتیمون
دهند مسهل قوی است صفت آن غاریقون نیم درم ترید نیم مثقال
ملح هندی دو دانگ سقمونیا یک دانگ و نصف سفوف تربد صفت آن
ترید سه درم شکر سه درم و نیم درم این سفوف وقت سحر با آب گرم
بنوشند تمام خلط بلغم را ببرد و آرد و اشتها پیدا کند ایضا بیخ حنظل
هم بدین طریق بخورند سفوفی که درد جگر و تهییج را ببرد و مسهل میانه
افلاطون [illegible] هشت درم زرشک پنج درم سنبل و مصطکی عصاره
غافث افسنتین رومی ریوند چینی از هر یک ده درم فقاع اذخر اسارون
رب السوس از هر یک دو درم با سکنجبین بخورد سفوفی که طبع را قوی
آورد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آورد و در سرد [illegible]
کرسنگ خوردن و [illegible] و مسهل ضعیف است اخلاط آن مصطکی
[illegible] و شکر [illegible] شربت تمام چهار درم و اگر سه شب [illegible] بخورد
تن پاک شود سفوفی که معده را سود دارد و گرم و [illegible] از غذا خورده را
از معده [illegible] پاک کند اخلاط آن هلیله کابلی آمله پاک کرده از هر یک دو درم

ترید



ترید سفید کوفته و بیخته سه درم قانید دو برابر همه داروها [illegible] شربتی
دو درم سفوفی که با ماء الجبن دهند خداوند آماس جگر را که از گرمی
بود سود دارد افلاطون هلیله زرد ده درم تخم کشنیز تخم کشوث تخم خیار
و خیار بادرنگ از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی یک درم کاسنی
سقمونیا نیم درم و این یک شربت است فصل ششم در لعوقات
مسهل لعوق خیار شنبر ذات الریه و ذات الجنب را سود دارد
و مسهل ضعیف است اخلاط آن خیار شنبر پنجاه درم در اندکی
آب گرم حل کنند و بپالایند و پنج درم کتیرا صمغ با دام مسوده و
باقلا نیم درم و مغز بادام ده درم کوفته و ده درم نبات بدان بسرشند
و مقداری روغن بر چکانند و بسرشند تا روغن در وی آمیخته شود
بکار دارند لعوق سپستان مسهل ضعیف است جهت خشونت
حلق و سرفه و سینه و ذات الریه و ذات الصدر را سود مند بود
اخلاط آن سپستان فربه دویست عدد مویز طائفی بیدانه چهل درم
فلوس خیار شنبر ده مثقال بیخ مهک نیم کوفته چهل درم مجموعه را
در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند بعد از آن دست بمالند و صاف

کنند و نیم من قند سفید بر سر وی کنند و بقوام آورده بنوشند و این
یک شربت است **لوق زوفا** مسهل ضعیف است سودمند بود
جهت ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کنند
صفت آن ابرسا زوفای خشک انیسون از هر یکی بیست درم ابرسا نیمکوفته
کنند و با رطل آب بجوشانند تا به یک رطل باز آید و دست بمالند و صاف
کنند و نیم من قند سفید صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده
بنوشند و این یک شربت است **فصل نهم** در سکنجبینات مسهل
سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند و تب زایل کند و تشنگی بنشاند
و بلغم پاک گرداند و محرور را بهار موافق بود لیکن باه را مضر بود بالاد
خربوزه میخورند بجهت تسکین صفرا و مسهل ضعیف است صفت آن
بستانند قند صاف کرده یک من و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم
من بگلاب اندازند و اولی آن بود که در یک سکنبین بوره زنند و در
قوام آید و سرکه خام نباشد **سکنجبین** اسهال کند مسهل ضعیف است
اخلاطش سرکه و انگبین با شکر بید انزرو سکنجبین سیاه بکر زند ولیکن
گلاب بر کنند مقدار صد درم تا نیم من و اگر شکر مثلاً یک من چهار درم

سقمونیا



قثاء الحمار

سقمونیا چهار درم عصاره قثاء الحمار در خرقه کتان بسته و در یک
افکنند و هر ساعت بمالند تا تهی شود و ده درم بنج بادیان و یکدرم بیخ
کرفس بان و در افکنند و بقوام آرند پس خرقه و بنجهای آن از وی
بر دارند شربت یک اوقیه با گلاب یا با جلاب بزر و طبیبان ده درم
و در یک شربت یعنی یک خوراک باید قریب به انگی سقمونیا باشد و در انگی
عصاره قثاء الحمار و اگر عصاره قثاء الحمار حاضر نباشد بدل آن
آب هلیله کنند یا ربت تربد و بیخ بادیان و کرفس اصلاح سقمونیا
است **سکنجبین** مسهل که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنجبین
زوری سازند لیکن سرکه که آن سرکه اسفل کنند و آن سرکه
انگی بعسل پرورده باشند و مقدار پنج استار تخم مصطفی پاک کرده
بکوبند و ضبط یعنی شیره آن بگیرند و آب بیامیزند چنانچه رسم است
و در رنجبین بیست درم ربت تربد و در خرقه بسته و در وی افکنند و
هر ساعت بمالند تا خرقه تهی کرد و پس بر دارند شربت از ده درم
تا پانزده درم است **صفت سکنجبین** مسهل که اسهال آب کنند در
مرضا او اند استسقا و را سودار و اخلاطش حل الخمر و استبارات

صاع نیم من بادریون تازه یک اوقیه و ریزند بسر کرم تو آب فرغار کنند
یعنی نگاه دارند یک هفته پس بجوشانند با آتش نرم و بپالایند و در
یک من شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و اگر بعوض آب گلاب کنند
بیخ استار با کمز عصاره آبی با آن یار کنند سخت لطیف شود و
این جمله و شربت تمام شود **صفت سکنجبین** افتیمون اخلاط
افتیمون سی درم در خرقه بوریند و جدا گانه و بسفایج کوفته سی درم
در خرقه بوریند و جدا یکمن شکر و صد درم خل الخمر و یک من آب
در دیگ کنند و چهار درم خربق سیاه کوفته و بیخته در خرقه دیگر بسته
افکنند و با آتش نرم بجوشانند و کفک بر دارند تا نزدیک آنکه بخواهد
رسیدن بعد زان خرقه افتیمون وغیره در افکنند و هر ساعت خرقه
بسته بمالند تا قوت دارو بر می آید چون تمام قوت باز آید خرقه‌ها
ازوی بر دارند و بیفشارند و نگاه دارند شربت ازوی بیست درم
نافع بود **فصل دهم** در ایارجات مسهل **ایارج فیقرا** مسهل
قویست امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و لقوه و فالج
را مفید بود صفت آن مصطکی و زعفران و حب بلسان و سنبل

داسارون



واسارون و سلیخه و دار فلفل و دار چینی و عود از هر یک دو درم
صبر سقوطری مثل جمیع مجموعه بکوبند و باهم بیامیزند و یک مثقال
ازان استعمال کنند **ایارج جالینوس** شحم حنظل و غاریقون از
بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا از هر یک شانزده درم بسفایج
افتیمون و مقل کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک ده درم سکبینج
مداوند طویل فلفل دار فلفل دارچینی و جاوشیر و جند بیدستر و قطر
اسالیون از هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال شربتی ازان باشد
**ایارج لوغاذیا** مسهل قویست تنقیه بدن از فضلات غلیظ لزج کنند
و سکته و فالج و لقوه و رعشه و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید
بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس
و امراض کلیه و مثانه را نیک بود **صفت آن** شحم حنظل بیست درم بصل الفار
بریان کرده غاریقون سقمونیا و جاوشیر و خربق سیاه سرخ فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دارچینی
و بسفایج و سکبینج و جند بیدستر قطر اسالیون زراوند افسنتین سنبل
تمامانجبیل خطبیانه اسطوخودوس از هر یک ... درم افتیمون کمادریوس

مقل صبر سقوطری از هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی
چهار مثقال بود با جلابی از افتیمون و بسفایج و زوفا و پوست هلیله کابلی
و گاوزبان و اسطوخودوس ایارج روفس مسهل قویست و داء الثعلب
را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمافیطوس بیست
درم صبر سقوطری بیست درم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر از هر یک شش درم
قطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه دار فلفل دارچینی
زعفران زنجبیل جعده از هر یک دو درم چنانچه گفته شده بسازد شربتی
دو مثقال یا چهار مثقال بود ایارج شیخ الرئیس اخراج بلغم و سودا کند
و مسهل قویست خربق سیاه یکدرم شحم حنظل مثقالی صبر بیست درم
ملح هندی درمی و نیم غاریقون مثقال حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی
سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال وج اسارون حاشا حب بلسان
جعده تخم کرفس و مو تخم کندر از هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم
شاهسفرم تخم فرنجمشک فالنلو تخم اترج از هر یک دو درم افتیمون درمی
و نیم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال بعده او شش ماه
بکار برند ایارج لوغاذیس مسهل قویست و اسهال بلغم و سودا
کند



کند و همه بیماریهای بلغمی و سوداوی و غلیظ و خام را سود دارد
و در ابتدای فرود آمدن آب باز دارد و خداوند درد معده و درد شکم و رحم
در طبیخ سداب سود دارد خاصه اگر سه قیراط جند بیدستر بر وی زیاده
کنند و اگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار با وی ترکیب کنند تا در
آب حصرم ترکیب نمایند سود دارد خداوند کزاز را در طبیخ شاهسفرم
نیز سود دارد و اخلاطش شحم حنظل دو بیست درم فراسیون اسطو
خودوس خربق سیاه کمافیطوس سقمونیا فلفل از هر یک ده اوقیه
بصل الفار مشوی فرفیون زعفران صبر حنظیانه قطراسالیون جاوشیر
از هر یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند
مدحرج از هر یک دو درم با انگبین بسرشند چنانچه رسم است شربتی چهار
مثقال تیاذریطوس بزرگ مسهل قویست و این نام یکی که در عهد
او ساخته اند و از داروهای شریف و قدیم است بیش از عهد جالینوس
ساخته اند همه انواع سوء المزاج را که از سردی و تری بود سود دارد و
قولنج بگشاید و اسهال که از ریح بود دفع کند و حیض فرود آورد و فواق شکمی
زایل کند و برص و جذام و استسقا که از سردی و ضعف جگر بود

باز دارد و درد معده و جگر و سپرز و کلیه و مرض اسود دارد شربت
چهار مثقال در طبیخ افتیمون و غاریقون پس از ششماه استعمال
کنند اخلاطش حب سقوطریا پانزده درم غاریقون بیست درم [illegible]
و دارچینی و وج و مصطکی و روغن بلسان از هر یک سه درم ریوند چینی
یکدرم و نیم و بلسان و حب بلسان و فرفیون از هر یک سه درم فلفل جنطیانه سه درم
رومی فقاح اذخر از هر یک دو درم قسط کمافیطوس افتیمون از هر یک
چهار درم و اسارون سلیخه سقمونیا از هر یک شش درم سنبل الطیب
و نیم درم مرجاما از هر یک یکدرم با انگبین مصفا بسرشتند شربتی از دو
چهار درم است **فصل یازدهم** در مطبوخات مسهل **مطبوخ**
**فواکه** مسهل ضعیف است و اسهال صفرا کند صفت آن سناء مکی
بنفشه گل سرخ پوست هلیله زرد افسنتین رومی تخم خیارین تخم کاسنی
تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه عناب سپستان
آلو بخارا آلوی سیاه مشمش تمر هندی سه شنک مویز منقی جوشانیده
صاف نموده پس ترنجبین و شیرخشت خرا شنبر فلوس خیار شنبر روغن
بادام چرب کرده معجون بنفشه اضافه نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند
سقمونیا


سقمونیا مشوی یک دانگ و نیم ریوند دو دانگ تا نیم مثقال بر وی با یکی از اینها
زیاده کنند بحسب حدس و مرض یا ده اگر در شربت او ده مثقال
شربت دینار کنند شاید و اگر زیاده خواهند سنا مکی ده مثقال زیاده
کنند **مطبوخ تربد** مسهل ضعیف است اسهال صفرا و بلغم کند **صفت آن**
سنا مکی گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد هلیله کابلی و هلیله سیاه
تربد موصوف از یک مثقال تا دو مثقال بجهت حدث بسفایج
فستقی قنطوریون دقیق و غلیظ و افتیمون رومی و گاو زبان و بادرنجبویه
و جعده و بیخ رازیانه تخم کرفس تخم کشوث بزر انیسون زنجبیل سنبل الطیب
زبیب منقی سپستان انجیر ده دانه مشمش ده دانه جوشانیده صاف
نمایند پس شیرخشت بیست مثقال ترنجبین بیست مثقال گلقند عسلی
پنج مثقال معجون بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال در آن حل
نموده بنوشند و اگر احتیاج شود تیز دارو بلغمی هم بنهند **مطبوخ افتیمون**
مسهل ضعیف است اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض
سوداوی را نافع بود سنا مکی بنفشه گل سرخ هلیله سیاه هلیله کابلی
هلیله زرد تربد موصوف افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی

و قنطوریون دقیق شاهتره رازیانه تخم کاسنی تخم کرفس انیسون
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث
عناب سپستان مشمش اجاص صغار و کبار انجیر سفید زرشک تمر هندی
جوشانیده صاف نمایند پس ترنجبین و شیرخشت و خمیره بنفشه گل
قند فلوس خیارشنبر بدو حل نموده بنوشند **مطبوخ هلیله** مسهل صفرا
بود سنا مکی پنج درم پنج مهلک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم
تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده
درم سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد و خیارشنبر و ترنجبین
از هر یک پانزده درم **مطبوخ غاریقون** مسهل سودا و بلغم غلیظ به
پوست هلیله و آمله هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده
عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس از هر یک سه درم
بسفایج نیمکوفته ده درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم **نوعی دیگر**
مسهل ضعیف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی از هر یک
ده درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو از هر یک
چهار درم آلو سیاه بیست عدد و مویز طائفی بیست درم سنا مکی

هفتدرم



هفتدرم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج از هر یک سه درم
رازیانه قرنفل انیسون ساذج از هر یک ربع زنجبیل دو درم
افتیمون هفتدرم بجوشانند و صاف کنند و غاریقون و صبر سقوطری
از هر یک درم ملح نفطی حجر لاجورد از هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگی
و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند **مطبوخ خیارشنبر** مسهل
ضعیف است اخلاط رقیق و صفراوی حاده دفع کند پوست هلیله زرد
هفتدرم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب
از هر یک ده عدد ورق سنا پنج درم خیارشنبر پانزده درم **مطبوخ
سورنجان** اخلاط محترقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را
مفید بود سنا مکی هفتدرم پنج مهلک سورنجان روباه از هر یک پنج درم
تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده عدد
سپستان هر یک بیست عدد گل قند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم
**مطبوخ شاهتره** خداوندان گر و خارش را سود دارد اخلاط محترق
هلیله زرد پانزده درم سنا مکی و شاهتره از هر یک پنج درم افتیمون
چهار درم مامیران چینی دو درم افسنتین سه درم گل سرخ

تخم کشته یعنی تباک سرخ بسفایج از هر یک سه درم بنفشه چنانچه رسم
است و مقدار سکنجبین ترکیب کنند **فصل سیزدهم** در اطریفل
مسهله اگرچه جمیع اطریفلات مسهل است لیکن در وی انفع کلی
دارد **اطریفل افتیمون** مسهل ضعیف است خداوند بیماری سودا را
سود دارد و سیاهی موی نگاه دارد و تا دیر سفید شوند اخلاط وی
هلیله کابلی بیست درم هلیله زرد آمله از هر یک ده درم سناء مکی افتیمون
تربد از هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج ده درم انیسون نمک نفطی
از هر یک دو درم با انگبین بسرشند شربتی چهار درم **اطریفل شاهتره**
خداوند گر و خارش و سعفه را سود دارد و مسهل ضعیف است اخلاط وی
هلیله زرد یک جزو سناء مکی شاهتره ثلث یک جزو افتیمون رومی ربع یک جزو
همه را بکوبند و کشمش را بکوبند ادویه مذکور داخل نموده بسرشند شربتی
یک جو و بعضی مردمان سناء مکی و شاهتره از هر یک جزو بهم فر
کنند و کابلی افتیمون رومی یکدرم زبیب و صبر ده ده درم چوب کر
کنند و کشمش بسرشند و تا بیست درم طبیخ عناب فی هر هند
و بعضی دیگر هلیله زرد و کابلی و آمله و شاهتره از هر یک جزو کنند و همه

روغن

۱۲

بروغن گاو چرب کرده بکشمش بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم
باشد **فصل چهاردهم** در جوارشات مسهل جوارش سفرجلی ضعیف
است مقوی معده بود و قولنج بگشاید و باد بازشکند سفرجل رسیده یک رطل
پاره کنند و در دهن خل یا شراب یا مثلث بجوشانند و بعد از آن بکوبند
و بیفشارند و صافی کنند و بارطلی نبات بقوام آرند آنگاه زنجبیل و
دارچینی و دار فلفل از هر یک ده درم و هیل و قاقله و زعفران از هر
یک سه درم مصطکی رومی پنج درم سقمونیا ده درم و تربد سفید ده درم
بکوبند در آن میان با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و در میان آتش
نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یکدرم سقمونیا و نیم درم
فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربت یکدرم باشد
**جوارش تمر** قولنج و اوجاع معده را مفید بود زیره کرمانی و بوره ارمنی
و قطراسالیون و زنجبیل و فلفل از هر یک ده درم سقمونیا بریان پنج درم
و مغز بادام و برگ سداب از هر یک ده درم بکوبند و خرمای دانه بیرون
کرده بیست درم شب با نوره داخل ضم کنند تا حل شود پس بپالا
یند و با عسل بیامیزند ادویه را بدان بسرشند شربتی پنج مثقال

باشد جوارشن شهریاران مسهل ضعیفست برودت معده و جگر
را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند شیطرج بلیلج فلفل دار
فلفل تر قاقله صغار و کبار و قرنفل و ساذج و نانخشته و مصطکی
و دارچینی و سنبل و سلیخه و تخم کرفس و رازیانه و تخم انیسون از هر
یک شش درم و افتیمون و تربد از هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم
قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال جوارشن
سپیاد شیر صفت آن گل سرخ ترنجبین از هر دو شش درم طباشیر
و کثیرا از هر دو ده درم نانخشته یکدرم بکوبند و بآب ترنجبین معجون
سازند فصل پانزدهم در شربتهای مسهل شراب ورد مسهل
ضعیفست حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش
و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره و آن ظرف
بقدر نصف کوزه کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و بجوشانند
تا طعم و بوی گل با آب رود و پس صافی کنند و بر یک من آب دو من قند
بگداخته نهند و بقوام آرند و اگر بعد از آنکه صافی کنند چهار من دیگر
ورق گل در آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام
آرند



آرند و آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فایده او بیشتر
شود شراب بنفشه مسهل ضعیفست تب صفراوی و سعال را
و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبع و ادرار
بول کند سر بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند
و صاف کنند بر یک من آب دو من قند بگداخته نهند و بقوام آرند
خمیره بنفشه صفت آن سر بنفشه نیک بمالند و نیم من آنرا یک من
شیره قند بر سر کنند و در آفتاب نهند شراب انار مسهل
میانه است بگیرد انار ترش و شیرین از هر یک یکمن تربد سفید
تراشیده نیم کوفته دو اوقیه تربد را در خرقه بندند و در آب انار افکنند
و بجوشانند تا آب طعم تربد گیرد پس خرقه بمالند و بیفشارند و بیرون
اندازند و یکمن شکر بر افکنند و کفک بر دارند و پنج درم سقمونیا در
خرقه بندند و یکدرم زعفران در شراب افکنند و بمالند تا خرقه تهی گردد
و شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه شراب آلو مسهل ضعیفست
آلوی سیاه صد عدد و عناب کابلی دانه بیرون کرده سی عدد
تمر هندی کرده سه اوقیه بنفشه خشک دو اوقیه تربد سفید تراشیده

بنیمکوفته و دو اوقیه تربد را جداگانه و بغرقه بندند و همه را در پنج من آب صافی بپزند و دو بهره برود یک بماند و بپالایند و بعد از آن استار ترانگبین و نیم شکر برافکنند و کفک بردارند و یک درم سقمونیا و پنج درم زعفران در وی کوفته بنهند و نگاه دارند **شراب تربد** مسهل ضعیفست اسهال بلغم کند بگیرد تربد سفید گزیده و تراشیده نیمکوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند چندانکه پنج انگشت بالای او بایستد و سه روز در آب بنهند و بپالایند و دیگر باره آب تازه کنند و سه روز دیگر در آفتاب بنهند همچنین تازه میکنند تا تربد را هیچ مزه نماند پس یک من شکر بدین آب بنهند و بقوام آرند شربت ده اوقیه تا سه اوقیه اگر سقمونیا بنهند بوقت حاجت ثواب باشد و اگر بدل آن بادام کنند و اگر با تربد بیست درم زنجبیل نیمکوفته یار کنند اسهال بهتر کنند **شراب افسنتین** مسهل ضعیفست معده ضعیف و سپرز و جگر و صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند کنبه سه من انگبین مصفی یک من شراب بر آتش نرم کنند و انگبین در وی کنند تا بگدازد بگیرند قسط تلخ و مصطکی و اذخر و سادج هندی و سنبل و غاریقون

و غاریقون

11

و غاریقون و صبر از هر یک ده درم افسنتین رومی هفت درم زعفران یک درم همه نیمکوفته در صره بندند و در میان شراب و انگبین در افکنند و جوش چند بدهند نه بسیار و مهره و سفالی که کنند تا صره در او بماند و هفت روز در آفتاب بنهند و هر روز آن صره را بجنبانند و در آن شراب هفت روز بهفتم صره بیرون اندازند و شراب بوقت حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه باندکی شکر **شربت بنفشه پرورده** مسهل ضعیفست خداوند سرفه گرم را سود دارد و سینه را نرم کند بگیرند بنفشه تازه و اقماع او را [illegible] دور کنند و بر یک جزو بنفشه دو جزو شکر کوفته بر افکنند و بمالند چنانچه گل شکر را در آفتاب بنهند و هر روز بجنبانند تا تمام شود **گلقند قوی معده** و دافع بلغم بود و آنرا دو قسم سازند یک قسم آنست که در آفتاب طیار شود صفت آن ورق گل یک من قند ربع من یا نصف هر چند قند کمتر و ورق گل زیاده قوتش تیزترست در هم کوفته در ظرف پاک کرده چهل روز در آفتاب گذارند قسم دیگر آنست که در آتش پزند **صفت آن** ورق گل یک من قند ربع در دیگ کرده آتش کنند کفچه زنند تا مخلوط شود **فصل شانزدهم**

در اقراص مسهله **قرص طباشیر** نرم و مسهل ضعیف است طبیعت را
نرم و حمیات محترقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم تخم خیار
مغز تخم خیارین و کدو از هر یک درمی و نیم نشاسته و صمغ عربی و خشخاش
سفید و کثیرا از هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بهیدانه بسرشند شربتی یک مثقال
باشد **قرص بنفشه** مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد را مفید بود
مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ سوسن یکدرم هلیله زرد
نیم درم و سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب بسرشند و این شربتی
باشد **قرص گل** مسهل ضعیف است صفرا را دور کند گل سرخ
ده درم سوسن پنج درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطکی دو درم
بسرشند و اقراص سازند شربت ده درم و نیم با جلاب و آب سرد بکار
برند **قرص بادریون** مسهل ضعیف کسانی را که تا بدرم طبع خشک
باشد سودا را و طبع فرود آورد و اخلاط بادریون ده درم آرد جو ده
هلیله زرد و شکر طبرزد ده استار است شربت یک مثقال با جلاب
باشد آب بنفشه دهند **اقراص غاریقون** مسهل زرد غلیظ را بکشد از اخلاط
غاریقون پنج درم طباشیر انیسون از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم
غافث



غافث و سنبل الطیب مغسول ریوند چینی پوست بیخ کبر در سرکه [illegible]
کرده و خشک کرده از هر یک یکدرم و نیم اقراص کنند و از این اقراص
دو درم شربتی با سکنجبین دهند **فصل ششم** اندر تدبیر داروهای
تنهائی که بجمیع تنعده های را پاک کنند و شیاف ماده نزدیک را فرود آرد
و فعل او زود اثر کند اگرچه شیاف از داروهای قوی سازند و قوت
بدان حد نرسد که از قعر بدن باد و ماخ و فضله فرود آرد ولیکن تمام ترین
منفعت او و اراند لشت در رگاه و روده سفلین و حوالی آن باشد
و برای هر شخصی که شیاف خورد و بزرگ موافق آن سازند **طریق**
**ساختن** شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون
سازند بدین طریق که قند سیاه را بر آتش کدازند تا بقوام آمدن بقدر
بهم رسانند و اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف بسازند
اما دراکه داروهای که اندر شیاف بکار دارند بیخ کرنب شتی و داروی
خشک است و آن کوفتنی باشد چون بوره ارمنی و نمک و برگ سداب
خشک و برگ بیدعنه کوهی خشک و زیره و بنفشه و تخم حنظل و سقمونیا و
و سرگین موش و عصاره قثاء الحمار و دوم صمغ است که آن را حل باید کرد

چون سکبینج و جاوشیر و اشق و حلتیت **سیوم** رطوبتهای است که
نخست داروهای خشک بدان تر کنند پس بسرشند چون انگبین و آب کنند یا
و طبیخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر **چهارم**
چیزهاست که همه داروها بدان بسرشند چون انگبین بقوام آورده و ترنجبین
**پنجم** داروهاست که آنرا نکوفته و حل نکرده بکار برند و آنرا بر شکل و اندازه
شیاف بتراشند و چون صابون و رصین و آن فرولیت و ترب و آنچ
انواع آن بدانکه صبر را بهیچ وجه نباید انداخت و نه اندر حقنه داخل کنند
پس چون خواهد که شیاف سازد و داروها کوفتنی باید کوفت
و رطوبتی که باید تر کنند یا با انگبین یا خایند یا رصین بسرشند و اگر صمغها
باشد آنرا حل کنند و اگر رطوبتی باشد صمغ را در آن داخل کنند و شیاف
بندد و صابون و رصین را اگر خواهند بتراشند ریزه ریزه کرده شیاف
بندد و گردهای ترب را تنها باندازه شیاف و شکل آن بتراشند و بکار
دارند لیکن رطوبت از روده فرود آید **شیاف مسهل** که قولنج را
بگشاید صفت آن جند بیدستر زهره گاو و قثاء الحمار ساذج بکوبند
و شیاف سازند **نوع دیگر** بوره ارمنی نمک هندی شحم حنظل سقمونیا
بکوبند



بکوبند و شیاف سازند **نوع دیگر** شیاف غلیظ را منفعت بود زهره گاو و بوره
ارمنی و قثاء الحمار از هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند **نوع دیگر** بجهت قولنج ریحی
مزاج را منفعت بود و در رغبت مسهلی که نقصان کند بکار دارند ترنجبین
بیست درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک از هر یک دو درم بکوبند و بشکر
بسرشند **نوع دیگر** که قولنج بلغمی را منفعت بود سکبینج مثقال بوره شحم حنظل
ساذج بکوبند و بشکر بسرشند **فصل یازدهم** در داروهای حقنه
و انواع داروهای او چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد
و دورتر بجایگاه رسد و خلط را از بالای تن فرود کند بدانکه کسی
که طبع خشک باشد که او را ابدان سببی از داروی مسهل نتوان داد و چون
ضعیف معده بود بد آید غثیان و ضعیف بسبب دارو خوردن اهم سیما که
که امعای ثقل را دفع بکند چنانچه باید که عوض از داروی مسهل تمام شود
و او را حاجت بحقنه شود و کسی بر سر رحم افتاده باشد و یا اندر روده
آماس بود حقنه سخت سودمند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از
دماغ فرود کشد و آنرا که معده ضعیف باشد یا غثیان آید از دارو
بیش از حقنه شربتی که معده را قوت دهد بباید داد تا دارو از معده

باز دارد و اگر حقنه کرده بود بیمار را بقفا باز خواباند بنکار بر زبر
بر پاشنش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او فرو داشته باشد و سرین
او بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش
نهد و حقنه کنند باید و انگشتان دست حقنه را بروغن چرب کنند و شکم
حقنه را آهسته بیفشارند و بیمار را باید که در آن حال خود را نگاه دارد
و تا سعال و عطسه نکند و اگر داروی که در معده رفته بدر آید حقنه را
معاودت کنند و باید که داروی حقنه اندک نباشد که بموضع نرسد
و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری آورده باشد و خیره آرد و اگر
سخت باشد غشی و اسهال خون آورد و اگر سخت و سرد باشد باده
نفع کند و اگر در جای نشود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند
و نشانه را از فضلت نه و بر جا ماند و اگر سخت رقیق باشد منفعت نکند
و مقدار معتدل از جوشانیده که برای حقنه طیار کرده اند پنجاه مثقال است
و آب شبیوش و نطرون روده را از ثفل پاک کند و طبیخ حقنه ریاست
هم این فعل کند و بهفته رم بوره باده درم خانیند کداخته و ده درم روغن
تازه قولنجهای صعب را گشاید خداوند درد معده و درد و درد انهای

و دنبهای



و دنبهای خداوندان و قولنج صعب بلغمی را از قنطوریون چاره نباشد
از بهر آنکه همه خلطهای لزج را لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست
و از تخمهای تخمه حلبه بزر الکتان سپید و تخم سداب و شیره سخت نافع بود
اندر بعضی حقنه‌ها از آب کاه چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبوتر
با فرفیون با چند بیدستر مقدار درم بکار دارند و از بهر درد سر و
شقیقه کهنه و مالیخولیا و صرع و غشی از بهر درد چشم و گوش از شحم حنظل
چاره نیست و اندر حقنه صاحب تب بوره باید کرد و نمک و از بهر درد سنهای
نخجیر روغن گل با آب نیم گرم حقنه کنند و از بهر خداوند تب دق را
و گدازش از لعابهای و شیر گشکاب حقنه سازند و اندر هیچ حقنه آب
گشنیز تر نباید کرد از بهر آنکه اندر وی حد سستی کند و باشد که بهلاک
از بن داروهای مقدار ترتیب بکرند باقی بحدس طبیب دانستن است و آب
بقدر سیصد مثقال کنند تا مقدار مثقال باقی ماند بعد از آن بکار برند

**فصل نوزدهم** اندر استفراغ بطلاها و محمد زکریا گوید از طلاهای
که بر شکم مالند و طبع نرم کند یکسوم بود غیبی سخت که از روغن بید انجیر و موم
زند در وی روغن زیت و شونیز خانه تکس انگبین سازند و عصاره

قثاء الحمار یا شیر شیرم یا سقمونیا یا شحم حنظل بازیره بخلاف انجیر همه بار
و یا شیر بدین موم روغن بسرشند و طلا کنند استفراغ تمام حاصل
آید و اندر کتاب اسکندری ذکر کرده که هر گاه خداوند تپ طبع ر[ا]
خشک شده یا اندر شکم آماس باشد بدان سبب طبع را باز گرفته شود
و روغن تازه با آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن با آهستگی که اندر
ناف شکم و دو پهلوهای او بمالند طبع گشاده میشود **فصل بیستم**
در ادویه مسهله اسرار اطبای جهت بعضی کسان خصوصاً اهل
تنعم و راحت که از خوردن مسهلات طبیعت ایشان نفرت
داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلای صادق
شکم را نرم کرداند جهت اطفال و مشایخ و جماعه که عادت بخوردن
مسهل نکرده باشند مناسب بود طلاهای شریف نقل میکنند از شریف
ابن بیطار که بستانند یک کف ترمس آنکه آن با قلای مصری است نیم کوفته
مقشر سازند و ارد کرده و در دیگ می اندازند و یک من شیر تازه
بروی بریزند که آن قدر بود انگشت برآید بالای ترمس بعد ازان
بپزند تا تمام شیر بخورد پس روغن بکاو داخل کنند تا آنرا ابخه

و آنرا برفرق

۷

و آنرا بر فرق بمالند اگرچه بدین را ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر
بر سر معده اندازند سودا بیارد و اگر ما بین الورکین ضماد کنند
بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع شود خرقه را
بردارند موضع ضماد را بآب سرد بشویند و این ضماد از اسرار
مکتوم اطباست جهت اطفال و مشایخ ملوک مناسب بود و ضماد
سلمویه که چون بر معده اندازند قی آورده و اگر بر ناف ضماد کنند
اسهال آورد و اگر بر عانه نهند بول براند **صفت آن** ترنج کابلی
که هندوی بادرنگ است و عصاره قثاء الحمار از هر یک چهار مثقال
صبر پنج درم و روغن زیت ده درم موم پنج درم موم را در روغن بگدازند
و باد ویه باقی مخلوط سازند کاغذ بر روی آن ضماد آلوده ساخته بر موضع
مطلوب بچسپانند **بلیله مسهله** و آن بلیله بود که چون در دست گیرند اسهال
آرد و چون از دست بگذارند اسهال بایستد **وصفت آن** چنانست
که آن حکمای هندوستان که آنها را جوگی نامند اختراع کرده اند
و آن عمل لطیف در بوته حنظل داشته اند آن حنظل را شگافته
و در و بلیله کابلی که بزرگ باشد کنند تا چهل روز پس برآرند و بخوشانند

وهم چنین بار دوم حنظل دیگر کنند و حنظل همچنین و از بوته آن حنظل را
جدا کنند و بار سیوم نیز در حنظل دیگر کنند و حنظل هم چنان در بوته
باشد و آن جائی که شکافته باشد بر سر آن تدبیر بکدارند و هر بار که بدارند
بجوشانند و خشک کنند چون آدمی آنرا بدست گیرد هم چنان که دوا
مسهل خورده باشد و چندانکه خواهد که باستد هلیله از دست بگذارد
تن بشوید مجربست واین نقلیست در کتاب ترنهمة القلوب **فصل**
**بیستم** اندر ساختن ماء الجبن که بفارسی بیز آب گویند بستانند
شیره تازه و اندر پاتیله سنگین بجوشانند و بچوب بید بشورانند تا بجوشد
و بیست درم سکنجبین ساده و ده درم آب غوره سرد کرده بروی ریزند
تا شیر و آب بیز از وجدا شود و در خرقه انداخته بچکانند تا یکروز
و از بهر تسکین حرارت اگر تخم خرفه با ماء الجبن بکنهد و نیم درم طباشیر
و دو دانگ صندل سوده و حبه کافور اندر بین شربت و بدهند بغایت سودمندست **سفوف**
که با ماء الجبن نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و چرب سقوطری و کلیخ و کتیرا
از هر یک دو دانگی و نیم سقمونیا مشوی افیون نیم دانگ و اگر از بین سفوف
حب کنند کنجانش دارد خداوند درد جگر و خداوند سده را با ماء الجبن

دآب



وآب کاسنی وآب شاهتره و بدهند با آب سداب **ابو محمد بکر** ماء الجبن
از برای ماخولیا و کلف و سرع و داء الفیل بدینگونه سازند
بگیرند شیر تازه و مقدار دو دانگی نیم بابر که آنرا انفخه گویند اندر وی حل
کنند و بشورند تا سر بسته شود پس مقدار دو دانگ نمک سفید
بروی افکنند و در خرقه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندر وی حل شاید
اندر میان روز با این سفوف بدهند **صفت آن** هلیله زرد و هلیله کابلی
و هلیله سیاه از هر یک یکدرم افتیمون و اسطوخدوس و سنا مکی و بسفایج فستقی
لسان الثور از هر یکی نیمه درم نمک دو دانگی و نیم و اگر طبیع سخت تر باشد
دو درم سکنجبین بروزی موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبن که شیده
بدهند و شربت ماء الجبن و هر روز ستة نوبت یک سطل بود لیکن
بخداوند و میان هر نوبتی مفاصله دو ساعت با دو دانگی نمک هندی
بکار برند و تا یک هفته پی در پی بدهند تا یک هفته آسوده شود
و اگر در کار شود هفته دیگر بدهند و مجمله کر با گویند سقمونیا دوا رهائی
مسهل با ماء الجبن باحتیاط باید داد و مقدار آن باندازه باید کرد
که اندر اسهال افراط کنند و با خطر باشد جهت آنکه افراط اسهال

شود و آن خطا باشد در طائف مسهل افراط ثلاثه بطریق کلی بر وجهی
که در کتب اسرار الاطباء از یک دیگر بیان وارد اما بطریق
منضجات و مسهلات امراض چنانچه در سهی عب که بیش
از نوع و آن روز هفتم است هر روز شیره خیار زه و شیره تخم
کاسنی و شربت عناب و شربت بنفشه با قرص طباشیر نرم دهند
و لعاب بهدانه و لعاب بالنگو این را در تب صفراوی میدهند بجهت
انکه منضج صفرا است بعد از ان مسهلات صفرا دهند چنانچه ذکر کرده
شده و در اورام صفراوی سه روز نقوع از عناب و سپستان
و اجاص و تمر هندی انبرباریس و تخم کاسنی و تخم خیار زه و شاهتره
دهند بعد از سه روز بیخ کاسنی و در از بادیان و افسنتین رومی
زیاده کنند تا پنج روز و چون در روز ارده(?) نضج ظاهر شود مسهل
مناسب آن بدهند و اگر بعد از این زیاده نماند سقمونیا که اخلاط اول
خواهد بود پس در منضج عنب الثعلب و بیخ مهک(?) تراشیده یا فراشیده(?)
تخم کشوث بر دو اگر در پنج روز زیاده بود اضافه نمایند تا نضج یابد
بعد از نضج باز مسهل مناسب دهند اما در امراض بلغم اول منضج

دهند



دهند پس مسهل منضج مثل گاوزبان و بالنگو و جعده از هر یک سه مثقال
و رازیانه و انیسون و تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم
انجیر سفید ده دانه پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس از هر یک بیست مثقال سپستان
سی دانه بجوشانند و صاف نمایند و گل انگبین دو مثقال اضافه
نموده سه روز بنوشند و در روز چهارم اندر جوشانده افسنتین
رومی اسطوخودوس از هر یک چهار درم اضافه نمایند و در روز پنجم
و روز ششم زیاده کنند بر آنچه در چهارم زیاده کرده اگر یک
یک مثقال قنطوریون دقیق و اسطوخودوس یک درم زنجبیل یک درم
بعد از نضج مسهل بلغم آنچه مناسب است بدهند و اگر نضج یافته باشد
مسهل بدهند یا منضج مذکور بدهند تا آنکه زیاده منضج یابد جهت
ایام [illegible] دفع نیست اگر در دادن مسهلات بواسطه آنکه عمده
نضج است و اگر مسهل داده و پاک نشده یا منضج مذکوره افزوده دهند
زیاده کنند بر آن زراوند یک مثقال و دارچینی و سنبل الطیب
مثقال تا آنکه نضج یابد بعد از نضج مسهل دهند و غذا نخود آب
در منضجات امراض سودا باید که بداند طبیب مسهل بواسطه

این مسهل را سودا از چه قسم خلط بهم رسیده و بچه سبب آن خلط محترق
شده تنها محترق شده یا بواسطهٔ ترکیب محترق شده پس یک
روز بدهند ده درم شاهتره و گاوزبان و بالنگو و سه باده برگ
و آن عنب الثعلب هندوی بکوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از
هر کدام دو درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه قیفی
اصفهانی و آن خوبانی است ده دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی
ده درم تمر هندی ده درم زرشک بیخته درم آلوی بخارا ده دانه
آلوی سیاه بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساخته شربت
بنفشه یا گاوزبان از هر یکی پنج مثقال بنوشند و غذا از زیرباج دهند
بعد از سه روز افتیمون در کتان بسته و چهار مثقال جعده و اسطوخو
دوس از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج مسهل
مناسب بدهند و سودا را بچندین دفع کنند هر چه نضج یافت
دفع نماید مدار جهت که بودن آن در باقی احتراق زیاده
میکند یا نضج نیابد البته در سودا مسهل بدهند بواسطهٔ آنکه آنچه
لطیف است برطرف شود و آنچه کثیف است باقی ماند پس نضج

دادن



دادن و دفع کردن آن مشکل است و حکمای با تقدیم سودا را
با بحر تشبیه کرده اند که هرچه میرسد صاحب آن فدا میکنند و آن
قسم سوداییکه از محترق شده باشد یا نفس خلط محترق باشد
در آنجا خصوصیات نباید اگر در کار شود اکتفا کنند و تمر هندی و آن
آلو بیست فقط و سودایی که محترق از صفرا باشد در نضج خصوصیات
بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا اسهالات از قسم حبوبات
یا مبدرقات آن جهاد بدهد بعد از آنکه نیم شربت یا شربت تمام
مسهل بدهد اگر نفعانی تمام حاصل شده باشد بکرو زرفصت بدهد
بعد از آن باز در دادن منضجات مشغول شود والسلام عند معده
حمد و الاسباب منت هزار در بار و در کرامت فرح ستایش
نثار توفیق ایزدی بار که این تجاربات سود مند و این ضوابط افلا
طون پسند که در تمادی سنتین و توالی شهور سالفه مستعدان
صافیه آسوده خاطر این فن و دانشوران فارغ بال اهل علم را
و بالیف و درس فرصت نگفته است بهنگامی که از نزدیک
روزگار در بوده یک جمع بهم کرد از سخن چون حنظل زبان

ناگوار و معنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود نو بنو بدانی بیاض
این اوراق افتاد تمت تمام شد کار من نظام شد نوشته بماند
سیاه بر سفید نویسنده را نیست بکردم امید نوشته بماند بخط
غریب نصر من الله و فتح قریب الهی عطا کن تو این بسته را
مصنف نویسنده خواننده را نوشته فقیر پر تقصیر امیدوار رحمت
حق محمد ولد میان قطب الدین مرحوم غفر الله له و لوالدیه
و احسن الیهما و باتمام رسید و باختتام انجامید نسخه علاج
الامراض فی التاریخ چهارم شهر رمضان المبارک روز
چهارشنبه وقت چاشت ۱۲۶۰ سنه

در مجلس حریفان شرب مدام کردند نوبت بما رسید خوشم بجام کردند
این جام صفای جانان و انجام عیش ما آسایش دو گیتی بر ما حرام کردند